

مصالحه پرداخت کرده است، ندارد. علاوه بر آن به پرداخت دیه ی نفس مجنی علیه نیز محکوم خواهد شد.

فایل صوتی حقوق

WWW.VOICELAW.IR

۰۹۳۹۶۹۴۱۳۷۷

مطالعه ی کامل ماده ی ۲۰۰ ق.م.ا در این قسمت ضروری است.

- حکم تعدد مجازات قصاص با حد و تعزیر:

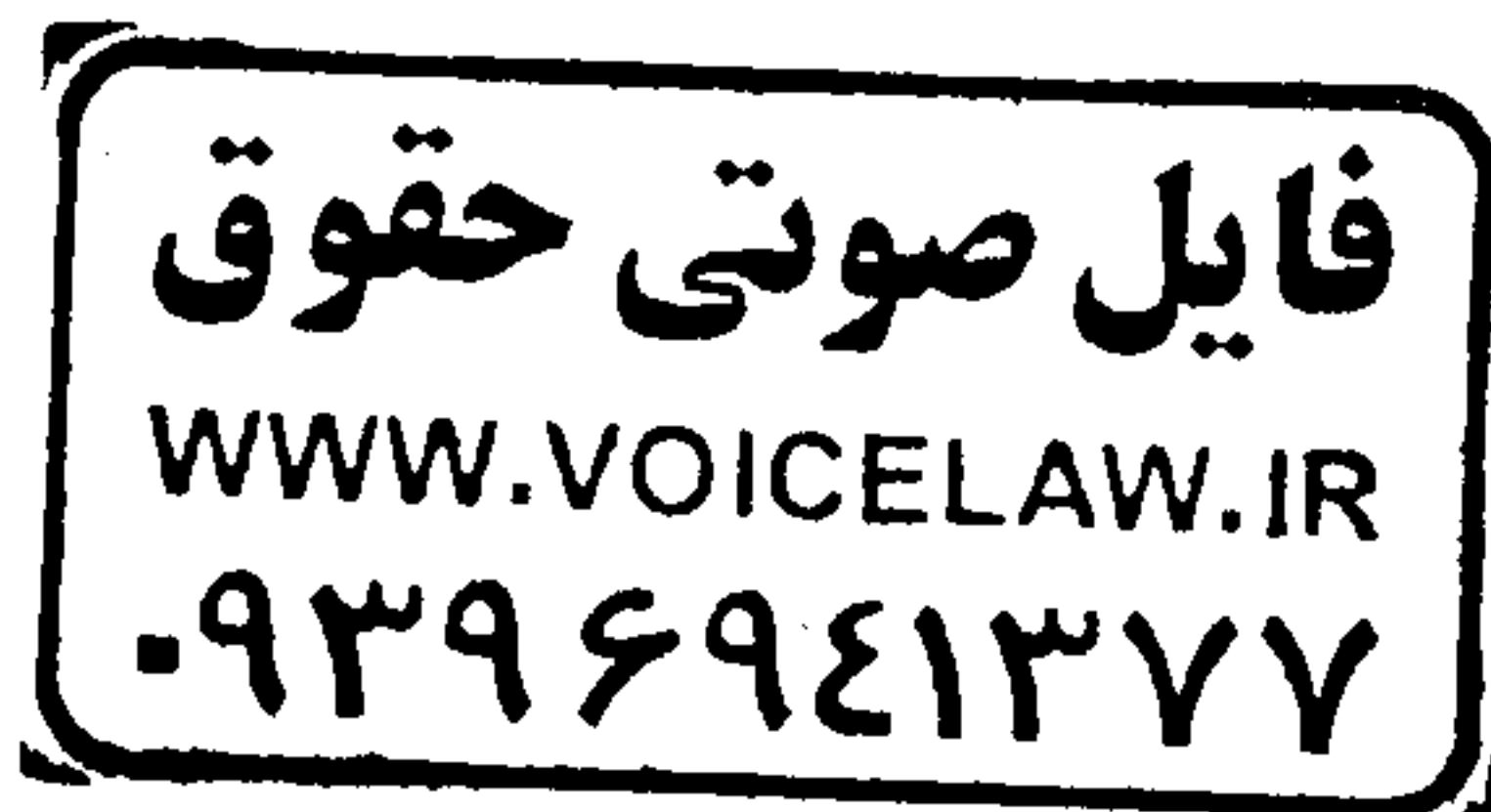
الف- در تداخل جنایات، به طور انحصاری با تعدد جنایات مواجه هستیم. ولی گاه مرتکب علاوه بر جنایت عمدی، مرتکب جرایم دیگری نیز گردیده و برای او مجازات حد و یا تعزیر، تعیین شده است. اکنون پرسش در این جا این است که آیا امکان تداخل وجود دارد و یا در غیر این صورت، اجرای کدام یک از مجازات های قصاص حد یا تعزیر باید تقدم داشته باشد؟

قاعده ی کلی در خصوص مورد، عدم قداخل است و به عبارت دیگر، «جمع مجازات ها» باید مورد نظر قرار گیرد. در این فرض، نص ماده ی ۱۲۳ ق.م.ا (۱۳۹۲) به بیان تعیین تکلیف مورد پرداخته است.

بنابراین اگر کسی محکوم به مجازات شلاق حدی به قطع عضو حدی و نیز قصاص نفس گردد، اصل بر جمع میان آن هاست. اما اگر مرتکب محکوم به اعدام و قصاص نفس گردد و یا به اتهام سرقت مستوجب حد، محکوم به قطع چهار انگشت دست راست سارق از انتهای آن شود و به اتهام جنایت عمدی بر انگشت دست راست نیز محکوم به قصاص آن شود، با توجه به آن که اجرای مجازات حد در موارد فوق، موضوع قصاص، یعنی نفس و یا انگشت را از میان برد، اجرای قصاص به لحاظ حق الناس بودن مقدم است. هم چنین اگر کسی محکوم به نفی بلد موضوع بند (ت) ماده ی ۲۸۲ ق.م.ا به اتهام محاربه (یک جرم حدی) شود و مدت آن طولانی باشد و در عین حال به قصاص نفس نیز محکوم شده باشد، جمع مجازات ها در این حال به دلیل آن که اجرای مجازات نفی بلد، موجب تأخیر در اجرای قصاص می شود، منتفی بوده و اجرای قصاص مقدم بر آن خواهد بود. زیرا قانون در ذیل

ماده ی ۱۲۳، تأخیر در اجرای قصاص را در این خصوص نپذیرفته است. با این حال اگر مجنی علیه یا ولی دم درخواست فوری اجرای قصاص را نداشته باشند و یا از قصاص گذشت کنند و یا قصاص تبدیل به دیه شود، اجرای مجازات حدی، بلامانع است.

ب- ماده ی ۱۲۵ ق.م.ا در فرضی که موضوع تعدد، شامل قصاص و تعزیر باشد، با پذیرش حق تقدم اجرای قصاص، به طور اصولی، قائل به جمع مجازات ها گشته است. اما چنانچه موضوع قصاص، نفس مرتکب باشد و اجرای تعزیر، محل قصاص نفس را از بین نبرد، و یا به تأخیر نیندازد، ابتدا تعزیر اجرا می شود. بنابراین اگر از باب نمونه، فردی محکوم به قصاص نفس و نیز ۷۴ ضربه شلاق به اتهام توهین به افراد شده باشد (مطابق ماده ی ۶۰۸ ق.م.ا بخش تعزیرات)، ابتدائاً تعزیر و سپس قصاص اعمال خواهد شد.



مطالعه ی ماده ۱۲۵ ق.م.ا، لازم خواهد بود.

بررسی ماده ی ۲۹۱ ق.م.ا در خصوص اقسام قتل شبه عمدی:

قانون گذار در قانون ۱۳۹۲، در خصوص انواع قتل با تجمیع دسته های مختلف قتل، قائل به سه نوع قتل گردیده است. اول، قتل عمدی که مفصلاً در خصوص ماهیت آن، وفق ماده ی ۲۹۰ ق.م.ا سخن گفتیم. دوم، قتل شبه عمدی، موضوع ماده ی ۲۹۱ ق.م.ا که در این قسمت به توضیح آن خواهیم پرداخت و سوم قتل خطای محض که مستند آن ماده ی ۲۹۲ ق.م.ا می باشد و در قسمت بعدی شرح آن خواهد آمد.

ماده ۲۹۱، انواع قتل شبه عمدی را در سه بند بیان داشته است:

الف- پس از مطالعه ی این بند متوجه می شویم که اول در این حالت، حتماً مرتکب در رفتار قاصد و مرید است. یعنی حتماً بایستی مرتکب قتل شبه عمدی، در رفتار ارتكابی خود نسبت به موضوع خویش، اراده داشته باشد، زیرا «اراده» به عنوان پایه ی عنصر معنوی تمامی جرایم اعم از عمد و

غیر عمد، مجوز ورود عمل به فضای حقوق کیفری است. اما مرتکب به هیچ روی قصد نتیجه؛ یعنی قصد کشتن و سلب حیات از مجنی علیه را ندارد. پس سوء نیت خاصی در این جا موجود نیست. اما نکته‌ی مهم آن که رفتار مرتکب در شرایطی نیست که مشمول تعریف جنایت عمدی شود؛ یعنی رفتار مرتکب به هیچ روی، مصداق یکی از بندهای ماده‌ی ۲۹۰ ق.م.ا. نیست. بدین سان بدیهی است که مرتکب قتل شبه عمدی باید اراده در رفتاری داشته باشد که آن رفتار نه نوعاً کشنده است (بند ب ماده‌ی ۲۹۰) و نه نسبت به اشخاص خاص و شرایطی خاص، کشنده است (بند ب ماده‌ی ۲۹۰) و نیز مرتکب، حتماً قصد قتل نیز نداشته باشد.

ب- بند ب ماده‌ی ۲۹۱: در مقام معرفی قسم دیگری از قتل یا به طور کلی، جنایات شبه عمدی به بحث جهل به موضوع می پردازد. همان طور که می دانیم یکی از اجزای ضروری قتل عمدی در نزد مرتکب، وجود سوء نیت عام است و در این بین علم به موضوع یکی از اجزای غیرقابل اجتناب در عنصر معنوی قتل عمدی است که بدین صورت تفسیر می شود که مرتکب قتل عمدی باید نسبت به موضوع خود، یعنی مجنی علیه مقابل خود در بخش موجودیت و وصف (انسان زنده بودن و یا سایر شرایط وی از جمله معصوم بودنش) - و نه هویت وی - علم داشته باشد؛ یعنی بداند مجنی علیه‌ی که مقابل وی است، یک انسان است که وصفش زنده بودن و نیز معصوم بودن می باشد و وی - حق کشتن او را ندارد. بر خلاف علم به حکم که همواره، مفروض است و علی القاعده طبق یک اصل کلی، جهل به حکم، جز در شرایطی خاص - از جمله جهل قصوری نسبت به قانون - پذیرفته نبوده و مانع از تحقق جرم عمدی نیست، در خصوص جهل به موضوع باید گفت که به واسطه‌ی ضرورت علم به موضوع در تحقق جرایم عمدی از جمله قتل عمدی، چنین جهل به موضوعی، قتل را از حالت عمدی خارج نموده و به حوزه های قتل های شبه عمدی وارد می کند. نظیر کسی که نداند موضوع رفتارش، انسانی زنده است و به اشتباه تصور کند که مجنی علیه، یک حیوان یا یک شی، سایه یا یک

انسان مرده است و یا این که مرتکب نداند که موضوع رفتارش، انسانی است معصوم الدم که حق کشتن وی را ندارد، بلکه به اشتباه تصور نماید که مجنی علیه یکی از افراد مشمول ماده ی ۲۰۲ است که حق کشتن آن ها را دارد، پس خلاف این تصورات و اعتقادات مرتکب محرز گردد.

بند پ- این نوع از جنایت شبه عمدی بر پایه ی عنصر «تقصیر» از رفتار مرتکب تعریف شده است. در قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۷۰، نام این قسم از قتل، «قتل در حکم شبه عمد» بود، البته برخی از حقوق دانان و اساتید بر این اعتقادند که این بند (پ) اکنون نیز بر ماهیت سابق خود؛ یعنی (در حکم شبه عمد) بودن باقی است، زیرا در صدر ماده ی ۲۹۱ ق.م.ا در مقام بیان بندهای الف و پ، مقنن از عبارت زیر استفاده نموده است: «جنایت در موارد زیر شبه عمدی محسوب می شود» بدین معنا که مقنن نگفته است که «جنایت در مورد زیر، شبه عمدی هستند...»، لذا به جز بند (الف) که در معنای واقعی کلمه، «شبه عمد» است، بندهای (ب) و به ویژه «پ» در حکم شبه عمد، می باشد که قانون گذار، به اراده ی خود، آن ها را «شبه عمد» محسوب داشته است.

الگوی بند (پ) ماده ی ۲۹۱ چنین است: فقدان قصد فعل نسبت به موضوع + فقدان قصد نتیجه نسبت به موضوع + تقصیر از سوی مرتکب. تقصیر عبارت است از بی احتیاطی (به حالت فعل)، بی مبالاتی (به حالت ترک فعل) و یا عدم مهارت و یا عدم رعایت مقررات مربوطه. نظیر قتل های واقع شده در جریان تصادفات رانندگی، به شرط آن که قتل واقع گردیده، مشمول هیچ یک از بندهای ۲۹۰ (قتل عمدی) نباشد.

- بررسی ماده ی ۲۹۲ ق.م.ا در خصوص قتل خطای محض:

ماده ی ۲۹۲ نیز در مقام بیان انواع قتل های خطای محض از سه بند سخن گفته است. در ابتدای مطلب باید گفت که موضوع گفته شده در فوق، نسبت به ماده ی ۲۹۱ در خصوص شبه عمد و در حکم شبه عمد در اینجا نیز صادق است. به عبارتی مقنن در این ماده نیز با کاربرد همان عبارت

«جنایت در موارد زیر خطای محض محسوب می شود» و نیز ماهیت بندهای سه گانه ی این ماده کاملاً نشان داده است که در واقع این بند (پ) است که در معنای واقع کلمه، خطای محض تعریف می شود و بندهای (الف) و به ویژه بند (ب)، در حکم خطای محض هستند که مقنن، با استفاده از اختیارات قانونی خود، آن‌ها را نیز خطای محض نامیده است.

بند الف- وقوع قتل در حال خواب و بیهوشی و مانند آن‌ها، همانند وقوع قتل در حالت هیپنوتیزم مانند مادری که حین خواب با غلتیدن بر روی نوزاد خود که کنارش خوابیده است سبب مرگ فرزندش شود یا این که کسی تحت تأثیر هیپنوتیزم، اسلحه به دست گرفته و به انسان زنده ای شلیک کند و وی را به قتل برساند. زیرا در این حالت نه تنها هیچ از یک اجزای عنصر معنوی قتل عمدی (ماده ی ۲۹۰) موجود نیست، بلکه میزان آگاهی و هوشیاری مرتکب به واسطه ی خواب، بیهوشی، هیپنوتیزم و نظایر آن‌ها در سطحی است که قصد در رفتار وی که نوعاً کشنده نیست (بند الف ماده ی ۲۹۱) و یا اعتقادات ولو اشتباه مذکور در بند (ب) ماده ی ۲۹۲ و نیز عنصر تقصیر (مذکور در بند پ ماده ی ۲۹۱) را نیز در خود ندارند. زیرا در حالت کلی در خواب و بیهوشی، اصلاً قصد در رفتار موجود نیست.

بند ب- قتل های واقع شده از جانب صغیر و مجنون که قبلاً در این خصوص صحبت کردیم که قتل های عمدی رخ داده از سوی این دو دسته به لحاظ فقدان اجزای لازم مسوولیت، یعنی بلوغ و عقل (مذکور در ماده ی ۱۴۰ ق.م.ا)، در حکم خطای محض هستند. یعنی در واقع امکان تحقق قتل عمدی از ناحیه ی این دو گروه هست، ولی این نوع قتل هایشان از لحاظ مجازات، تابع احکام قتل های خطای محض هستند؛ یعنی در واقع در حکم خطای محض هستند.

بند پ- الگوی بند مزبور که مصداق اصلی جنایات خطای محض است، چنین می باشد؛

فقدان قصد فعل نسبت به موضوع + فقدان قصد نتیجه نسبت به موضوع + عدم تقصیر

مانند این که فردی در مقام شکار و با رعایت تمامی نکات و مقررات مربوطه و شرایط احتیاط، در منطقه‌ی شکاری که معمولاً فردی رفت و آمد نمی‌کند، به قصد شکار حیوانی تیری رها کند، اما بر حسب اتفاق و بدون آن که مرتکب، تقصیری انجام داده باشد، فردی در همان لحظه عبور نماید و تیر به وی اصابت کرده و فوت نماید.

تبصره ی ماده ی ۲۹۲ نیز بیان می‌دارد که هرگاه مرتکب در بند (الف)، یعنی همان افراد بیهوش و خواب، در سطحی از آگاهی باشد (چون خواب و بیهوشی، انواع و حالات مختلفی دارند و همواره دنیای خواب یا بیهوشی، دنیای سراسر سکون و سکوت نیست) که بتوانند تشخیص دهند که رفتار آنها نوعاً موجب جنایت بر دیگری است، قتل رخداده از ناحیه‌ی آنها نیز عمدی محسوب می‌شود. همانند فردی که معمولاً در خواب، راه رفته و خواب‌گردی می‌کند، در حین خواب، بلند شده و لباس بپوشد و اسلحه‌ی خود را به دست بگیرد و در شرایطی که توان درک آن را دارد که شلیک کردن وی نوعاً موجب جنایت بر دیگری است، با اسلحه شلیک کند. شایان ذکر است که اگر ثابت شود که چنین فردی که در خواب راه می‌رود، در حدی از درک و هوشیاری بوده که نسبت به سلب حیات از دیگری، قاصد بوده است، به طریق اولی، عملش عمدی خواهد بود. این حکم در مورد بند (ب) نیز صادق است، یعنی اگر همان شکارچی در مثال پیش گفته، به دلیل آن که در منطقه‌ای به شکار پرداخته که متوجه بوده به علت عبور و مرور افراد انسانی، اقدامش، نوعاً کشنده است (بند ب ماده‌ی ۲۹۰)، قتلش عمدی خواهد بود.

- مطالعه ماده ی ۲۹۳ ق.م.ا:

این ماده مقرر می‌دارد: «هرگاه فردی، مرتکب جنایت عمدی گردد، لکن نتیجه‌ی رفتار ارتكابی، بیشتر از مقصود وی واقع شود، چنانچه جنایت واقع شده، مشمول تعریف جنایت عمدی شود، نسبت به جنایت کمتر، عمدی و نسبت به جنایت بیشتر، شبهه عمدی محسوب می‌شود، مانند آن که انگشت

کسی را قطع کند و به سبب آن دست وی قطع شود و یا فوت کند که نسبت به قطع انگشت، عمدی و نسبت به قطع دست یا فوت، شبه عمدی است».

در خصوص این ماده باید گفت که بدیهی است که اگر نتیجه‌ی حاصله، اخف از جنایت مقصود بوده باشد، علی‌الاصول محکومیت مرتکب به جنایت عمدی اخف بلامانع است و چنانچه جنایت حاصله، اشد از جنایت مقصود مرتکب باشد، ولی باز هم احراز شود که عمدی است، در این حال خروج مرتکب از بند الف ماده‌ی ۲۹۰ (یعنی حتی اگر نسبت به جنایت اشد، قاصد نبوده)، حسب مورد مانعی برای حکومت بند ب ماده‌ی ۲۹۰ (نوعاً کاشنده بودن رفتار مرتکب که به جنایت غیر مقصود انجامیده است) نمی‌باشد.

- راه‌های اثبات جنایت:

اگر چه بررسی راه‌های اثبات جرم از موضوعات مربوط به ادله‌ی اثبات دعوا در آیین دادرسی کیفری است، ولی برخلاف روش متداول و ماهیت آن، این موضوع همواره در قانون مجازات اسلامی مطرح گردیده است.

قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، ابتدائاً در کتاب اول، بخش پنجم را اختصاص به ادله‌ی اثبات در امور کیفری داده و به تفصیل به بحث در مورد اقرار، شهادت، سوگند و علم قاضی پرداخته است و سپس، متعاقب آن در فصل چهارم در بخش اول از کتاب سوم (قصاص) و طی مواد ۲۱۲ تا ۲۴۶ به عنوان، راه‌های اثبات جنایت به بررسی قسامه می‌پردازد.

ماده‌ی ۱۶۰ ق.م.ا بیان می‌دارد که: «ادله‌ی اثبات جرم، عبارت از اقرار، شهادت، قسامه و سوگند در موارد مقرر قانونی و علم قاضی است» و در تبصره‌ی همین ماده، احکام و شرایط قسامه را به مقررات مذکور در کتاب قصاص و دیات این قانون احاله داده است.

مطالعه ی ماده ی ۳۱۲ بسیار مهم بوده که از آن نتیجه گیری می شود که قسامه یکی از راه های اثبات جنایت، صرفاً بوده و در سایر جرایم نمی توان از آن استفاده کرده و طرح آن در کتاب قصاص قانون، بر همین اساس، بوده است.

بنابراین هرچند فصل چهارم از کتاب قصاص قانون از ماده ی ۳۱۲ تا ۲۴۶، عنوان «راه های اثبات جنایت» را دارد، ولی در واقع فقط به «قسامه» اختصاص دارد که ما در این قسمت به بررسی آن خواهیم نشست:

۱- **تعریف قسامه:** قسامه به فتح قاف و کسر میم، یکی از بحث برانگیزترین موضوعات فقه جزایی است که خوشبختانه قانون گذار در ماده ی ۳۱۳ ق.م.ا به ارائه ی تعریفی روشن از آن پرداخته است. همان طور که گفته شد، قسامه به عنوان یکی از ادله ی اثبات فقط در جنایات قابل کاربرد بوده و در سایر جرایم نمی توان بدان تمسک جست. قسامه از نظر اعتبار، در ردیف و به عبارتی در عرض سایر ادله، شامل اقرار، شهادت و علم قاضی نمی باشد و لذا طبق دلالت ماده ی ۳۱۳، توسل به آن، مشروط به عدم امکان استناد به ادله ی اخیر است که دلیل آن، ضعف قسامه در مقایسه با سایر ادله ی اثبات جنایت است.

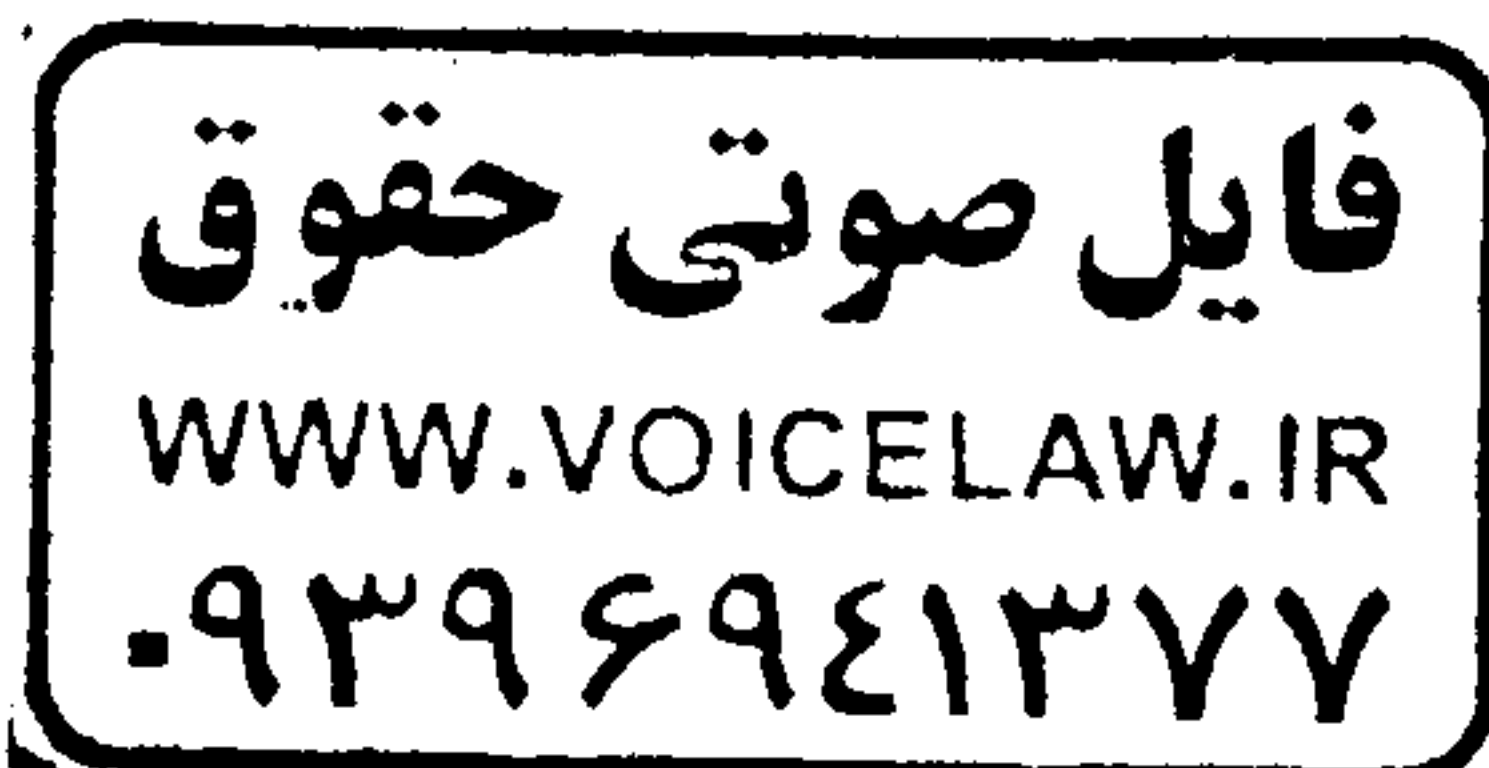
در متن ماده ی ۳۱۳ ق.م.ا، سوگند منکر از سایر ادله، استثناً شده و این بدین معناست که سوگند منکر، قسامه محسوب نمی شود و در عین حال می تواند قاطع دعوی باشد و در این شرایط نوبت به قسامه نمی رسد. به عبارتی در طی سالیان، همواره با اصلاح قوانین بر پایه ی فتاوا، دامنه ی شمول قسامه به طور مستمر، محدود گشته است.

- مواد ۴۶۰ و ۴۶۱، مستند تعامل سوگند منکر و قسام هستند.

ماده ی ۳۱۳ ق.م.ا، تحقق قسامه و امکان استفاده از قسامه را علاوه بر شرایط مذکور در فوق، معلق بر وجود «لوث» نیز دانسته است که در مقام تعریف لوث باید به ماده ی ۳۱۴ ق.م.ا توجه نمود. پس:

لوٹ، شرایطی است که سبب ایجاد ظن در قاضی به ارتکاب جنایت یا نحوه ی آن می شود. از این رو بدون وجود «لوٹ»، هرگز امکان اجرای قسامه وجود ندارد.

پس می توان مراحل فرآیند قسامه را چنین برشمرد:



۱- فقدان ادله ی دیگر شامل اقرار، شهادت و علم قاضی.

۲- وجود قرائن و امارات.

۳- تحقق ظن برای قاضی به ارتکاب جنایت از سوی متهم.

۴- اقامه ی قسامه.

در این راستا، ترتیب این مراحل به همین شکل و رعایت لازم و ملزوم بودن بین آن ها ضروری است.

لوٹ و لوازم آن:

لوٹ به معنای شبهه دلیلی است که دلیلی کامل و تمام نیست. لذا دلالت آن بر وقوع رویدادها ناقص می باشد. پس لوٹ، بیّنه ی تمام نمی باشد. برخی نیز لوٹ را در قالب «ظن قوی» تعریف کرده اند؛ یعنی حصول ظن قوی و قریب به علم در قاضی نسبت به وقوع قتل از ناحیه ی متهم.

همان طور که گفته شد از مطالعه ی مواد ۳۱۳ و ۳۱۴ به روشنی بر می آید که اقامه ی قسامه، معلق بر احراز شرایط لوٹ است.

- منظور از عبارت «نحوه ی ارتکاب» در ماده ی ۳۱۴، همان خصوصیات جنایت از قبیل عمد، شبهه عمد، خطا، مقدار جنایت و شرکت در جنایت و ... است.

- مطلب دیگر، ضرورت وجود قرائن و امارات در مسیر تحقق لوٹ است. به نحوی که ماده ی ۳۱۵

ق.م.ا تصریح نموده که در فقدان قرائن و امارات، لوٹ مطرح نمی شود. البته از مجموع محتوای مواد

۳۱۴ و ۳۱۵ بر می آید که صرف وجود قرائن و امارات نیز به تنهایی کافی نیست، بلکه این قرائن و امارات باید موجب ایجاد ظن در قاضی شوند.

در خصوص تشخیص قرائن و امارات ظن آور نیز باید معیار و وصف نوعی را برای تحقق ظن در نظر گرفت و نمی توان ملاک شخصی را پذیرفت. از طرفی دیگر الزام مقام قضایی به ذکر قرائن و امارات موجب لوث یا رد قسامه در حکم صادره به موجب ماده‌ی ۳۱۶ ق.م.ا. ق.رینه‌ای بر این است که مقنن در این خصوص معیار نوعی را پذیرفته است. پس قرائن و امارات از لحاظ کمی و کیفی باید در شرایطی باشند که طبق معیار نوعی (انسان متعارف - قاضی متعارف) سبب ایجاد ظن قوی منطقی و عقلانی در قاضی شوند.

- پس امارات و قرائنی که قابلیت ایجاد ظن در قاضی را ندارند، همان طور که ماده‌ی ۳۱۵ ق.م.ا. بیان داشته است، ارزشی نداشته و در عمل تفاوتی با فقدان مطلق قرائن و امارات ندارند.

همان طور که ماده‌ی ۳۱۵ ق.م.ا. اشعار دارد، صرف وجود یک اماره یا قرینه، به تنهایی نمی تواند موجب جنایت به حساب آید. بدین سان اشاره‌ی مقنن به عبارت «صرف حضور فرد در محل وقوع جنایت» و ضرورت همراهی قرائن و امارات موجب ظن دیگر در کنار حضور فرد، حکایت از سیاست جنایی تقنینی سخت گیرانه‌ی در خصوص استناد به قسامه دارد.

در ماده‌ی ۳۱۵، حکم الزام فردی که در محل وقوع حادثه، حضور داشته به ادای یک سوگند جهت تبرئه، آمده است که هر چند که مورد از شمول لوث خارج است، اما همین صرف حضور فرد در محل، او را بیش از دیگران در مظان ارتکاب جرم قرار می دهد. با این حال نمی توان، تعارض این تکلیف را بر چنین فردی با اصل برائت، انکار نمود. به ویژه آن که اگر از ادای سوگند، امتناع ورزد، محکوم به پرداخت دیه خواهد شد.

قانون گذار بر خلاف مفهوم «ظن»، به تعریف «علم قاضی» در ماده ی ۲۱۱ ق.م.ا پرداخته است. علم قاضی یکی از ادله ی اثبات دعوا است که در طول قسامه قرار دارد؛ یعنی اعتبار و ارزش علم قاضی بیشتر از قسامه است. لذا چنان چه قاضی بر اساس قرائن و امارات، علم به وقوع جنایت پیدا کند، مورد از شمول قسامه خارج است.

- ظن را به طور خلاصه می توان حالتی بین شک و یقین بیان داشت؛ یعنی اگر یقین یا علم را به معنای صد در صد و شک را پنجاه درصد در نظر آوریم، ظن میان این دو می باشد.

کاربرد قسامه:

برابر ماده ی ۳۱۲ ق.م.ا. قسامه، طریقه ای است که تنها برای اثبات جنایت به کار می رود. اما مصادیق قسامه برای اثبات، متعدد است. در واقع واژه ی «جنایت» به کار رفته در ماده ی مذکور شامل دو بخش می باشد:

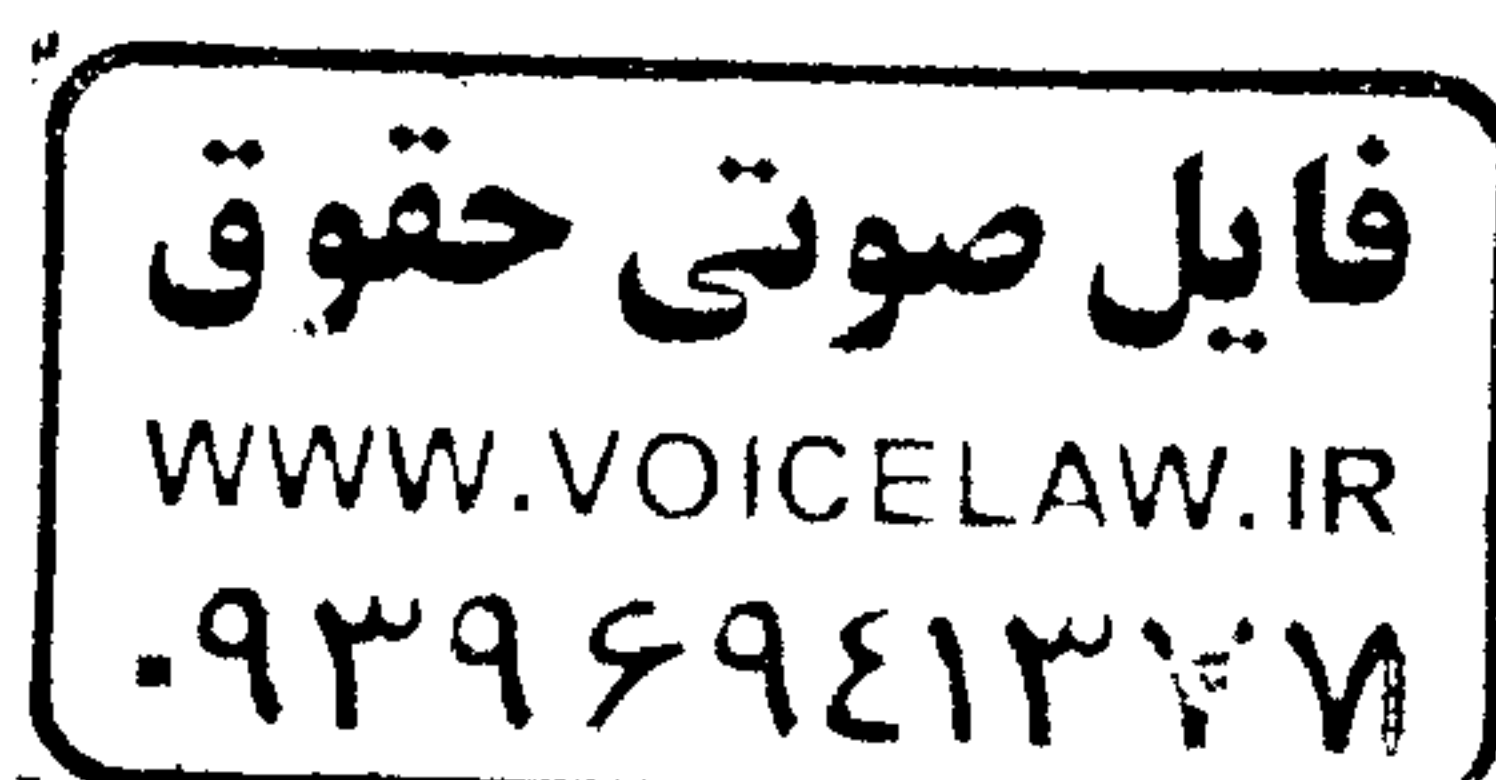
اول- اصل جنایت که صرف وقوع نتیجه، یعنی قتل یا هر آسیب به عضو یا منفعت است.

دوم- خصوصیات جنایت از قبیل عمد، شبه عمد، خطای محض، مقدار جنایت، شرکت در جنایت یا افراد در آن است (رجوع به ماده ی ۳۲۹ ق.م.ا).

در واقع موضوع قسامه، اصل و خصوصیات جنایت است.

- مطلب دیگر آن که ویژگی قسامه به صورتی است که هم استناد بدان از سوی شاکی و هم از سوی متهم امکان پذیر می باشد (مراجعه به ماده ی ۳۱۳ ق.م.ا). بدین سان قسامه هم برای اثبات جنایت و هم برای برائت از اتهام وارده، کاربرد دارد.

- نکته دیگر آن که استناد به قسامه منصرف از نوع جنایت (عمد یا غیرعمدی) است. یعنی تمامی انواع جنایات از طریق قسامه قابل اثبات هستند.



۲- تذکر قاضی و تکلیف او:

قاضی قبل از اقامه ی قسامه می تواند به سوگند خورندگان هشدار دهد و آنان را متوجه پیامدها و مجازات قانونی و مکافات های شرعی سوگند دروغ بنماید. (رجوع به ماده ی ۳۴۳ ق.م.ا).

- منظور از «توریه» که در ماده ی فوق آمده است، سخن و یا سوگند کذبی است که ظاهرش راست می باشد و گوینده، ظاهر آن را قصد می کند، ولی باطن آن را به رخ شنونده می کشد. مثل حالتی که از کسی می خواهند سوگند بخورد که دیگری امانتی نزد وی نگذاشته است، او نیز چنین سوگندی می خورد، ولی مرادش در واقع پنجاه سال پیش است. یا فردی با حضور جلوی درب منزلش در مقام پاسخ به نیروی پلیس که مجرمی در خانه اش است، سوگند می خورد که مجرمی، این جا نیست، ولی مرادش نبود مجرم در همان جلوی درب منزل است و نه مثلاً در اتاق انتهایی منزل.

- از سویی دیگر چون اثبات جنایت از طریق قسامه، همانند سایر مسائل، تابع مقررات تجدید نظر است، مقام قضایی ملزم به ذکر امارات و قرائنی است که بر اساس آن ها ظن پیدا کرده و متعاقب آن لوٹ محقق گشته است (مراجعه به ماده ی ۳۱۶ ق.م.ا).

۳- کسانی که حق اقامه و مطالبه قسامه دارند:

حق اقامه ی قسامه، متعلق به شاکی است که می تواند پس از آن که متهم نتواند دلایل کافی برای نفی اتهام دارد برخورد ارائه نماید، قسامه را اقامه کند. منظور از شاکی در این جا، صاحب حق قصاص یا دیه است. ولی یا وکیل آن ها نیز حسب مورد، حق اقامه ی قسامه دارند و این موضوعی است که به شرح مندرج در ماده ی ۳۲۰ ق.م.ا مقرر است.

- هم چنین شاکی، حق مطالبه ی اقامه ی قسامه را از متهم دارد و متهم در قبول یا رد آن مخیر است. متهم می تواند، شخصاً یا توسط ولی یا وکیل، اقامه قسامه نماید. اما در هر حال، ایتان سوگند به وسیله ی افراد، قابل توکیل نیست (ماده ی ۳۲۰).

- ویژگی‌های قانونی کسانی که حق اقامه قسامه دارند، محدود به عقل، بلوغ، قصد و مختار بودن (ماده ی ۳۰۲) سوگند خورندگان و هم چنین مرد بودن خویشاوندان و بستگان مدعی است (ماده ی ۳۳۶ که مقرر می دارد: نصاب قسامه در اثبات قتل عمدی، سوگند پنجاه مرد از خویشاوندان و بستگان مدعی است. با تکرار سوگند، قتل ثابت نمی شود). بدین ترتیب، سایر ویژگی ها، مانند دین (ماده ی ۲۰۳)، ایمان، عدالت، طهارت مولد، ذی نفع نبودن، نداشتن خصومت با طرف مقابل، عدم اشتغال به تکدی، ولگرد نبودن (ماده ی ۱۷۷) علی الاصول در قسامه و شرط دانسته نشده اند.

خودداری از اقامه‌ی قسامه:

اقامه‌ی قسامه، حقی برای مجنی علیه یا ولی دم است، اگر مبادرت به اقامه‌ی قسامه نمایند، جنایت ثابت شده و متهم محکوم می شود. اگر شاکی از اقامه‌ی قسامه، امتناع کند، دو راه پیش روی او خواهد بود. اول آن که از متهم، درخواست اقامه‌ی قسامه نماید و دوم از مطالبه از متهم، خودداری کند. در این وضعیت اخیر، اگر با توجه به محتوای لوث، جنایت عمدی باشد، متهم با تأمین مناسب آزاد می شود. اخذ تأمین از متهم در این حالت، به دلیل آن است که قرائن و اماراتی علیه او وجود داشته و با ظن قاضی به ارتکاب جنایت، وی از وضعیت مشتکی عنه یا مظنون خارج گردیده و در مرحله‌ی اتهامی قرار گرفته و چتر حمایتی اصل برائت از سر وی برداشته شده است. اما چنان چه جنایت، غیر عمدی باشد، قانون گذار دستور آزادی او بدون تأمین را داده است. شاید علت این ارفاق، ماهیت قسامه و نیز غیر عمدی بودن جنایت ارتكابی باشد. در هر حال، امتناع شاکی از اقامه‌ی قسامه و یا خودداری از مطالبه‌ی آن از متهم، موجبی برای اسقاط آن حق نیست.

اما چنان چه جنایت عمدی بوده و تأمینی از متهم اخذ شده باشد، شاکی فقط تا حداکثر سه ماه فرصت خواهد داشت تا از حقوق خود استفاده کند و پس از انقضای این مدت و عدم استفاده شاکی

از آن قرار تأمین اخذ شده، رفع اثر می گردد. این رفع اثر، مانع از آن نیست که شاکی مجدداً، درخواست اقامه ی قسامه یا آن را از متهم مطالبه نماید. (مراجعه به ماده ی ۳۱۸)

- اما در حالت دیگر، اگر شاکی از اقامه ی قسامه، امتناع نموده، ولی آن را از متهم مطالبه کند، متهم دو راه پیش روی خود خواهد داشت: نخست آن که با اقامه ی قسامه، موجب نفی اتهام از خود شود تبرئه گردد و دوم آن که در صورت امتناع از اقامه ی قسامه، باید دیه ی جنایت موضوع لوث را بپردازد. در این صورت اگر دیه را مطابق ماده ی ۱۴ ق.م.ا مجازات بدانیم، محکومیت وی به این مجازات، بدون اقامه ی قسامه و فقط به اعتبار لوث و امتناع از قسامه، محل بحث خواهد بود.

باید توجه داشت که در صورتی که متهم با اقامه ی قسامه از خود رفع اتهام نموده و تبرئه شود، شاکی دیگر مجاز به تجدید دعوا با استناد به قسامه یا بیّنه نیست (رجوع به مواد ۳۱۹ و ۳۴۵ ق.م.ا). شایان ذکر است که در دو ماده ی اخیر، مقنن از واژه ی «بیّنه» استفاده کرده است که می تواند دو معنای عام و خاص داشته باشد: یعنی یا به معنای ادله ی اثبات دعوا از جمله اقرار، شهادت یا علم قاضی باشد و یا در مفهوم خاص؛ یعنی شهادت به کار رفته باشد. به نظر می رسد که معنای نخست مد نظر قانون گذار بوده و وی به قطعیت حکم ناشی از اقامه ی قسامه از سوی متهم، معتقد بوده است.

- لزوم رعایت شرایط اتیان سوگند در قسامه:

به موجب ماده ی ۳۳۹ ق.م.ا، «در قسامه، همه ی شرایط مقرر در کتاب اول «کلیات» این قانون که برای اتیان سوگند ذکر شده است، رعایت می شود». مواد ۲۰۱ تا ۲۱۰ ق.م.ا، اختصاص به سوگند دارد. شرایط مقرر در این مواد - که به دانشجویان مطالعه ی کامل آن ها توصیه می شود - عبارتند از: گواه قرار دادن خداوند بر درستی گفتار ادا کننده ی سوگند، عاقل، بالغ، قاصد و مختار بودن ادا کننده ی سوگند. ادای سوگند مطابق با قرار دادگاه لفظ جلاله هم چون والله، بالله، تالله یا با نام خداوند

متعال به سایر زبان ها، انطباق با ادعا، صریح بودن در مقصد و ادای سوگند بدون ابهام و از روی قطع و یقین.

اقامه ی قسامه به شکل مردد:

هر گاه تعداد کسانی که علیه آن ها، لوث حاصل شده است، بیش از یک نفر باشد و نتوان مرتکب یا مرتکبان را از میان آن ها، تعیین نمود و تصور این باشد که یکی یا چند نفر از آن ها، مرتکب جنایت شده اند، لوث به شکل مردد، محقق است. اما اقامه ی قسامه، موکول به تعیین مرتکب توسط مجنی علیه یا ولی دم است. تعیین مرتکب مستلزم شناخت هویت شناسنامه ای او نیست، بلکه انتساب جنایت به وی ملاک است. این مطلبی است که در ماده ی ۲۲۲ ق.م.ا مذکور است.

- اگر چه قانون مجازات اسلامی، اقامه ی قسامه به شکل مردد را اجازه داده است، ولی نمی توان هیچ یک را مجازات نمود. در این فرض، اگر بر اساس خواست قاضی، همگی بر براءت خود، سوگند یاد کنند، تبرئه می شوند. اگر جنایت ارتكابی، قتل باشد، دیه از بیت المال به اولیای دم، پرداخت می شود و در صورتی که بحث آسیب به عضو یا منفعت مطرح باشد، همه ی متهمان به نسبت مساوی، دیه را پرداخت می نمایند. چنان چه همگی یا برخی از اتیان سوگند، امتناع کنند، ضامن پرداخت دیه به طور مساوی خواهند بود. اگر ممتنع، یک نفر باشد، ضامن پرداخت تمام دیه خواهد بود (ماده ی ۲۲۳ ق.م.ا).

- اما اگر لوث علیه چند نفر به شکل مردد، محقق باشد، شاکی می تواند از آنان، مطالبه ی اقامه ی قسامه نماید. در این فرض، شاکی جانشین قاضی در ماده ی ۲۲۳ خواهد بود و به همان ترتیب، عمل خواهد شد. در این صورت، در فرض امتناع همه یا برخی از آنان از اقامه قسامه، ملزم به پرداخت دیه خواهند بود و در صورتی که ممتنع یک نفر باشد، تمامی دیه بر عهده ی اوست. در غیر این

صورت دیه به نسبت مساوی تقسیم می شود. ضمن این که در صورت اقامه ی قسامه از سوی همگی در قتل، دیه بر عهده بیت المال خواهد بود (مراجعه به ماده ی ۲۳۴ ق.م.ا).

نصاب قسامه در جنایت های عمدی:

در صورت اثبات قتل عمدی با قسامه، مرتکب قصاص می شود، ولی در جنایت عمدی بر اعضا و منافع با اقامه ی قسامه، جنایت اثبات شده، ولی حق قصاص با آن ثابت نمی شود (ماده ی ۴۵۶ ق.م.ا).

- نصاب قسامه برای اثبات قتل عمدی، سوگند پنجاه مرد از خویشاوندان و بستگان مدعی است و با تکرار سوگند، قتل ثابت نمی شود (ماده ی ۲۳۶ ق.م.ا). در ادامه باید افزود که استثنای وارد بر ضرورت مرد بون سوگند خورندگان، ناظر به سوگند شاکی است که در صورتی که زن باشد می تواند ادای سوگند نماید (ماده ی ۲۳۷ ق.م.ا).

در صورتی که شاکی از اقامه ی قسامه، خودداری کرده و از متهم مطالبه نماید و متهم امتناع نماید، مفاد ماده ی ۲۳۸ ق.م.ا جاری خواهد بود. دو نکته در این خصوص قابل توجه است. نخست آن که نصاب مقرر در ماده ی ۲۳۶ ق.م.ا برای قتل عمدی بوده و نصاب های مقرر در ماده ۴۵۶ برای جنایت بر اعضا و منافع برای اقامه ی قسامه از سوی شاکی برای متهم نیز یکسان است. دوم، بر خلاف اقامه ی قسامه برای اثبات قتل عمدی که تکرار در آن از سوی شاکی پذیرفته نیست، اگر تعداد خویشاوندان و بستگان متهم کمتر از نصاب باشد، تکرار قسم تا تحقق نصاب (پنجاه قسم)، برای براءت مجاز است و در ادامه حتی اگر متهم، جز خودش، هیچ ادا کننده ی سوگندی نداشته باشد، پنجاه قسم می خورد و تبرئه می شود.

با توجه به اطلاق اصطلاح خویشاوندان و بستگان مدعی در ماده ی ۲۳۶ ق.م.ا، نسبی یا سببی بودن آن ها و به همین ترتیب درجه و طبقه ی آن ها، مؤثر نیست. (ماده ی ۲۳۸)

در جنایت عمدی بر اعضا و منافع که قصاص با اقامه ی قسامه، امکان پذیر نیست، تکرار قسم از سوی مدعی پذیرفت شده است. (ماده ی ۴۵۶)

- در مورد اقامه ی قسامه از سوی متهمان و با توجه به این که منتهی به برائت آن ها می شود، نه فقط تکرار قسم پذیرفته شده، بلکه در صورتی که متعدد باشند، هر یک از آن ها می توانند به نفع متهم دیگر در قسامه شرکت کنند. (ماده ی ۳۲۸)

تعدد مرتکبان و تعدد قسامه:

اگر جنایت به طور شرکت واقع شده، لوث محقق شود، اقامه ی یک قسامه برای اثبات شرکت همه ی آن ها کافی است و لزومی به اقامه ی قسامه برای هر یک نیست (ماده ی ۳۲۲) و به همین ترتیب است، اگر شاکی متعدد باشد. اما در صورتی که متهمان، متعدد باشند و شاکی از همه ی آن ها مطالبه ی قسامه کرده باشد، برائت هر یک از آنان، مستلزم اقامه ی قسامه جداگانه است. برای مشاهده ی این مطالب به ماده ی ۳۲۷ ق.م.ا مراجعه نمایید.

- عدم استماع رجوع شاکی از اقرار:

هر گاد موضوع لوث، مداخله ی بیش از یک نفر در ارتکاب جنایت به صورت مشترک باشد و بر همین اساس نیز اقامه ی قسامه شود، ولی شاکی مدعی آن باشد که فقط یکی از چند نفر مرتکب جنایت شده، نمی تواند هیچ کس دیگر، جز آن یک نفر را قصاص کند. در واقع نمی تواند از ادعای قبلی که فقط یک نفر را مرتکب جنایت دانسته، عدول کند. اما اگر در چنین وضعیتی، دیه ی قصاص شونده بیش از سهم دیه ی جنایت او باشد، شریک یا شرکای دیگر، مازاد دیه ی مذکور را به قصاص شونده باید بپردازند. مانند آن که سه نفر به صورت شرکت، مرتکب قتل عمدی شده باشند که با توجه به ادعای شاکی مبنی بر وقوع قتل به صورت انفراد و عدم پذیرش رجوع او از اقرار، دو

نفری که قصاص نمی شوند، باید هر کدام $\frac{1}{3}$ دیه به کسی که قصاص می شود، بپردازند (ماده‌ی ۲۲۴).

- اما در مصداقی مخالف، شاکی علیه افراد بیشتری از آن چه لوٹ حاصل شده، مدعی است. مانند این که لوٹ، علیه دو نفر باشد، اما ولی دم مشارکت سه نفر در قتل عمدی مردی را ادعا داشته باشد. در این شرایط، اثبات جنایت یا قسامه فقط منحصر به مقداری است که موضوع لوٹ قرار گرفته است و امکان قصاص هر سه نفر وجود ندارد. اما در این مورد با ادعای ولی دم مواجه هستیم که اقرار به مشارکت سه نفر نموده است، لذا اگر بخواهد هر دو نفر را قصاص کند، باید به هر یک از قصاص شونده‌گان که $\frac{1}{3}$ گناهکار بوده و $\frac{2}{3}$ بی گناه بوده اند، $\frac{2}{3}$ دیه را بپردازد.

لذا رجوع ولی دم پس از ادعای مشارکت تعدادی بیشتر از کسانی که موضوع لوٹ بوده اند، ممنوع است. مگر آن که در مشارکت تعداد بیشتر، تردید کرده باشد. علاوه بر آن، شرط دیگری را هم قانون برای رجوع از تردید مقرر داشته و آن این است که قسم خوردندگان برای ارتکاب افراد کمتر از ادعای ولی دم در ارتکاب جنایت، قسم یاد کرده باشند که این همانا، نفی ادعای ولی دم است (ماده‌ی ۳۳۵ ق.م.ا و تبصره‌ی آن).

- علم ادا کنندگان سوگند:

لوٹ، چیزی بیشتر از قرائن و اماراتی که موجب ظن قاضی شده نیست. از یک سو، به دلیل فقدان اقرار، شهادت و علم قاضی به قسامه متوسل شده ایم، از سویی دیگر، با ظن مواجه هستیم و نه یقین و این وضعیّت، اعتبار کافی برای اثبات جنایت را ندارد. لذا از نظر قانون، ادای سوگند از سوی اشخاص دیگر (شاکی، اقوام، بستگان او)، نقصان و ضعف لوٹ را جبران می کند. بنابراین ادا کنندگان سوگند که به عنوان مثال در قتل باید پنجاه نفر باشند، به چیزی قسم یاد باید کنند که حتی شاهد آن نبوده اند. بنابراین اهمیّت نقش اقامه‌ی قسامه در اثبات جنایت روشن است. هر چند قانون‌گذار علم

اداکنندگان سوگند را شرط دانسته، ولی چندان حساسیتی برای تعمیق در تحقیق از خود نشان نداده است (ماده ی ۲۴۰).

بنابراین قاضی مجاز به رد علم اداکننده به دلیل این که شاهد ارتکاب جنایت نبوده یا این که منشأ علم برای او (قاضی) مشخص نگردیده و یا این که اداکننده، دلیلی برای علم خود ارائه نکرده، نیست و این موارد مصون از تعرض هستند. با این حال، نفس علم اداکننده ی سوگند باید برای قاضی محرز شود. مقام قضایی می تواند در صورتی که تشخیص دهد، اداکننده، عالم نبوده و با ظن و گمان و یا تبانی سوگند می خورد، تحقیق نماید و در صورتی که علم، احراز شود، تصمیم مقتضی اتخاذ کند. در هر صورت با توجه به ماده ی ۲۴۰ و سایر مقررات قانونی، تصمیم قاضی به فقدان علم باید مستند و مستدل باشد. هم چنین مستند به ماده ی ۲۱۱ ق.م.ا، علم او بر این امر باید حاصل مستندات بین و صریح به آن ها باشد. (ماده ی ۲۴۱)

بالاخره آن که به موجب ماده ی ۲۴۲ ق.م.ا قاضی باید قبل از هر چیز، رابطه ی اداکننده ی سوگند با جنایت را بررسی نماید و چنانچه از کسانی باشد که احتمال اطلاع او از وقوع جنایت منتفی و یا بعید است، طبعاً نمی تواند مدعی علم باشد. مانند آن که مدعی علم از سال ها پیش در خارج از کشور زندگی می کرده و شاکی به رغم خریشاوندی رابطه ای با او نداشته و پس از وقوع جنایت و بدون اطلاع او مهاجرت، برای امور شخصی به ایران آمده باشد و شاکی برای رساندن نصاب به حد مقرر در قانون از او استمداد کرده باشد. در این خصوص دلیل عدم پذیرش ادای سوگند از چنین کسی، زندگی کردن او در خارج نیست، بلکه ناموجه بودن اطلاع وی از وقوع جنایت است.

اعاده ی دادرسی در قسامه:

قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) در مواد ۳۴۴ و ۳۴۶ خود، در عنوان بطلان قسامه و اعاده ی دادرسی مطرح کرده است.

فرض ماده ی ۳۴۴: پس از اقامه قسامه و پیش از صدور حکم: در این مقطع زمانی و مشروط بر این که دلیل معتبری وجود داشته باشد که برخلاف قسامه اقدام شده است، مانند آن که اقرار، شهادت و یا علم قاضی وجود داشته، ولی با وجود این قسامه، اقامه شده است و یا به اسم جلال الله سوگند یاد نشده باشد، قسامه باطل است و به همین ترتیب است اگر فقدان شرایط قسامه، اثبات گردد، مانند آن که ادا کننده سرگند، عاقل، بالغ، مختار و قاصد نبوده و یا قسامه به حدّ نصاب قانونی نرسیده باشد.

فرض ماده ی ۳۴۵: بعد از صدور حکم: همانچه وضعیت مطرح شده، بعد از صدور حکم باشد، موضوع از موارد اعاده‌ی دادرسی است.

راه‌های اثبات دیه:

مبحث قبلی، اختصاص به «قسامه» به عنوان دلیل اثبات قصاص داشت. فصل سوم از بخش اول از کتاب چهارم قانون مجازات اسلامی با عنوان راه‌های اثبات دیه، طی ۸ ماده و دو تبصره به طرح مقررات قانونی آن پرداخته است. (مواد ۴۶۱-۴۵۴)

شایان ذکر است که اصول حاکم بر قسامه که بیشتر به طور مفصل بدان پرداختیم، در این فصل نیز که مربوط به بحث جنایات غیر عمدی موجب دیه هست، نیز جاری خواهد بود. لذا در تمامی مواردی که برای اثبات دیه، اقامه ی قسامه می‌شود، حصول لوث و فقدان ادله ی دیگر غیر از سوگند منکر، ضروری است.

ماده ی ۴۵۵ ق.م.ا به تعیین حدّ نصاب قسم در قتل‌های عمدی و غیرعمدی پرداخته است.

مقررات جنایت بر عضو:

اصول کلی حاکم بر قسامه به شرح مطالب پیش گفته، در جنایت بر اعضا، منافع اعم از این که عمد یا غیر عمد باشد، باید رعایت شود. مهم ترین گفته در جنایت عمدی بر عضو آن است که با قسامه، حق قصاص ثابت نمی شود. در این خصوص به ماده ی ۴۵۶ ق.م.ا رجوع شود.

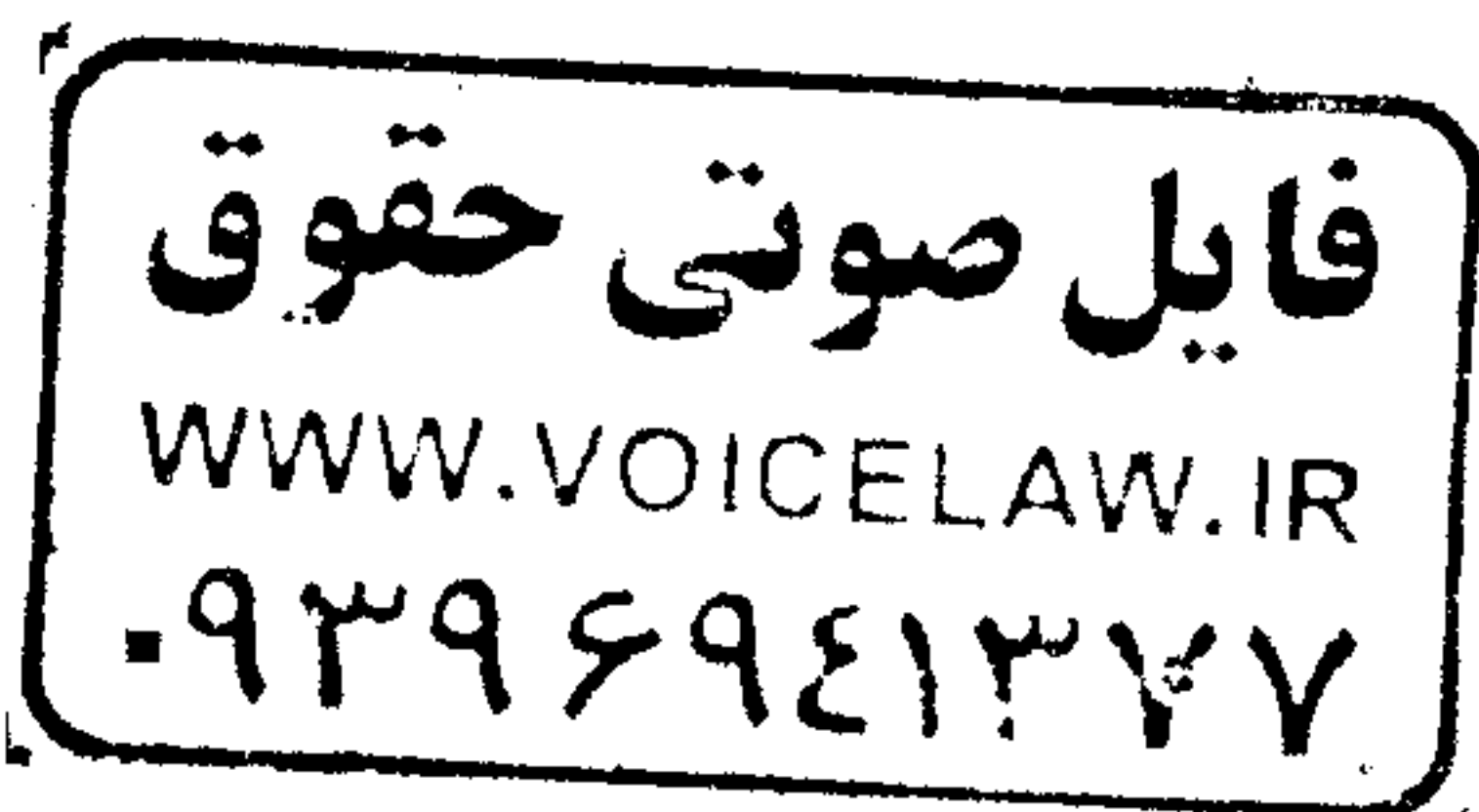
در این خصوص باید گفت که مقررات مربوط به امتناع مدعی از اقامه ی قسامه، مطالبه ی آن از مدعی علیه به قوت خود باقی است و مدعی علیه در صورت اقامه ی قسامه، تبرئه می شود. مفاد ماده ی ۴۵۷ ق.م.ا در این خصوص، مطالعه شود.

زوال یا نقصان منفعت عضو:

زوال یا نقصان منفعت عضو یک امر کارشناسی است و تأیید یا ردّ این ادعا باید از همین طریق صورت پذیرد. ماده ی ۴۵۹ ق.م.ا، فرضی را تصویر نموده است که به رغم وقوع لوث، دسترسی به کارشناس مورد فوق امکان نداشته و آزمایش برای تأیید زوال یا نقصان و احراز علم قاضی میسر نیست. لذا اثبات ادعای مجنی علیه یا ولی دم او با قسامه بلامانع است. در توضیح این ماده باید گفت که چنین فرضی در حال حاضر در کشور ما که در اقصی نقاط آن، پزشک حاضر بوده و پزشکی قانونی دارای مراکز مجهز است و یکی از سازمان های زیر مجموعه قوه ی قضائیه محسوب می شود، موضوع عدم وثوق، منتفی به نظر می آید.

- در فرضی دیگر اگر میان مرتکب، مجنی علیه یا ولی دم او نسبت به بازگشت تمام یا بخشی از منفعت زایل شده یا نقصان یافته، اختلاف نظر باشد، در صورتی که مدعی، دلیلی برای اثبات نداشته باشد و یا مرتکب نتواند بازگشت تمام یا بخشی از منفعت زایل یا نقصان یافته را اثبات نماید، ادعای مجنی علیه یا ولی دم او در صورت اتیان سوگند پذیرفته می شود و نوبت به اجرای قسامه نمی رسد. به نظر می رسد که حکم ماده ی ۴۶۰ نیز در حال حاضر که گستره ی پزشکی در سراسر کشور

وجود دارد، محلّ تأمل است. (رجوع به ماده ی ۴۶۰)



در فرض آخر مطروح در فصل سوم (راه های اثبات دیه) موضوع ماده ی ۴۶۱ ق.م.ا، مجنی علیه در اثنای مدتی که کارشناس برای بازگشت منفعت زایل شده، مشخص نموده، فوت می نماید و میان مرتکب و اولیای دم بر سر بازگشت منفعت زایل شده، اختلاف حاصل می شود. در این صورت اگر مرتکب، قادر به اثبات ادعای خود مبنی بر بازگشت منفعت نباشد، قول اولیای دم، با سوگند پذیرفته می شود و قسامه منتفی خواهد بود. (ماده ی ۴۶۱)

صاحبان حق قصاص و حقوق آن:

صاحب حق قصاص علاوه بر اختیارات قصاص در تمام مراحل رسیدگی و قبل از اجرای حکم می تواند از حق خود به رایگان گذشت نماید و یا با توافق در برابر حق یا مال مصالحه کند (ماده ی ۲۴۷).

به موجب قانون، صاحب حق قصاص در جنایت بر نفس، حسب مورد ولی دم، ولی قهری و مقام رهبری و در جنایت بر عضو، مجنی علیه، ورثه ی مجنی علیه، ولی قهری و مقام رهبری است. ولی دم، به موجب ماده ی ۲۵۱ ق.م.ا همان ورثه ی مقتول است، به جز زوج یا زوجه ی او که حق قصاص ندارند.

زوج و زوجه به موجب آن که از طریق رابطه ی سبب، ارث می برند، از اولیای دم، محسوب نمی شوند. اولیای دم، کسانی هستند که به موجب نسب ارث می برند و برابر ماده ی ۸۶۲ از ق.م.ا بر سه طبقه هستند. از طرفی طبق ماده ی ۸۶۳ ق.م.ا، وارثان طبقه ی بعدی، در صورتی، ولی دم محسوب می شوند که از وارثان طبقه ی قبل کسی نباشد.

البته حق اقامه ی دعوا علیه قاتل، منحصر در اولیای دم نیست. چرا که زوج و زوجه، حق قصاص و عفو از قصاص را صرفاً ندارند، نه این که در مسأله ی قتل اجنبی محسوب شوند. (نظریه ۱۸۹۴ -

۱۶۷/۵/۱۵.ح.ق.)

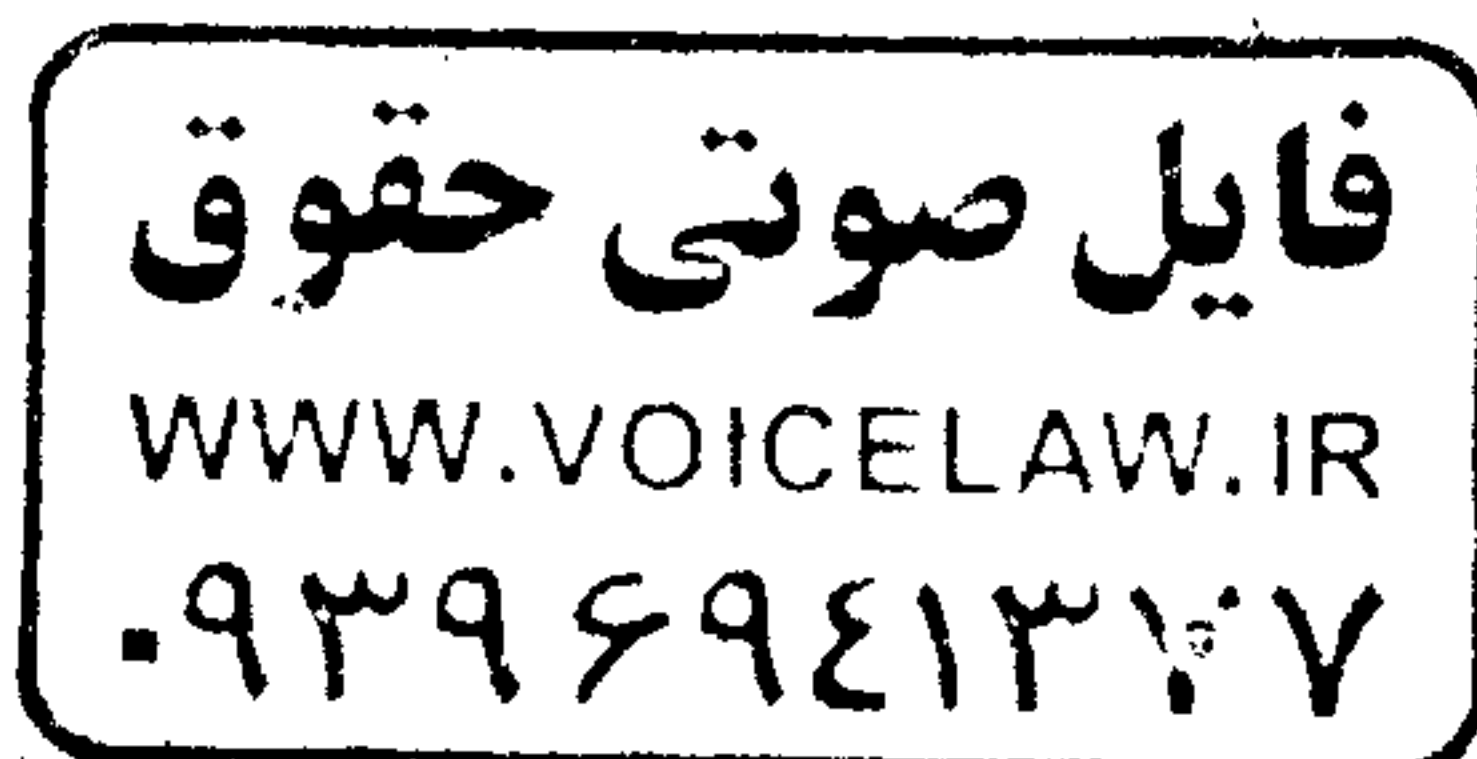
از سویی دیگر، خروج زوج و زوجه از عنوان اولیای دم، مانع ارث بردن آن‌ها از یکدیگر از دیه ی بدل از قصاص نخواهد بود (رجوع به ماده ی ۳۵۲ ق.م.ا). البته در صورت گذشت رایگان تمامی اولیای دم از قصاص، همسر مقتول نمی تواند مدعی سهمی از دیه باشد.

از آن جا که حق قصاص در حکم ماترک است، لذا با فوت صاحب قصاص به ورثه ی او به ارث می رسد (ماده ی ۳۵۳). نکته ی مهم در این ماده به ارث رسیدن حق قصاص به همسر مجنی علیه است. این ماده با ماده ی ۳۵۱ ق.م.ا قابل جمع است. در ماده ی اخیر، زوج و زوجه نسبت به یکدیگر ولی دم محسوب نمی شوند. ولی چنان چه یکی از آن‌ها به قتل برسد و فرزندی از آن‌ها باقی نمانده باشد، این فرزند ولی دم مقتول است. در صورتی که فرزند فوت نماید، حق قصاص او به ورثه اش که مادر یا پدرش هستند، به ارث خواهد رسید و بنابراین در این وضعیت نسبت به همسر خود دارای حق قصاص خواهد بود. مفاد این ماده قابل تسری به دیگر صاحبان حق قصاص (ولی یا مقام رهبری) نیست.

مطلب دیگر آن که ارتکاب جنایت از سوی ولی یا ورثه علیه مورث، حسب نوع جنایت دارای آثاری متفاوت است. ارتکاب جنایت عمدی (قتل) به صورت انفرادی یا شرکت از سوی ورثه، مانع از آن است که مرتکب نسبت به مجنی علیه، ولی محسوب شود و آثار قهری آن زوال حق قصاص و دیه است. با فقدان این حق، موضوع به ارث رسیدن آن نیز سالبه به انتقای موضوع خواهد بود (ماده ی ۳۵۷).

مطالعه ی ماده ی ۴۵۱ ق.م.ا در این خصوص لازم است.

شایان ذکر است که جنین، مادامی که زنده متولد نشود، ولی دم محسوب نمی شود (ماده ی ۳۵۵).



در مورد این که آیا ولی صغیر یا مجنون، حقی بر قصاص که متعلق به مولی علیه آنان باشد، دارد یا خیر، قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، سرانجام با وضع ماده ی ۳۵۴ خود به تمامی اختلاف نظرهای موجود از سال ۱۳۶۱ پایان داد.

مطالعه ی دقیق نصّ ماده ی ۳۵۴ حتماً لازم است.

از سویی دیگر، ارتکاب جنایت عمدی از سوی ولی، مانع از ولایت اوست (ماده ی ۳۵۸). آن چنان که از این ماده بر می آید، جنایت عمدی ولی که مانع از ولایت اوست، باید با سمت ولایت او در ارتباط باشد. مانند آن که مردی مبادرت به قتل عمدی زن خود نماید و دارای فرزند صغیر یا مجنون باشد که در این صورت نمی تواند پس از ارتکاب، به عنوان ولیّ فرزند صغیر خود، صاحب حقّ قصاص باشد. اما در سایر موارد ولایت او پابرجا خواهد بود.

در ماده ی ۳۵۸ همانند ماده ی ۳۵۷، محرومیت از سمت ولایت در خصوص مورد، ناظر به ارتکاب عمدی جنایت است، اعم از آن که به انفراد یا شرکت انجام گردد و در این بین شکل ارتکاب (مباشرت، تسبیب و اجماع آنها) مؤثر در مقام نیست. بنابراین بدون تردید، معاونت در جنایت عمدی از شمول مواد ۳۵۷ و ۳۵۸ خارج است.

مطلب بعدی در خصوص ماده ی ۳۵۶ ق.م.ا است. در خصوص این ماده باید توجه داشت که هر چند در متن ماده، به حقّ قصاص، اشاره ای نشده است، اما بدیهی است که از «مقام رهبری» به عنوان یکی از صاحبان حقّ قصاص یاد می کند. به موجب این ماده، مقام رهبری، ولی دم محسوب نشده، بلکه جانشین ولیّ مقتول یا مجنی علیه بوده و همه ی اختیارات ولی را دارا خواهد بود.

در موارد مذکور در ماده، ابتدا دادستان ها، مراتب را به رئیس قوه ی قضائیه اعلام نموده و در صورتی که ایشان، مورد را منطبق با قانون تشخیص دهد، از مقام رهبری، اذن اقدام به قصاص،

مصالحه یا گذشت رایگان (یعنی همان محدوده‌ی اختیارات ولی قهری) را از سوی دادستان‌های مربوطه تقاضا می‌کند و در صورت موافقت مقام رهبری، اختیارات مذکور از سوی رئیس قوه ی قضائیه به دادستان‌ها تفویض می‌گردد.

حقوق و وظایف صاحب حق قصاص:

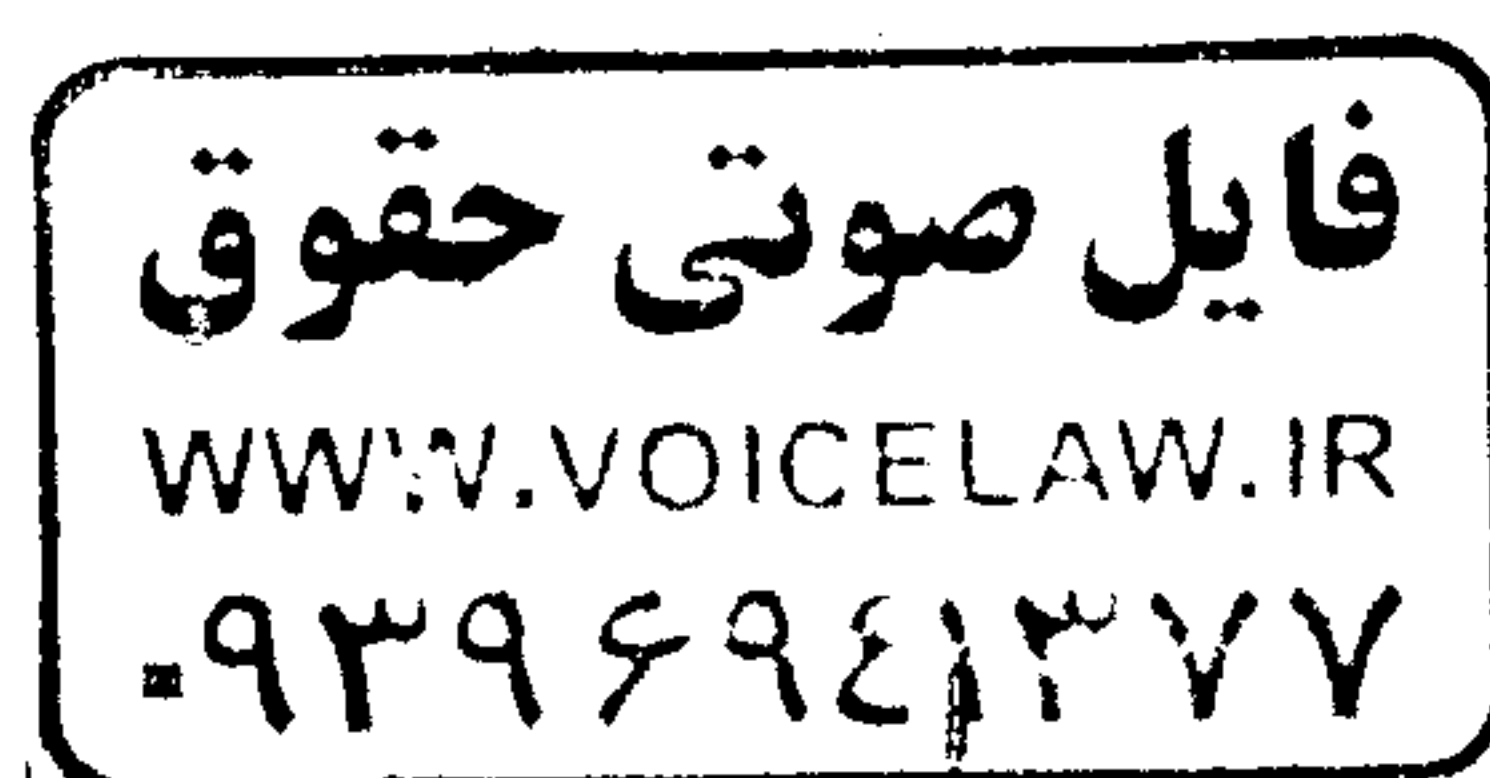
۱- هوع حق: در این خصوص باید به ماده ی ۴۱۹ ق.م.ا. مراجعه نمود، جایی که این ماده مقرر می‌دارد: «اجرای قصاص و مباشرت در آن، حسب مورد، حق ولی دم و مجنی علیه است».

البته این حق، حسب مورد متعلق به ولی و دادستان‌های مربوطه نیز هست.

صاحب حق قصاص در صورت انصراف از قصاص، می‌تواند از زمان وقوع جنایت تا قبل از اجرای قصاص به طور رایگان از حق قصاص گذشت نموده و یا با توافق مرتکب در برابر حق یا مالی مصالحه کند. این موضوعی است که در ماده ی ۳۴۷ ق.م.ا. ذکر شده است.

۲- لزوم تأخر قصاص بر وقوع جنایت: یعنی به عنوان مثال، ابتدائاً باید فوت ناشی از جنایت احراز شود تا نوبت به قصاص نفس رسد. در این خصوص توجه به ماده ی ۲۹۴ ق.م.ا. لازم است. عبارت «در غیر این صورت به تعزیر مقرر در قانون محکوم می‌شود». متضمن این معناست که حتی اگر بعد از قتل (الف) به عنوان مرتکب توسطه ورثه ی (ب)، (ب) به عنوان مجنی علیه بر اثر رفتار (الف) فوت نماید و فوت نیز ناشی از جنایت عمدی (الف) باشد. بازهم کسی که قبل از فوت (ب) مبادرت به قتل (الف) نموده است، به مجازات تعزیری مقرر ماده ی ۶۱۲ ق.م.ا. (بخش تعزیرات) محکوم می‌شود.

۳- حق قصاص یک حق کامل و مستقل:



این عنوان بدین معناست که اگر اولیای دم، متعدد باشند، هر یک از آن‌ها می‌تواند، مرتکب را با رعایت شرایط مقرر در قانون، قصاص کند. هم‌چنین هر یک از اولیای دم، به‌طور مستقل، دارای حق قصاص است و گذشت و یا مصالحه‌ی دیگران، موجبی برای تزییع حق کسی که خواهان قصاص است، در صورت رعایت حقوق دیگران نخواهد بود. (توجه به ماده‌ی ۳۵۰ ق.م.ا).

۴- اختیارات ولی در مقابل سایر اولیای دم:

چنان‌چه در وقوع جنایتی، جز ولی، اشخاص دیگری مانند مجنی علیه یا اولیای دم یا دادستان‌های مربوطه، نقشی نداشته باشند، «ولی»، حق قصاص، مصالحه و گذشت دارد. (ماده‌ی ۳۵۴ ق.م.ا)

اما چنان‌چه، اشخاص دیگری مانند اولیای دم که واجد شرایط لازم برای اتخاذ تصمیم هستند (عاقل و بالغ) نیز مطرح باشند، چند فرض قابل تصور است: اول آن که تمامی اعم از ولی (یعنی ولی اولیای دم که صغیر یا مجنون هستند) و اولیای دم، خواهان قصاص باشند و یا به اتفاق، مصالحه یا گذشت را بپذیرند که به همان نحو اقدام خواهند نمود. دوم، در صورتی که ولی، مصلحت مولی علیه خود را در دریافت دیه‌ی سهم آنان از دیگران بداند، خواهان قصاص باید برابر نظر او اقدام نماید تا مجاز به اجرای قصاص باشد. قانون‌گذار، مقررات فوق را بر جنایتی که قبل از لازم‌الاجرا شدن قانون مجازات-۱۳۹۲ نیز واقع گردیده، جاری دانسته است.

۵- محدودیت‌های ناشی از فاضل دیه:

الف: اگر اجرای قصاص معلق بر رد فاضل دیه نباشد: گاهی اجرای قصاص، موکول به رد فاضل دیه از سوی متقاضی به قصاص شونده نیست. مانند آن که مرد مسلمانی، مرد مسلمان دیگری را بکشد. در این شرایط، ولی دم که خواهان قصاص است، مجاز به قصاص یا گذشت رایگان است و هیچ محدودیتی در بین نیست. اما اگر در این مورد، ولی دم، خواهان دیه یا حقی

باشد، باید رضایت مرتکب را جلب نماید و با وی توافق نماید. (چون مجازات اولیه ی قتل عمدی، قصاص است و نه دیه).

برای دیدن این مطلب به ماده ی ۲۵۹ ق.م.ا رجوع کنید.

ب- اگر اجرای قصاص معلق به ردّ فاضل دیه باشد: به عنوان نمونه اگر مردی، مرتکب قتل زنی شود و هر دو مسلمان باشند، اولیای دم زن، قبل از قصاص، موظفند، فاضل دیه (یعنی نصف دیه) را به مرد بپردازند و سپس می توانند وی را قصاص نمایند. اما اگر اولیای دم زن، خواهان دیه به میزان مقرر در قانون برای زن بوده و در واقع از قصاص، انصراف داده باشند، قاتل ملزم به پرداخت دیه ی مقرر است و در این مورد خاص (برخلاف فرض ماده ی ۲۵۹)، نیازی به توافق و یا جلب رضایت قاتل نیست. این حکم در تمام مواردی که قصاص، مستلزم پرداخت فاضل دیه به قصاص شونده است، باید اجرا شود. (مراجعه به ماده ی ۲۶۰ ق.م.ا)

- در ادامه، جهت اطلاع بیان می شود که امکان قصاص مرد در مقابل قتل زن، بدون آن که چیزی به مرد رد شود، مورد اتفاق نظر تمام فقهای اهل سنت است، در حالی که فقهای شیعه، به اتفاق، حکم به پرداخت فاضل دیه داده اند.

فایل صوتی حقوق
WWW.VOICELAW.IR
۰۹۳۹۶۹۴۱۳۷۷

۶- گذشت صاحب حق قصاص:

ماده ی ۱۰۱ ق.م.ا ۱۳۹۲ برخلاف قانون مجازات اسلامی مصوّی ۱۳۷۰، گذشت مشروط و معلق را پذیرفته است. این نوآوری، فرصتی را به مرتکب می دهد تا با انجام شرط، از مجازات بگریزد و در عین حال خسارات وارده بر بزه دیده نیز به نوعی جبران یا ترمیم خواهد شد. در باب قصاص و صاحب حق قصاص نیز همین سیاست اعمال گردیده است. گذشت و شرایط آن از سوی صاحب حق قصاص در موارد ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳ و ۲۶۴ ق.م.ا ذکر شده است که عبارتند از:

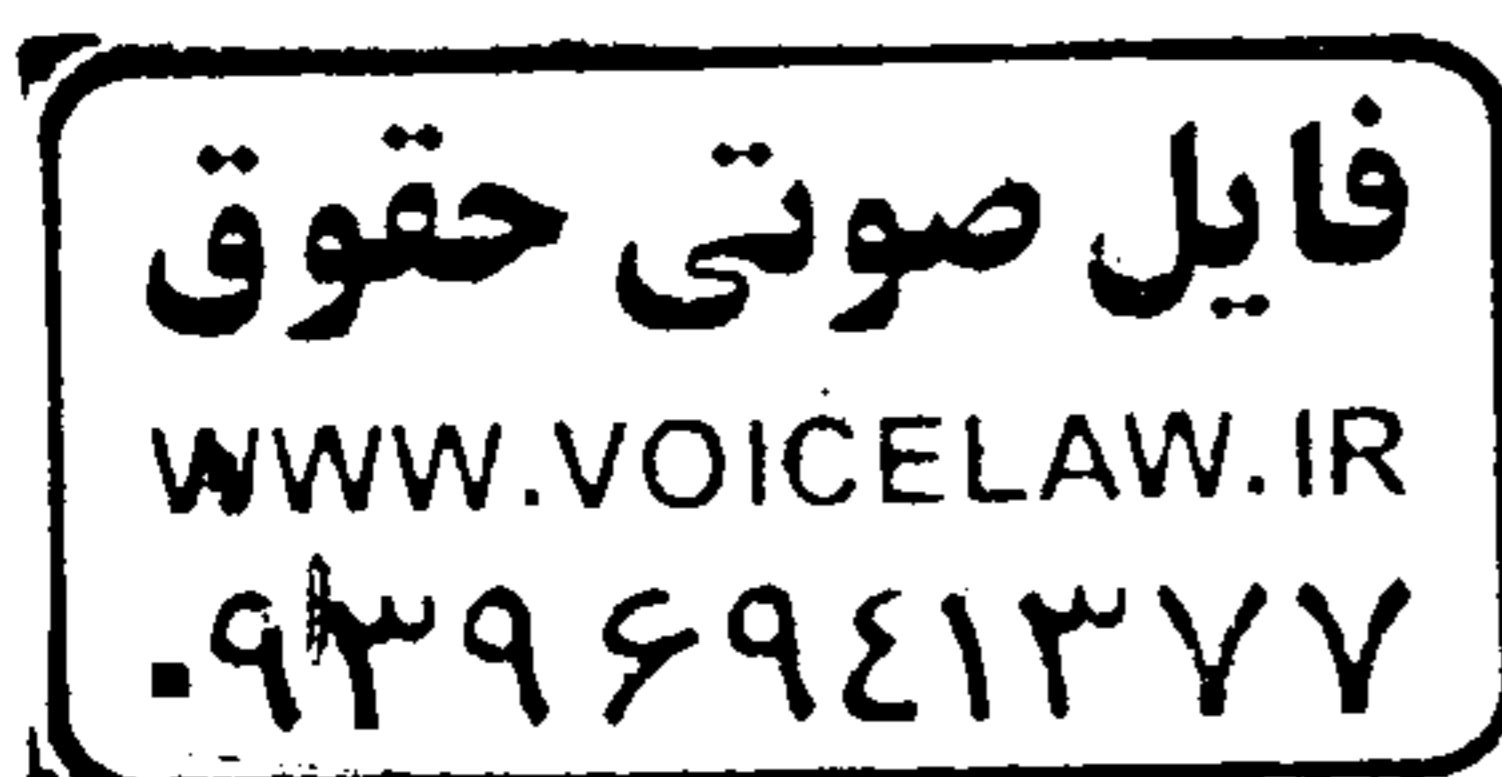
الف- منجز بودن گذشت با مشروط و معلق بودن آن قابل جمع است. مشروط بر این که به طور صریح معلوم گردد که در صورت حصول شرط، گذشت، نتیجه ی قهری آن است. بنابراین شروطی که غیر عقلایی، خلاف شرع، خلاق اخلاق حسنه و یا غیر ممکن باشد، موجب بطلان گذشت است و منجز محسوب نمی شود.

ب- رجوع از گذشت پذیرفته نیست. بنابراین اگر صاحب حق قصاص به طور مشروط گذشت کرده باشد و مرتکب تعلی در انجام شرط نکرده باشد، از قبیل آن که مهلت داده شده، منقضی نشده باشد. صاحب حق قصاص نمی تواند به بهانه ی عدم انجام شرط مبادرت به قصاص نماید. در چنین صورتی، صاحب حق قصاص، قصاص می شود (ماده ی ۲۶۴ ق.م.ا). به طریق اولی در موردی که گذشت منجز بوده و مشروط و معلق نباشد، رجوع پذیرفته نخواهد بود.

پ- گذشت، محدودیت زمانی ندارد. قانون گذار در مواد ۲۴۷ و به ویژه ۲۶۳ ق.م.ا بیان می دارد که صاحب حق قصاص در هر مرحله از مراحل تعقیب و رسیدگی، اجرای حکم و حتی پس از آن، می تواند به طور مجانی یا با مصالحه در برابر حق یا مال از حق قصاص خود گذشت کند (ماده ی ۲۶۳ ق.م.ا).

ت- گذشت مشروط (تا قبل از اجرای شرط)، موجب اسقاط حق قصاص نیست. برای دیدن این موضوع به ماده ی ۲۶۱ ق.م.ا مراجعه نمایید.

شایان توجه است که موضوع گذشت می تواند اعم از پرداخت وجه یا تعهد به انجام امور غیر مالی باشد. مانند آن که مرتکب تعهد کند که سه ماه آینده، رضایت دختر خود را برای ازدواج با برادر مقتول، جلب نموده و عقد نکاح منعقد گردد. هم چنین موضوع تعهد ممکن است که امتناع مرتکب از مطالبه ای باشد (ابراء).



ث- ضمانت اجرای عدم انجام شرط یا تعهد، خروج قصاص از حالت تعلیق است. ماده ی ۳۶۲

ق.م.ا در مقام بیان حکم اعتبار گذشت مشروط است.

نکات مذکور در ماده ی ۳۶۲ ق.م.ا به شرح زیر است:

۱. عدم تحقق شرط به هر شکلی امکان پذیر است. بنابراین اگر مرتکب پس از تعهد، از انجام

شرط، سر باز زند یا تمکن کافی برای پرداخت نداشته باشد و یا قادر با ایفای تعهد غیر مالی

خود نیز نباشد و یا به طور کلی و به هر دلیل، شرط در موعد مقرر انجام نشود، حق قصاص

از حالت تعلیق خارج شده و قصاص قابل اجرا خواهد بود.

۲. منظور از جمله ی «... مگر مصالحه، شامل فرض انجام ندادن تعهد نیز باشد»، آن است که در

متن رضایت، علاوه بر مشروط کردن اجرای قصاص به انجام تعهد از سوی مرتکب، این قید

نیز مورد توافق قرار گرفته باشد که عجز مرتکب از انجام تعهد و مشروط بر این که تلاش

کافی برای انجام تعهد مبذول داشته باشد، در حکم انجام تعهد است.

۳. قید ارجاع به همان دادگاه در این ماده، ناظر بر موردی است که گذشت مشروط در دادگاه

مطرح شده باشد و این امر به معنای ممنوعیت و بی اعتباری گذشت مشروط در خارج از

دادگاه نیست.

۷- گذشت مجنی علیه قبل از فوت:

برای دیدن این عنوان باید به ماده ی ۳۶۵ ق.م.ا مراجعه شود.

فایل صوتی حقوق

WWW.VOICELAW.IR

۰۹۳۹۶۹۴۱۳۷۷

نکات ماده ی مذکور به ترتیب زیر است:

الف- عمدی بودن جنایت بر عضو یا نفس: در این ماده، شرط لازم عمدی بودن جنایت بر عضو است. بدیهی است اگر جنایت، غیر عمدی باشد، نیز حق گذشت مجنی علیه اعم از آن منتهی به فوت شود یا نه نسبت به دیه پابرجاست و می تواند قبل از مرگ آن را ساقط کند.

ب- تعامل زمان گذشت و فوت: برابر ماده ی فوق، پیشین بودن گذشت بر فوت و پسین بودن گذشت بر جنایت بر عضو، شرط است. اما در مورد این که گذشت قبل از وقوع جنایت بر عضو یا نفس، می تواند موجب سقوط قصاص شود، با صراحت ماده که ناظر به گذشت پس از وقوع جنایت بر عضو و قبل از فوت است، سازگاری ندارد. لذا باید گفت که مقنن در مورد تسری حکم مزبور به حالتی که گذشت، قبل از وقوع جنایت صورت پذیرد، سکوت کرده و باید در انتظار رویه ی قضایی بود تا برداشت از ماده ی ۲۶۵ ق.م.ا و منابع فقهی در خصوص مورد را به صورت لازم الاجرا ارائه نماید.

پ- گذشت مجنی علیه از جنایت بر عضو در زمان حیات، قبل از فوت در کانون توجه قانونگذار در ماده ی ۲۶۵ ق.م.ا نبوده و تنها گذشت او از قصاص نفس در زمان حیات، مبنای وضع ماده ی مزبور بوده است. در هر دو صورت، اگر گذشت مجنی علیه مشروط باشد، عدم انجام شرط در زمان حیات مجنی علیه به معنای به ارث رسیدن حق قصاص به ورثه و اولیای دم است. موضوع گذشت مجنی علیه قبل از فوت می تواند، شامل حق قصاص عضو، نفس به صورت توأمان باشد.

ت- با قبول تعلق حق قصاص نفس به مجنی علیه قبل از فوت و گذشت از آن، از سوی مقنن، موضوع «ابراء مالم یجب» منتفی است. زیرا «اسقاط مالم یجب» تنها در موردی صادق است که هنوز، نه حقی ثابت شده است که بشود آن را ساقط کرد و نه عرفاً در معرض ثبوت است.

ث- گذشت مجنی علیه از حق قصاص خود در هیچ حالتی، موجب زوال حرمت جنایت علیه دیگری نیست. لذا قانون گذار در ذیل ماده ی ۲۶۵ ق.م.ا مقرر می دارد: «..... مرتکب به تعزیر مقرر در کتاب پنجم «تعزیرات» محکوم می شود».

۷- واژه ی «فوت» در ماده ی مذکور، گاهی مرگ طبیعی است که در این صورت، موضوع گذشت، منحصر به جنایت عمدی بر عضو است و گاهی نیز متضمن معنای وقوع قتل عمدی است که موضوع گذشت، حق قصاص نفس است.

۸- مردد بودن مقتول نسبت به قاتل:

مواد ۲۶۶ و ۲۶۷ ق.م.ا که اختصاص به مردد بودن مقتول به هر قاتل در صورت تعدد قتل دارد، متضمن یک پیش فرض است و آن این که قتل ها عمدی متعددی از سوی بیش از یک نفر انجام شده و قدر مسلم آن است که همه ی مداخله کنندگان، مرتکب قتل شده اند، ولی این که چه کسی به دست چه شخصی به قتل رسیده است، معلوم نیست.

طبق ماده ی ۲۶۶ ق.م.ا که با آوردن مثالی در ابتدا، مسأله را به خوبی را طرح کرده است، اعمال مجازات قصاص علیه هر دو نفر در مثال مذکور ماده، در صورتی امکان پذیر است که اولیای دم هر دو مقتول، خواهان قصاص باشند. توجیه حقوقی قصاص هر دو نفر در این است که فرض بر آن است که تردیدی در قاتل بودن هیچ یک از آن ها وجود ندارد و مردد بودن مقتول نسبت به قاتلان، مؤثر در مجازات آن ها نیست. در فرض دیگر، چنان چه اولیای دم یکی از مقتولان گذشت کند یا مصالحه نماید و یا به هر دلیل، حق قصاص نداشته باشد، نمی توان درخواست اجرای قصاص سایر اولیای دم را نیز اجابت نمود. زیرا معلوم نیست که قاتلی که قصاص او در خواست شده، مرتکب قتل

فایل صوتی حقوق

WWW.VOICELAW.IR

۰۹۳۹۶۹۴۱۳۷۷

کدام یک از مقتولین بوده است، به همین دلیل حق قصاص، جهت رفع هر گونه شبهه و احتمال خطایی به دیه تبدیل می شود.

طبق تبصره ی ماده ی ۲۶۶ ق.م.ا نیز حکم مذکور در ماده بر جنایت های عمدی بر عضو نیز با شرایطی پذیرفته شده است و این شرط آن است که جنایت های وارده از سوی مرتکبان بر مجنی علیهم، یکسان باشد. در غیر این صورت اگر به عنوان نمونه، یکی از مجنی علیهم، انگشتش قطع شده و دیگری گوشش قطع گردیده است، امکان قصاص حتی در فرضی هم که همه ی مجنی علیهم، خواهان قصاص هستند، نیز منتفی است و قصاص، تبدیل به دیه می شود، زیرا در این شرایط رعایت شرط تساوی در قصاص امکان پذیر نمی باشد.

طبق ماده ی ۲۶۷ ق.م.ا چنان چه دیه ی هر دو مجنی علیه یکسان نباشد و دیه ی مرتکبان بیش از دیه ی مجنی علیهم باشد، مانند آن که هر دو قاتل مرد و یکی از دو مقتول زن باشد، خواهان قصاص از سوی زن باید نصف دیه ی کامل را بپردازد تا به نسبت مساوی میان مرتکبان توزیع شده و سپس امکان قصاص هر دو فراهم شود.

نکته ی پایانی در این قسمت آن که مرد بودن قاتل نسبت به مقتولین به شرح مواد ۲۶۶ و ۲۶۷ ق.م.ا را که پیش فرض آنها، یقین به قاتل بودن همه ی مرتکبان نسبت به مقتولین است، نباید با موردی که علم اجمالی به انتساب جنایت به یکی از دو نفر وجود دارد، ولی تعیین مرتکب امکان پذیر نیست، در هم آمیخت (مراجعه به ماده ی ۴۸۲ ق.م.ا). برای نمونه جهت روشن شدن فرض ماده ی ۴۸۲ می توان حالتی را در نظر آورد که دو نفر با دو اسلحه ی مشابه به فردی شلیک نمایند و فقط یک گلوله به مجنی علیه اصابت نموده و منتهی به جنایت شود. در این مثال، تردیدی در این که جنایت ناشی از اصابت گلوله ی یکی از دو نفر بوده، وجود ندارد، ولی به هر دلیل نمی توان مشخص نمود که جنایت، ناشی از اصابت گلوله کدام یک از دو نفر بوده است.

۱- قصاص نفس: مستند قانونی برای قصاص قاتل، همانا ماده ی ۲۸۱ ق.م.ا است. از جمله مستندات قرآنی قصاص، آیات ۱۷۹ و ۱۸۲ از سوره ی بقره، آیه ی ۲۲ سوره ی اسراء و آیات ۲۲ و ۴۵ سوره ی مائده و آیات ۹۲ و ۹۳ سوره ی نساء می باشد.

شرایط اجرای قصاص نفس به شرح ذیل است:

الف- درخواست ولی دم: یعنی ولی دم باید تقاضای روشن و صریحی را مبنی بر اجرای قصاص بر قاتل، به دادگاه ارائه دهد.

ب- جنسیت مجنی علیه: یکی دیگر از شرایط لازم جهت اجرای قصاص، توجه به جنسیت مجنی علیه است. زیرا طبق ماده ی ۵۵۰ ق.م.ا، دیه ی زن، نصف دیه ی مرد است. به استناد ماده ی ۲۸۲ ق.م.ا قتل زن مسلمان، موجب قصاص است، ولی اگر قاتل، مرد مسلمان باشد، با عنایت به ماده ی ۵۵۰ ق.م.ا، اولیای دم زن باید نصف دیه ی مرد را قبل از قصاص به او بپردازند. باید توجه داشت که اطلاق ماده ی ۵۵۰ این قانون، منصرف از دین قاتل و مقتول است. لذا در صورتی که هر دو یعنی قاتل و مقتول، غیر مسلمان باشند، صرف نظر از دین آن ها، اولیای دم زن باید تا پیش از قصاص، نصف دیه ی مرد را به وی بپردازند. در عین حال، باید میان غیر مسلمانان، قاتل به تفکیک بود، زیرا طبق ماده ی ۵۵۴ ق.م.ا، دیه ی غیر مسلمانی که در شمار اقلیت های دینی شناخته در قانون اساسی باشند، به اندازه ی دیه مسلمانان است.

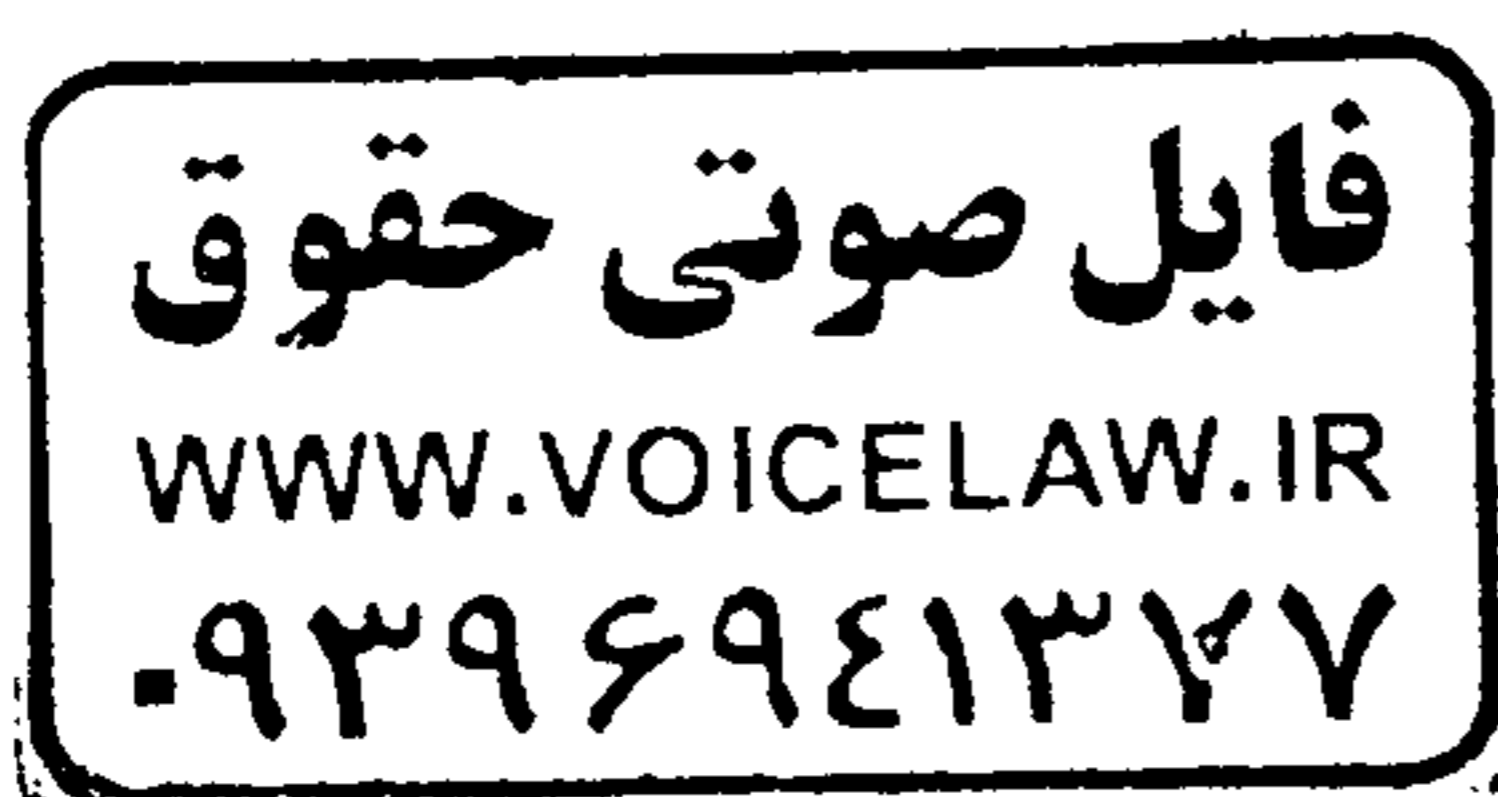
پ- تعدد مقتولین: ماده ی ۲۸۲ ق.م.ا به فرضی اشاره دارد که یک نفر مرتکب قتل عمدی دو یا چند نفر شود. در این شرایط، قانون گذار قائل به حق مستقل اولیای دم هر یک از مقتولان شده است. ماده ی ۲۸۴ ق.م.ا نیز با همان پیش فرض ماده ی ۲۸۲ (وحدت قاتل و تعدد مقتولان در قتل عمدی)

مقرر می دارد که اتفاق نظر اولیای دم به قصاص، ضمان دیه ای را متوجه قاتل نمی کند و نمی توان او را ملزم نمود تا به ازای سایر مقتولان، دیه بپردازد. در این شرایط، اجرای یک بار قصاص، جایی برای قصاص های بعدی باقی نمی گذار و عدم امکان قصاص، موجبی برای پرداخت دیه نیست.

ت- تعلیظ فاضل دیه: حکم تعلیظ دیه به معنای افزایش میزان آن در ماده ی ۵۵۵ ق.م.ا مقرر گردیده است.

بنابراین اسباب تعلیظ دو فرض است:

۱. رفتار و نتیجه (مرگ) هر دو در ماه های حرام واقع شود.
 ۲. رفتار و فوت هر دو در محدوده ی حرم مکه محقق گردند.
- شایان ذکر است که اگر هر دو شرط توأمان محقق گردند (در ماه های حرام و در محدوده ی مکه)، تأثیری در میزان تعلیظ مقرر ماده ندارد و نمی توان، دیه را بیش از $\frac{1}{3}$ تلفیظ نمود.
- از طرفی به صراحت ماده ی ۵۵۷ تعلیظ، تعلیظ دیه فقط مخصوص قتل نفس است. اما بر این قواعد عمومی در باب تعلیظ دیه، دو استثناء از سوی قانون گذار وارد شده که عبارتند از: تعلیظ نشدن فاضل دیه که ولی دم به قاتل می پردازد و هم چنین دیه ای که ولی دم به سایر اولیای دم می دهد (ماده ی ۲۸۵).



تعزیر و دیه دو قتل عمدی:

عدم اجرای قصاص در همه ی موارد، مستلزم تعیین تعزیر و دیه به عنوان جایگزین نیست مانند: دفاع مشروع (مواد ۱۵۶ و ۱۵۷)، حکم یا اجازه ی قانون، اجرای قانون اهم، امر آمر قانونی و سایر مواد مذکور در ماده ی ۱۵۸ ق.م.ا که در واقع این موارد همان طور که پیشتر توضیح داده شد، به

رغم عدم ذکر صریح در قانون، جزئی از نهادی با نام علل موجهه هستند که عمل، در واقعیت امر، اصلاً جرم نمی‌باشد.

اما در غیر موارد مصرح به شرح فوق، معافیت و یا سقوط قصاص به معنای معافیت مرتکب قتل عمدی از تعزیر و دیه نیست. بنابراین مرتکب قتل عمدی در صورت گذشت و یا مصالحه ی صاحب حق قصاص (ماده ی ۲۴۷)، فقدان شرایط عمدی قصاص (ماده ی ۳۰۱)، تخلف از تبصره ی ۱ و ۲ ماده ۳۰۲، اعتقاد اشتباه به مستحق قصاص بودن مجنی علیه (ماده ی ۳۰۲)، مسلمان شدن قاتل غیر مسلمان قبل از اجرای قصاص (تبصره ی ۲ ماده ی ۳۱۰)، قصاص قبل از فوت (ماده ی ۳۴۹)، قتل عمدی کسی که پیش از فوت، مرتکب را از قصاص، عفو کرده (ماده ی ۳۶۵) و دیگر موارد به تعزیر و پرداخت دیه حسب مورد محکوم خواهد شد. در این خصوص طبق ماده ی ۴۴۷ ق.م.ا مجازات های تعزیر مذکور به قانون تعزیرات ارجاع داده شده است.

باید توجه داشت که مجازات های تعزیری بر خلاف دیه، منصرف از جنسیت است.

از جمله نوآوری های شایان توجه و مثبت ق.م.ا (۱۳۹۲) در مورد دیه زن است که طبق ماده ی ۵۵۱ آن، از الزام صندوق تأمین خسارت های بدنی به پرداخت دیه تا سقف دیه ی مرد، آن هنگامی که مجنی علیه، زن باشد، سخن گفته است. اطلاق این تبصره، شامل هر زنی است که مجنی علیه، واقع شده و مسلمان بودن مجنی علیها شرط نیست.

در خصوص ماده ی ۶۱۳ ق.م.ا (بخش تعزیرات)، یک نکته ی مهم آن است که در این ماده از شرطی به این شرح سخن گفته شده است: «اقدام وی موجب اخلال در نظم و صیانت و امنیت جامعه یا بیم تجرّی مرتکب یا دیگران گردد...». در شرح این شرط باید گفت که هرگز رویه ی قضایی ما چنین تفسیری را نپذیرفته که در غیر شرایط فوق، باید قاتل آزاد شود. حتی بعضی از فقها بر این اعتقادند که نیازی به این قید نیست. زیرا قاتل به هر دلیلی که قصاص نشود، چون مرتکب یکی از گناهان

کبیره؛ یعنی قتل عمدی شده است، حاکم می تواند او را تعزیر نماید. اداره ی حقوقی قوه ی قضائیه نیز در نظریه ی ۷/۶۶۲۹ - ۸۵/۹/۴ اعلام داشته است: «در قتل عمدی ممکن نیست که بیم تجری منتفی باشد و عدم تعقیب قاتل، موجب بیم تجری دیگران نشود و لذا صدور قرار منع تعقیب، توجیه قانونی ندارد».

برخلاف حق قصاص، تعزیر از اختیارات دادگاه است و گذشت ولی دم فقط می تواند به عنوان یکی از اسباب مخففه (موضوع بند الف ماده ی ۲۸ ق.م.ا) لحاظ شود.

از سویی دیگر محکومیت مرتکب قتل عمدی به تعزیر، مستلزم محکومیت وی به پرداخت دیه نیست و حکم به دیه با استناد به مواد قانونی مربوطه باشد. به عنوان نمونه در مواد ۳۱۰ (فرض مذکور در قسمت دوم ماده) و نیز ماده ی ۲۶۵ ق.م.ا، ظاهراً مرتکب فقط به تعزیر محکوم می شود.

مجازات تکمیلی در قتل عمدی:

مجازات مقرر در ماده ی ۶۱۲ ق.م.ا (تعزیرات) حبس درجه ی چهار است (با نگاه به ماده ی ۱۹) و لذا طبق ماده ی ۲۳ ق.م.ا امکان اعمال یک یا چند مورد از مجازات های تکمیلی به شرح مذکور در ماده در حق مرتکب قتل عمدی وجود دارد. شایان ذکر است که منظور از «قصاص» در صدر ماده ی ۲۳، قصاص عضو است، زیرا با اجرای قصاص نفس، اجرای مجازات تکمیلی بر وی، سالبه به انتفای موضوع خواهد بود. پس مجازات تکمیلی در قتل عمدی از سوی دادگاه، باید پس از تعیین مجازات تعزیری صورت پذیرد.

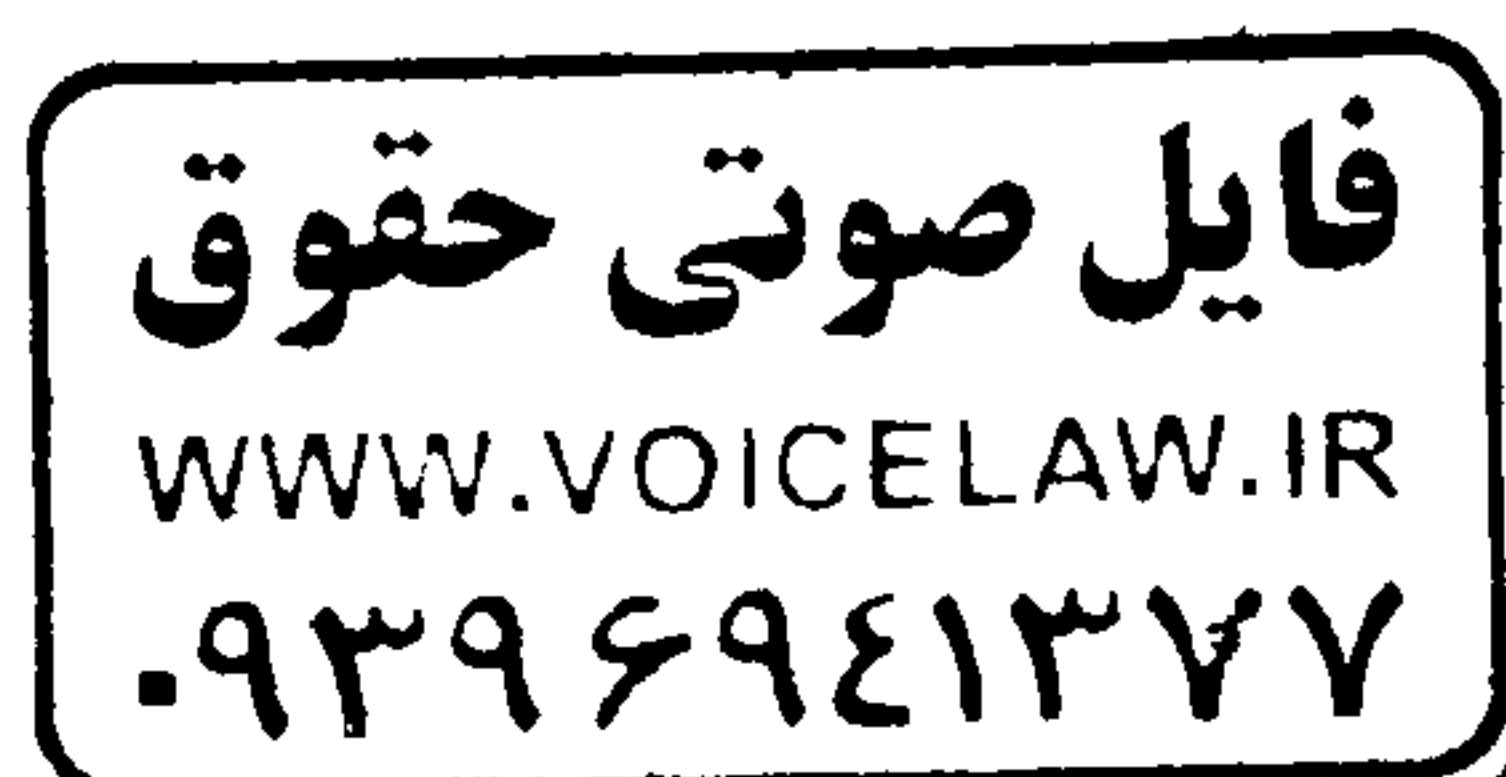
مجازات تبعی در قتل عمدی:

برخلاف مجازات تکمیلی که در اختیار دادگاه بوده و با توجه به عموم و اطلاق آن، شامل مجازات های تعزیری غیر عمدی نیز می شود. مجازات های تبعی از یک طرف فقط در خصوص محکومیت قطعی کیفری در جرایم عمدی قابل اعمال است و از طرفی دیگر دادگاه مجاز به درج آن در

حکم خود و یا تغییر مدّت آن نیست. به عبارتی مجازات تبعی به صورت خودکار در مرتکبان مربوطه، به اجرا در خواهد آمد. (مراجعه به ماده ی ۲۵ ق.م.ا.)

اگر در قتل عمدی مرتکب به قصاص محکوم شود و به علت گذشت و یا مصالحه با ولی دم، قصاص ساقط شود، باید برابر بند (الف) ماده ی ۲۵ اقدام شود و مرتکب به مدّت هفت (۷) سال از تاریخ توقّف اجرای حکم اصلی از حقوق اجتماعی محروم شود، اما چنانچه به هر علتی حکم محکومیت به قصاص نفس صادر نشود و مرتکب برابر ماده ی ۶۱۲ (ق.م.ا-تعزیرات) که مجازات آن درجه ی چهار است، محکوم به حبس شود، صرف نظر از مدّت حبس، برابر بند (ب) به مدّت سه سال از حقوق اجتماعی محروم می شود.

مصادیق حقوق اجتماعی در ماده ی ۲۶ ق.م.ا ذکر شده اند.



شرایط ویژه ی قصاص عضو:

ماده ی ۲۹۲ ق.م.ا علاوه بر شرایط عمومی قصاص، موضوع مواد ۳۱۱-۳۰۱ که در نفس و عضو مشترک هستند، شرایط دیگری را به شرح ذیل در قصاص عضو، لازم دانسته است:

۱- تساوی در محل عضو:

در اعضای زوج بدن انسان، منظور از محل، راست و چپ و یا بالا و پایین بودن عضو است. به عنوان مثال اگر کسی، دندان نیش سمت چپ کسی را به نحوی بصورت عمد بشکند، فقط مجنی علیه

می تواند دندان نیش سمت چپ مرتکب را قصاص کند و در صورتی که مرتکب فاقد دندان مشابه از نظر محل باشد، دیه پرداخت می شود.

توجه به ماده ی ۴۱۲ ق.م.ا لازم است.

مورد دیگر، ماده ی ۴۰۹ ق.م.ا است که استثنای این ماده در تبصره ی ماده ی ۳۹۲ آمده است. البقیه علاوه بر حالت استثنایی مذکور در تبصره ی ماده ی ۳۹۲، در صورتی که مرتکب به یکی از اعضای زوج کسی آسیبی وارد نماید که خود بیش از یک عضو از دو عضو را نداشته باشد، همان یک عضو، صرف نظر از آن قصاص می شود.

فایل صوتی حقوق

WWW.VOICELAW.IR

۰۹۳۹۶۹۴۱۳۷۷

۲- تساوی در مقدار عضو:

این موضوع در بند ب ماده ی ۳۹۲ ق.م.ا ذکر شده است.

قسمت اخیر ماده ی فوق که مقرر می دارد: «..... لکن میزان عمق جنایت، صدق عنوان جنایت وارده است» ناظر به مصادیقی از ماده ی ۷۰۹ ق.م.ا است که جنایت دارای عمق باشد.

با این حال باید توجه داشت که قانون گذار در ماده ی ۴۰۱ ق.م.ا، به صراحت، قصاص را به لحاظ عدم امکان رعایت شرایط در مواردی ساقط نموده است. از طرفی اگر قصاص به مقدار کمتر، امکان داشته باشد، بدون موافقت مرتکب، اجرا شده و نسبت به مابه تفاوت، منجنی علیه می تواند مطالبه ی ارزش کند و مرتکب ملزم به پرداخت خواهد بود (ماده ی ۴۰۰).

۲- تساوی در سلامت و کامل بودن عضو:

قانون گذار بدون تعریف عضو سالم در تبصره ی ماده ی ۳۹۵ ق.م.ا به تعریف عضو غیر سالم پرداخت است. طبق این تبصره، سلامت عضو مانند نفس یا ضعف و بیماری قابل جمع است و لذا ضعف و بیماری عضو از نظر قانون، ناسلامتی تلقی نمی شود تا امکان قصاص منتفی باشد. از

طرفی دیگر، عضو سالم، ممکن است کامل یا ناقص باشد. تبصره ی ماده ی ۳۹۷ ق.م.ا به تعریف عضو ناقص پرداخته است.

عضو ناسالم یا ناقص مرتکب در مقابل عضو سالم یا کامل مجنی علیه قصاص می شود. ولی پرداخت دیه به جای قصاص، موکول به موافقت مرتکب است (ماده ی ۳۹۵ ق.م.ا). اما عضو سالم و کامل مرتکب در مقابل عضو ناسالم و یا ناقص مجنی علیه، قصاص نمی شود (ماده ی ۳۹۷ ق.م.ا). در خصوص ماده ی ۳۹۶ ق.م.ا نیز می توان به عنوان یک مصداق بارز به امکان قصاص چشم سالم در برابر چشم نامتعارف از نظر دید و شکل اشاره نمود.

اما برخلاف ضعف بنیایی که نقص محسوب نمی شود، پلک فاقد مژه، عضو ناقص محسوب می شود (ماده ی ۴۰۶). طبق این ضوابط زبان لال در برابر زبان گویا ناقص محسوب می شود و مجنی علیه لال نمی تواند زبان مرتکب گویا را قصاص کند و باید به گرفتن دیه، اکتفا نماید. اما در ادامه قانون، فقدان حس چشایی را نقص زبان ندانسته و بدین سان زبان دارای حس چشایی مرتکب در برابر زبان فاقد حس چشایی مجنی علیه، قصاص می شود (رجوع به ماده ی ۴۱۰ ق.م.ا). مطالعه ی موارد ۴۱۱ و تبصره ی ماده ی ۶۱۱ و ۳۹۸ ق.م.ا نیز حائز اهمیت می باشد.

۴- تساوی در اصلی بودن عضو:

اصطلاح «عضو اصلی» در مقابل «عضو اضافی» است. منظور از عضو اضافی، عضوی است که به طور متعارف در انسان وجود ندارد. مانند انگشت یا دندانی اضافی. برابر بند (ث) ماده ی ۳۹۳ نمی توان عضو اصلی را در قبال عضو اضافی مجنی علیه قصاص نمود. ماده ی ۳۹۹ ق.م.ا نیز در این مورد است.

۵- فقدان خوف تلف مرتکب یا صدمه به عضو دیگر:



این شرط که در بند (پ) ماده ی ۳۹۳ ق.م.ا ذکر شده است، به طور ضمنی، مؤید ضرورت شرط تساوی محسوب می شود. زیرا اگر خوف افزایش میزان قصاص باشد، به معنای خروج از شرط تساوی است. بدین ترتیب اسقاط قصاص در ماده ی ۴۰۱ ق.م.ا بر مبنای خوف تلف مرتکب یا صدمه به عضو دیگر یا صدمه ی بیشتر به همان عضو مرتکب است.

۶- قصاص منافع عضو:

برابر ماده ی ۳۸۷ ق.م.ا جنایت بر عضو، اعم از صدمه به مادیت عضو و یا منافع آن است. بنابراین به طور کلی آسیب رساندن به منافع عضو اعم از بینایی، شنوایی، عقل، حافظه، گویایی و غیره، لحاظ شرایط مقرر در ماده ی ۳۹۳ ق.م.ا موجب قصاص است.

باید توجه داشت که با زوال عضو، منفعتی باقی نمی ماند، ولی نتیجه ی قهری زوال منفعت، زوال عضو نیست (رجوع به ماده ی ۴۰۴ ق.م.ا) در چنین شرایطی قصاص منفعت نباید به آسیب عضو منجر شود. در چنین شرایطی قصاص مجاز نخواهد بود.

اما چنان چه صدمه به عضو از سوی مرتکب، متضمن زوال منفعت نیز شود، دو جنایت محسوب شده و مرتکب قصاص خواهد شد (ماده ی ۴۰۷ ق.م.ا). این بدین معناست که منفعت در عضو، مستحیل نیست (به عنوان نمونه رجوع به ماده ی ۴۰۸ ق.م.ا).

احکام خاص قصاص عضو:

الف- چشم: محرومیت مجنی علیه از بینایی در مصداقی که وی تنها یک چشم دارد نه فقط موجب ثبوت قصاص است، بلکه وی می تواند از مرتکبی که دو چشم دارد، نصف دیه ی کامل را نیز دریافت دارد. البته این حکم در مورد مرتکبی که فقط یک چشم دارد، جاری نیست (ماده ی ۴۰۳ ق.م.ا).

ب- دندان: صدور احکام خاص در مورد دندان به آن دلیل است که تنها عضوی است که تحت شرایطی رویش مجدد دارد.

مستالعه ی مواد ۴۱۲ و ۴۱۳ ق.م.ا لازم است.

از طرفی شیری بودن دندان مرتکب، مانع از قصاص مرتکب نیست (ماده ی ۴۱۴).

البته از آن جا که اشاره به شرایطی شده که دندان مرتکب شیری است، به نظر می رسد که هر چند که مرتکب دارای دندان شیری است، اما بالغ است، زیرا فرد نابالغ، هرگز قصاص نمی شود و از طرفی حتی افراد بالغ کمتر از ۱۸ سال نیز طبق ماده ی ۹۱ ق.م.ا در صورتی قصاص می شوند، که واجد کمال عقل و رشد بوده و ماهیّت جرم انجام شده و یا حرمت آن را درک کنند.

از طرفی رویش دندان پس از قصاص یا گرفتن دیه از مرتکب، چیزی را متوجّه مجنی علیه نمی کند (ماده ی ۴۱۵ ق.م.ا). البته این حکم در خصوص مرتکب نیز جاری خواهد بود (ماده ی ۴۱۶).

۷- موجب قصاص عضو:

موجب قصاص عضو عبارت است:

الف- تقاضای مجنی علیه: این مطلب در ماده ی ۲۸۶ ق.م.ا آمده است.

ب- برابری مشروط زن و مرد در قصاص عضو: طبق ماده ی ۵۶۰ ق.م.ا، دیه ی زن و مرد در اعضا و منافع تا کمتر از ثلث دیه ی کامل مرد مسلمان یکسان است و پس از آن، دیه ی زن، به نصف دیه ی مرد، تقلیل می یابد.

در این خصوص توجه به ماده ۵۶۱ ق.م.ا نیز ضروری است.

مطلب بعدی ماده ی ۲۸۸ ق.م.ا است.

نکته ی حایز اهمیت این ماده، مطلبی است که در ذیل این ماده آمده و طبق آن اگر مجنی علیه، زن مسلمان بوده و مرتکب، مرد غیر مسلمان باشد، مرتکب بدون پرداخت نصف دیه، قصاص می شود. موضوع بعدی، ماده ی ۲۸۹ ق.م.ا است که در آن حکم تعدّد جنایات و تعدّد حقّ قصاص مطرح شده است. آن چه در حکم خاص، مدّ نظر مقنّن بوده است، وقوع نتیجه است، نه وحدت و یا کثرت ضربات

و یا وحدت و یا کثرت عضو مصدوم. بنابراین با احراز رابطه‌ی سببیت میان رفتار مرتکب و نتیجه‌ی حاصله، حق قصاص برای هر جنایت به طور مستقل ثابت است.

مطالعه‌ی ماده‌ی ۳۹۰ ق.م.ا نیز مهم است. طبق این ماده مجنی علیه در صورت موافقت مرتکب می‌تواند به جای قصاص کامل عضو به قصاص بخشی از آن اکتفا نماید.

ماده‌ی ۳۹۱ ق.م.ا نیز حائز اهمیت است.

ماده‌ی ۳۹۲ نیز بحث حق تقدم در قصاص برای مجنی علیه را مطرح ساخته است. پیش فرض این ماده، وحدت مرتکب و تعدد آسیب دیدگان است.

مجازات های جنایت بر عضو:

۱. قصاص: ماده‌ی ۲۸۶ ق.م.ا ناظر به حق قصاص مجنی علیه است.

اما باید توجه داشت که قصاص و ضمان در رفتارهایی که حتی به صورت عمدی از سوی مرتکب علیه دیگری واقع شود، اما به نتیجه‌ی ای که مورد نظر ماده‌ی ۲۸۷ ق.م.ا است، منجر نشود و موجب آسیب و عیبی در بدن نگردد و اثری از خود باقی نگذارد، منتفی است، اما در صورت عدم مصالحه با مجنی علیه، در صورت عمدی بودن، تعزیر مقرر خواهد بود (ماده‌ی ۵۶۷ ق.م.ا).

۲. تعزیر و دیه: مستند تعزیر در خصوص جنایات بر عضو، همانا ماده‌ی ۴۴۷ ق.م.ا است که به ماده‌ی ۶۱۴ ق.م.ا (تعزیرات) ارجاع داده است.

در خصوص دیه‌ی صدمات جسمانی نیز ماده‌ی ۷۱۴ ق.م.ا متذکر مطلب شده است.

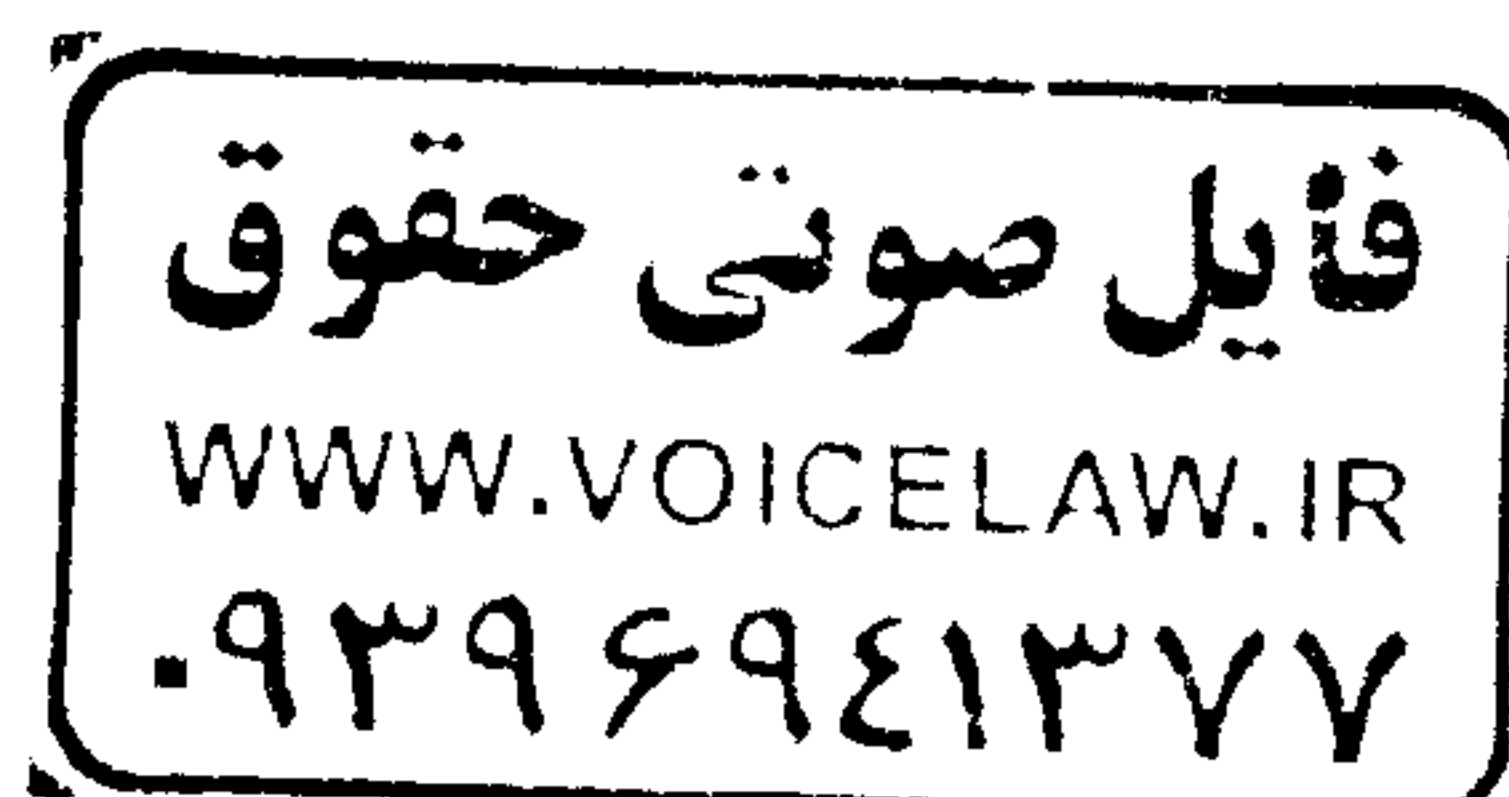
۳. مجازات تکمیلی و تبعی جنایت عمدی بر عضو:

بحث مجازات تکمیلی در این مورد همانند مجازات تکمیلی در قتل عمدی که توضیح آن بیشتر خواهد آمد، وفق ماده‌ی ۲۲ ق.م.ا خواهد بود و در خصوص مجازات تبعی جنایت عمدی بر عضو نیز همان ماده‌ی ۲۵ ق.م.ا حاکم خواهد بود. از آن جایی که حبس تعزیری مقرر برای مرتکب جنایت عمدی بر

عضو، طبق ماده‌ی ۶۱۴ ق.م.ا - تعزیرات و نیز با نگاه به ماده‌ی ۱۹ ق.م.ا، حبس درجه‌ی ۵ محسوب می‌شود، لذا طبق بند (پ) ماده‌ی ۲۵ مذکور، مرتکب به مدت دو سال از حقوق اجتماعی محروم می‌شود.

شروع به جنایت عمدی:

شروع به جرم از مصادیق جرایم ناقص یا خاتمه نیافته است و منظور از این وجه تسمیه، عدم تحقق جرم مورد نظر مرتکب است. شروع به جرم در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ یک قاعده‌ی عام و فراگیر است و این برخلاف شروع به جرم قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ می‌باشد که اصل را بر جرم نبودن شروع به جرم دانسته بود. لذا شروع به همه‌ی جرایم اعم از آن که مستوجب قصاص، حد یا تعزیر باشد، جز در موارد مستثنی شده به موجب قانون، جرم محسوب می‌شود. مطالعه‌ی دقیق ماده ۱۲۲ ق.م.ا در این مورد توصیه می‌شود.



ارکان شروع به جنایت عمدی:

الف- شروع به جرم فقط در جرایم عمدی قابل تحقق است. تصریح به این که «هرکس قصد ارتکاب جرمی کرده ...» در صدور ماده، مؤید این امر است. از سوی دیگر، قصد در رفتار مجرمانه، بدون قصد نتیجه‌ی حادث شده، مانع تحقق شروع است. به عنوان مثال، مرتکب در بندهای (ب) و (پ) ماده ۲۹۰ ق.م.ا، بدون قصد قتل، صدماتی را به نحو عمدی به دیگری وارد می‌کند. حال در صورتی که ضربات، منتهی به مرگ طرف نشود، به اتهام شروع به قتل عمدی قابل تعقیب نیست.

ب- جهت تحقق شروع به جرم، معلق ماندن قصد مرتکب باید خارج از تمایل و اختیار او باشد و لذا هر زمان که عدم وقوع جرم به دلیل خاتمه نیافتن عملیات اجرایی ناشی از اراده و اختیار و تمایل مرتکب باشد، شروع به جرم با استناد به ماده ی ۱۲۲، محقق نخواهد بود.

ج- چنان چه عملیات و اقدامات مرتکب به وقوع جرمی غیر از جرم مقصود، منجر شود، ولی مرتکب به اراده ی خود از ادامه ی عملیات خودداری ورزد، فقط به اتهام جرم واقع شده و نه شروع به جرم محکوم می شود. مانند آن که مهاجمی به قصد قتل، ضربه ای با چاقو به دیگری وارد کرده و در همین حد، تهاجم را متوقف کند. در این شرایط اتهام وارد بر او فقط جرح عمد است. ولی در غیر این صورت (یعنی توقف عملیات به واسطه ی عامل خارج از اراده ی مرتکب)، مورد از مصادیق تعدد معنوی خواهد بود.

د- هر چند که از مفهوم مخالف ماده ی ۱۲۲ ق.م.ا می توان نتیجه گرفت که صرف قصد ارتکاب جرم و ارتکاب عملیات مقدماتی را نمی توان شروع به جرم دانست، ولی ماده ی ۱۲۲ همین قانون به صراحت بر این موضوع صحه گذاشته است.

مفهوم مخالف این ماده، متضمن این معناست که اگر کسی به قصد ارتکاب جرم، مبادرت به عملیات مقدماتی بنماید که با عملیات اجرایی آن جرم، رابطه ی مستقیم داشته باشد و به معنای ساده تر، میان عملیات مقدماتی انجام شده و عملیات اجرایی محتمل، فاصله ی زمانی وجود نداشته باشد و در عین حال، قصد ارتکاب جرم از سوی مرتکب محرز باشد، شروع به جرم محسوب می شود. بنابراین نشانه روی با سلاح و در حالی که انگشت، روی ماشه باشد را باید عملیات قتل عمدی دانست که با فشار دادن ماشه و شلیک که عملیات اجرایی محسوب می شود، رابطه ی مستقیم دارد و از این نوع عملیات مقدماتی، شروع به قتل عمدی محسوب می شود.

فایل صوتی حقوق

WWW.VOICELAW.IR

۰۹۳۹۶۹۴۱۳۷۷

مجازات شروع به قتل عمدی:

الف - چنانچه شروع به قتل عمدی قبل از تاریخ لازم الاجرا شدن قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) واقع شده باشد، مرتکب به مجازات مقرر در ماده ی ۶۱۳ (ق.م.ا - تعزیرات) محکوم می شود. ماده ی ۱۲۲ قانون لاحق نیز به دلیل اشد بودن آن نسبت به ماده ی ۶۱۳ تعزیرات به گذشته سبایت نمی کند و نمی توان بدان استناد کرد.

علاوه بر آن ماده ی ۶۱۳ قانون تعزیرات از نظر ارکان تشکیل دهنده ی شروع به قتل عمدی، مغایرتی با ماده ی ۱۲۲ ق.م.ا ندارد.

ب - چنانچه شروع به قتل عمدی بعد از تاریخ لازم الاجرا شدن قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ باشد، مرتکب برابر ماده ی ۱۲۲ ق.م.ا این قانون مجازات خواهد شد.

مجازات شروع به جنایت عمدی بر عضو:

الف - چنانچه جنایت عمدی بر عضو قبل از تاریخ لازم الاجرا شدن قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ واقع شده باشد، با توجه به جرم نبودن شروع به جرم به جنایت عمدی بر عضو قبل از این تاریخ و ممنوعیت تسری قانون لاحق به گذشته در خصوص مورد، مرتکب قابل مجازات نخواهد بود.

ب - اگر شروع به جنایت عمدی بر عضو بعد از تاریخ لازم الاجرا شدن قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ واقع شده باشد و مجازات قانونی آن، قطع عضو باشد. مرتکب برابر بند ب ماده ی ۱۲۲ این قانون به حبس تعزیری درجه پنج (بیش از دو تا پنج سال) محکوم خواهد شد و چنانچه جنایت عمدی وارده بر عضو از مصادیق مأمومه، دامغه، جائفه، هاشمه، منقله، شکستگی استخوان (ماده ی ۴۰۱ ق.م.ا) و یا از موارد ماده ی ۶۱۴ ق.م.ا (تعزیرات) بوده و امکان قصاص به هر دلیلی وجود نداشته باشد با عنایت به این که ماده ی ۴۰۱ ق.م.ا، مجازات مرتکب را به کتاب پنجم «تعزیرات» احاله نموده و مجازات مرتکب در این ماده از دو تا پنج سال حبس مقرر گردیده که برابر ماده ی ۱۹ ق.م.ا درجه ی

پنجم محسوب می شود، مرتکب برابر بند پ ماده ی ۱۲۲ ق.م.ا به حبس تعزیری یا شلاق یا جزای نقدی درجه ی شش محکوم می گردد.

اجرای قصاص:



اجرای قصاص، دارای شرایطی به شرح ذیل است:

۱- لزوم اذن مقام رهبری در اجرای قصاص:

این شرطی است که در ماده ی ۴۱۷ ق.م.ا بدان اشاره شده و هدف این اذن، نظارت بر صحت اجرا و رعایت حقوق صاحب حق قصاص و اطراف دیگر دعوا می باشد. در این خصوص ماده ی ۴۱۸ ق.م.ا مهم می باشد.

ماده ی مهم دیگر که باید در اینجا بدان اشاره نمود، ماده ی ۹۶ ق.م.ا است. با این توضیح که عبارت «موازن اسلامی» در این ماده با نظر به ماده ی ۴۱۸ ق.م.ا باید در بحث قصاص تعبیر شود. بدین سان، قصاص از شمول «عفو رهبری» خارج می باشد، زیرا قصاص، حق الناس بوده و در بحث قصاص نفس، حق اولیای دم است.

- از سوی دیگر، ضمانت اجرای تخلف صاحب حق قصاص از استیذان، در قانون مجازات اسلامی، ۱۳۹۲ در ماده ی ۴۲۰، پیش بینی شده است. البته، واژه ی «مقررات» در این ماده، منحصر در شرط استیذان نیست، چرا که مقررات عدیده ای در مورد نحوه ی اجرای احکام منجر به سلب حیات انسانی یا قطع عضو مطرح می باشد که رعایت تمامی آن ها الزامی است. (جهت آشنایی بیشتر با این مقررات می توانید به آئین نامه ی نحوه ی اجرای قصاص مصوب ۱۳۹۲/۹/۴ از سوی رئیس قوه ی قضائیه مراجعه نمایید). در ادامه باید گفت که ماده ی ۴۴۷ (۱۳۹۲) به صراحت ماده ی استنادی مذکور در ماده ی ۴۲۰ را مشخص نموده است.



۲- حق مباشرت در اجرای قصاص:

این حق در ماده ی ۴۱۹ مورد اشاره قرار گرفته است.

حق اجرای قصاص فقط مختص ولی دم و یا مجنی علیه بوده که به ورثه ی آنان نیز می رسد. البته هر یک از مجنی علیه یا ولی دم می توانند، حق مباشرت خود در اجرای قصاص را به دیگری واگذار نمایند. اعم از آن که دیگری، واجد اجرای احکام دادسرا باشد و یا یک شخص حقیقی. شایان ذکر است که این مطلب از مفهوم مخالف ماده ی ۴۲۱ ق.م.ا مستنبط است.

۳- الزام خواهان قصاص به رعایت حقوق دیگر صاحبان حق قصاص:

این شرطی است که در گذشته و طی مباحث قبلی بدان اشاره شده است و ماده ی ۴۲۲ ق.م.ا (۱۳۹۲) نیز متعرض آن است. البته تخلف صاحب حق قصاص از رعایت حقوق دیگر صاحبان حق قصاص، مبنی بر عدم پراخت سهم دیه ی آنان، علاوه بر الزام به پرداخت دیه، موجب تعزیر نیز خواهد بود (رجوع به ماده ی ۴۲۷ ق.م.ا).

از سویی نباید از یاد بود که استیفای قصاص از سوی هر یک از صاحبان حق قصاص، معلق بر دو شرط است. نخست این که سهم دیه ی عفوکنندگان و مرتکب پرداخت شود و دوم، این اقدام باید قبل از استیفای قصاص صورت گرفته باشد. این تکلیف مانعی برای ملزم بودن خواهان قصاص به پرداخت سهم دیه ی کسانی که خواهان قصاص نبوده و درخواست دیه دارند (به خود آن ها) نخواهد بود.

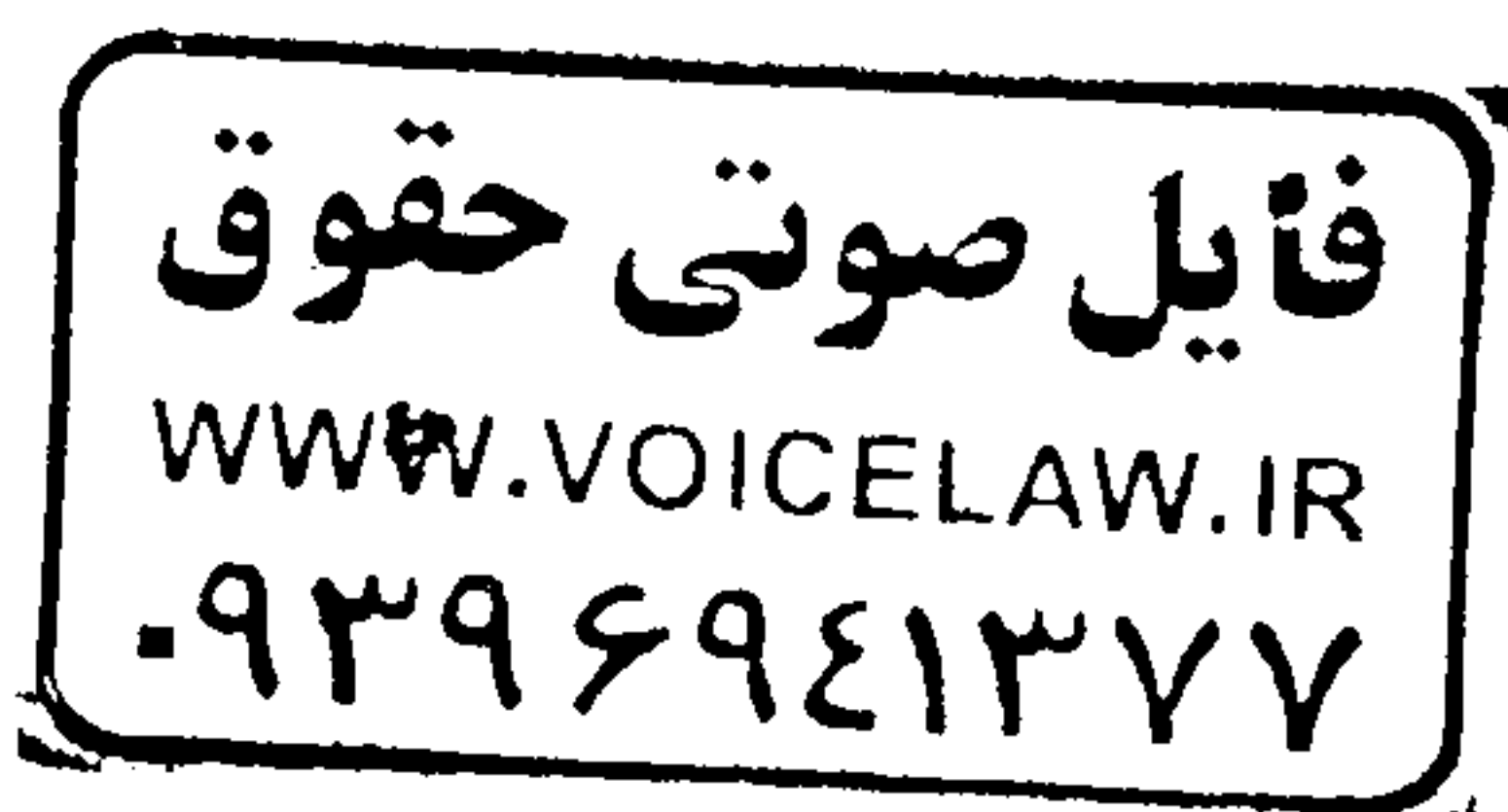
در این خصوص، ماده ی ۴۲۳ ق.م.ا مطرح شده است.

۴- عدم تأثیر غیبت صاحب حق قصاص در صدور حکم یا اسقاط حق:

ماده ی ۴۲۴ ق.م.ا تدبیری اندیشیده تا غیب صاحبان حق، مانع صدور حکم نگردیده و اجرای عدالت، معلق نگردد. کوتاه یا طولانی بودن غیبت را قاضی و بر اساس «معیار نوعی» تعیین می نماید. در هر

حال، اگر غیبت طولانی باشد و یا بازگشتی در کار نباشد، مورد از مصادیق ماده ی ۲۵۶ ق.م.ا خواهد بود و بدین سان مقام رهبری به عنوان ولی صاحبان حق قصاص غایب، اتخاذ تصمیم می نماید. این مصداق، منطبق بر مورد و «یا به او دسترسی نیست» مذکور در ماده ی ۲۵۶ خواهد بود. البته بین ماده ی ۴۲۴ و ۲۵۶ در برخی شرایط و حالات تعارض به چشم می آید. با این توضیح که با توجه به اختیارات ولی، مندرج در ماده ی ۲۵۴ (یعنی حق قصاص، مصالحه و گذشت) و این که مقام رهبری در ماده ی ۴۲۴ ق.م.ا به عنوان ولی غایب، تصمیم می گیرد، چگونه ممکن است که پس از تصمیم مقام رهبری نسبت به غائبان، حق قصاص غایبان محفوظ باشد و پس از حاضر شدن، خواهان قصاص باشند.

در مقام پاسخ باید گفت که پاسخ به این تعارض آشکار میان مفاد ماده ی ۲۵۶ ق.م.ا در مورد اختیارات ولی و آنچه در ماده ی ۴۲۴ ق.م.ا آمده، برعهده ی قانون گذار است. در فرض که ماده ی ۴۲۴ را استثنا بدانیم، نباید از اصطلاح «مقام رهبری» به عنوان «ولی» استفاده نمود، هرچند که این عدم استفاده نیز مشکل ماهیتی ماده را رفع نمی کند.



۵- تأثیر نابرابر دیه ی مرتکب و مجنی علی در ثبوت قصاص:

الف- چگونگی تعلق دیه به افراد، حسب جنسیت، دین و در مقام مرتکب یا مجنی علیه بودن فرد، متفاوت است. به عنوان نمونه، اگر دیه ی جنایت وارد شده بر مجنی علیه، پیش از دیه ی آن در مرتکب باشد، صاحب حق قصاص نمی تواند، تفاوت دیه را مطالبه کند (ماده ی ۴۲۵ ق.م.ا-۱۳۹۲). اما اگر دیه ی جنایت وارده بر مجنی علیه، کمتر از دیه ی آن در مرتکب باشد، اجرای قصاص، معلق به پرداخت فاضل دیه از سوی صاحب حق قصاص به مرتکب است. ضمانت اجرای تخلف از این

حکم، علاوه بر الزام به پرداخت دیه، موجب محکومیت به مجازات تعزیری مقرر در مادتين ۶۱۲ یا ۶۱۴ ق.م.ا (تعزیرات) نیز خواهد بود (مراجعه به ماده ی ۴۲۶ ق.م.ا).

در مورد عنصر «دین» باید گفت که با تغییر دین مرتکب از مرد مسلمان به غیرمسلمان و در صورتی که مجنی علیه، مسلمان باشد، اولیای دم زن، بدون پرداخت چیزی می توانند قصاص نماید. اما در صورتی که هر دو، غیر مسلمان باشند، اولیای دم زن، باید فاضل دیه را قبل از قصاص به مرد غیر مسلمان، بپردازند (ماده ی ۲۸۲ ق.م.ا).

۶- الزام صاحب حق قصاص به تعیین تکلیف محکوم به قصاص زندانی:

ماده ی ۴۲۹ ق.م.ا جدید، در مقام تعدیل درد کهنه ی نظام قضایی که بعضاً به حبس های طولانی مدت محکومان به قصاص انجامیده و بار سنگین تری را بر محکوم علیهم وارد می نماید، برآمده و با ارائه ی یک راه حل منطقی بر آن است که از تحمیل دو مجازات برای یک جنایت جلوگیری نماید.

پیش فرض قضیه در این ماده، محکومیت مرتکب به قصاص و در بازداشت بودن اوست.

یک نکته در خصوص این ماده، آن است که مقنن از تعریف و یا حداقل ذکر مثالی در باب «عذر موجه» کوتاهی نموده و از طرفی آن چنان که از سیاق ماده برمی آید، قانون گذار، ناتوانی صاحب حق قصاص در پرداخت دیه را نیز عذر موجه نمی داند که این امر نیز از نظر حقوقی، قابل تأمل است.

یکی دیگر از مصادیق این ماده نیز، انتظار برای بلوغ یا افاقه ی ولی دم یا مجنی علیه است (رجوع به ماده ی ۲۵۴ ق.م.ا) که در این مورد باید گفت که اگر سن ولی دم یا مجنی علیه، نزدیک به بلوغ باشد، باید تأمل نمود. ولی در مواردی که فاصله ی زمانی برای بلوغ طولانی بوده و یا زمان افاقه ی مجنی علیه، نامعلوم باشد، انتظار برای قصاص، مصداق بارز محکوم علیه زندانی در وضعیت نامعین است.

البته محکومیت مرتکب در فرض ماده (یعنی محکوم به قصاصی که تعیین تکلیفی نسبت به او از سوی اولیای دم صورت نگرفته است) به حبس موضوع مواد ۶۱۲ یا ۶۱۴ ق.م.ا (تعزیرات) و آزادی او پس از تحمل این مجازات، موجبی برای اسقاط حق قصاص، گذشت و یا مصالحه ی صاحب حق قصاص نخواهد بود و می تواند با توجه به عدم شمول مرور زمان بر قصاص، هر زمان که بخواهد برای اعمال حقوق خود، مراجعه نماید.

۷- احکام متفرقه ی فاضل دیه در رابطه با اجرای قصاص:

الف: تهاتر - فاضل دیه، متعلق به قصاص شونده است که صاحب حق قصاص، مکلف است تا بیش از اجراء آن را به مرتکب بپردازد و در واقع، طلب مرتکب از صاحب حق قصاص است. حال در صورتی که صاحب حق قصاص، هم زمان با تعهد خود به پرداخت فاضل دیه، طلبی از مرتکب داشته باشد و یا مقتول از قاتل، طلبکار، این دو تعهد با هم تهاتر شده و موجب سقوط تعهدات آن ها می باشد (مراجعه به ماده ی ۴۳۰ ق.م.ا) در این شرایط خاص، جهت اعمال تهاتر، رضایت صاحب حق قصاص شرط است، ولی رضایت مرتکب، شرط نمی باشد. پس تهاتر موضوع این ماده، نسبت به مرتکب جنایت، قهری بوده و نسبت به صاحب حق قصاص، اختیاری است.



ب- تصرفات مالکانه ی قصاص شونده در فاضل دیه:

در این خصوص به ماده ی ۴۳۱ ق.م.ا (۱۳۹۲) مراجعه نمائید.

پ- استیفای قصاص، معلق به ادای دیون مجنی علیه نیست. پیش فرض صدر ماده ی ۴۳۲ در این مورد، جنایت بر عضو و فوت غیر مرتبط مجنی علیه با جنایت است. برابر این ماده، صاحب حق قصاص می تواند مرتکب جنایت عمدی بر عضو را بدون توجه به بدهی های مجنی علیه که پیش از استیفای حق قصاص فوت نموده و دیون او افزون بر ماترک اوست، قصاص کند و هیچ الزامی به

۸- فرار دادن مرتکب جنایت عمدی:

در این باب باید گفت که ماده ی ۴۲۴ ق.م.ا (۱۳۹۲) اختصاص به جرم فراری دادن مرتکب جنایت عمدی دارد.

از سویی دیگر ماده ی مزبور، صرفاً ناظر به «فراری دادن عمدی» است. لذا مسامحه و اهمال مأمور که منتهی به فرار متهم یا فرد زندانی شود، هم چنان مشمول ماده ی ۵۸۴ ق.م.ا (تعزیرات) خواهد بود. اطلاق و عموم ماده ی ۴۲۴ فوق، شامل هر کسی است که به نحو عمدی، مرتکب جنایت عمدی را فراری داده است، اعم از آن که مأمور حفظ و ملازمت زندانی یا توقیف شده باشد یا نباشد. بنابراین شخصیت فرار دهنده در ماده ی ۴۲۴ ق.م.ا (برخلاف ماده ی ۵۴۹ یا ۵۵۱ ق.م.ا تعزیرات)، نقشی در وقوع جرم ندارد.

- ماده ی ۴۲۴ ق.م.ا (۱۳۹۲) را باید با عنایت به ماده ی ۷۲۸ همین قانون، ناسخ بند (ب) ماده ی ۵۴۹ و نیز بند (ب) ماده ی ۵۵۱ ق.م.ا (۱۳۷۵- بخش تعزیرات) دانست.

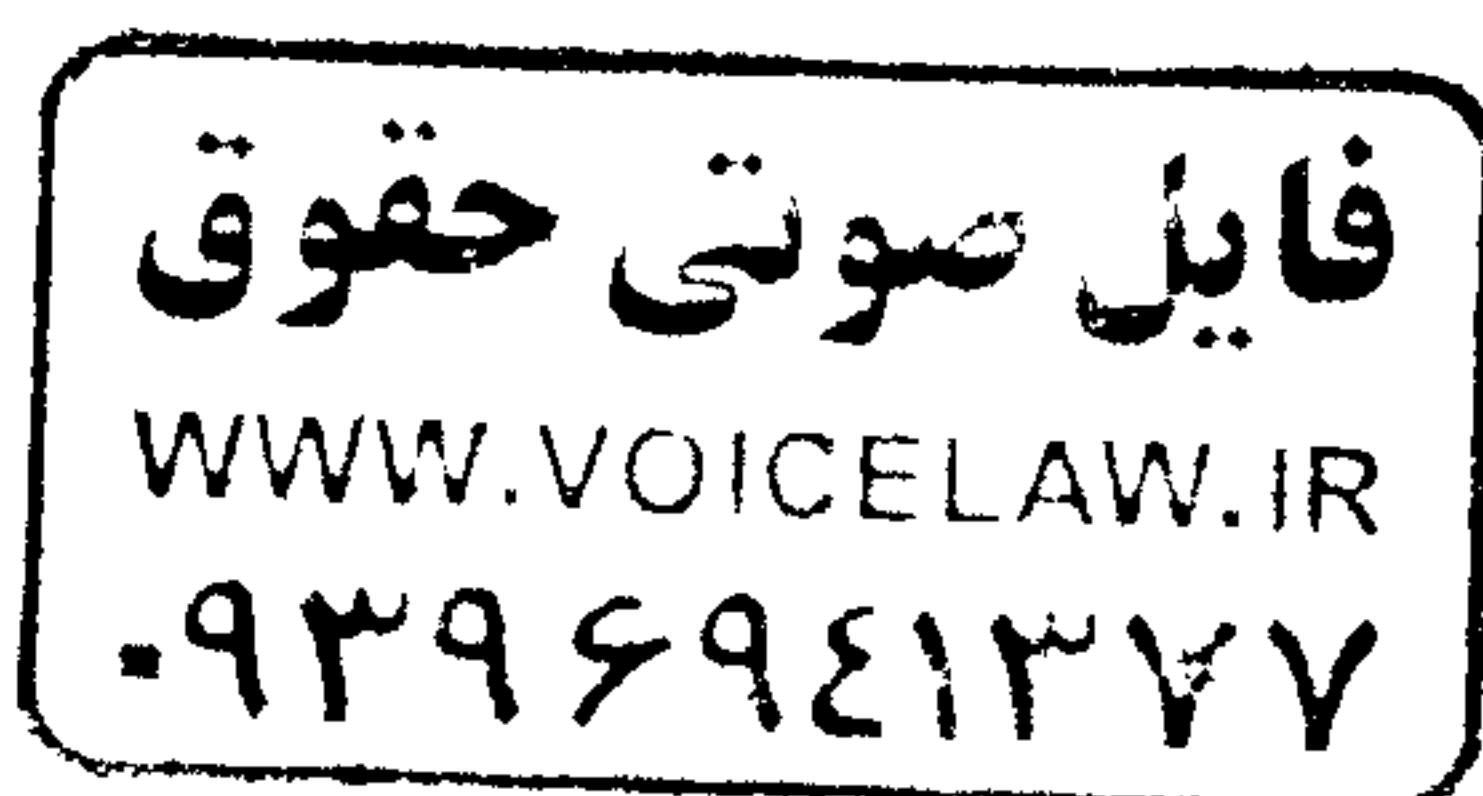
- مطلب دیگر آن که رفتار مرتکب که باید منتهی به فرار مرتکب جنایت شود، می تواند به صورت مباشرت، تسبیب یا جمع آن ها باشد. از سویی دیگر محل استقرار مرتکب جنایت نیز مؤثر در مقام نیست، لذا فراری دادن از زندان، بازداشتگاه، داسرا، دادگاه، مسیر انتقال مرتکب و ... تفاوتی در تحقق جرم نخواهد داشت. فراری دادن مرتکب جنایت عمدی که هنوز دستگیر نشده، نیز در شمول همین ماده قرار خواهد داشت، چرا که صرف ارتکاب جنایت عمدی از سوی فرد کافی است.

- منظور از فراری دادن، هر اقدامی است که امکان دست یابی به مرتکب جنایت را منتفی سازد، لذا اخفای مرتکب نیز در واقع مصداقی از «فراری دادن» است.

- آزادی فراری دهنده در سه حالت امکان پذیر است:

۱- فوت مرتکب پیش از دستگیری.





۲- متعدد بودن دستگیری مرتکب.

۳- رضایت صاحب حق قصاص.

۹- مرگ یا فرار مرتکب، مانع ضمان دیه نیست.

- اجرای قصاص، معلق به حیات مرتکب جنایت عمدی است. اما با توجه به ماده ی ۴۵۲ ق.م.ا.

(۱۳۹۲)، ضمان دیه، منوط به حیات یا سلامت مرتکب نیست.

- ماده ی ۴۳۵ ق.م.ا در مقام بیان احکام ضمان دیه در جنایت عمدی است.

پیش فرض ماده ی ۴۳۵ فوق، مرگ یا فرار مرتکب جنایت عمدی است و البته این امر به معنای عدم

شمول قواعد کلی آن بزجنایت غیر عمدی نیست.

از طرفی دیگر، پرداخت دیه نیز مانند قصاص به طور کلی مستلزم درخواست مجنی علیه یا ولی دم

است (مراجعه به ماده ی ۴۵۰ ق.م.ا).

طبق ماده ی ۴۳۵، با توجه به ضرورت عمدی بودن جنایت مرتکب که فرار کرده یا فوت نموده، در

صورت عدم تمکن مالی به پرداخت دیه و این که جنایت ارتکابی، قتل عمدی باشد، عاقله، ملزم به

پرداخت دیه به صاحب حق قصاص است.

برای آشنایی با مفهوم «عاقله» به ماده ی ۴۶۸ ق.م.ا مراجعه نمایید.

البته طبق نوآوری مفید قانون ۱۳۹۲، در صورت عدم وجود عاقله و یا عدم تمکن او در چنین

وضعیتی، دیه ی مقتول از بیت المال پرداخت می شود. نص صریح ماده در این مورد، به معنای

فقدان ضمان عاقله در دیه ی ناشی از جنایت عمدی - به جز قتل - طبق ماده ی ۴۳۵ ق.م.ا است.

نکته ی دیگر آن که اگر تبدیل قصاص به دیه، طبق ماده ی ۴۳۵ مذکور، به علت عدم دسترسی به

مرتکب فراری بوده و به جهت گذشت صاحب حق قصاص نباشد، چنان چه بعد از آن، مرتکب جنایت

عمدی (اعم بر نفس یا عضو) دستگیر شود، حق قصاص برای صاحب حق، هم چنان باقی خواهد بود، اما اجرای آن موکول به مسترد کردن دیه ی پرداخت شده اعم از سوی عاقله یا بیت المال می باشد.

جرم منازعه:

منازعه یکی از عناوین مجرمانه ای است که مقنن در سال ۱۳۷۵ در قانون تعزیرات (کتاب پنجم) و در ماده ی ۶۱۵ ق.م.ا پیش بینی کرده است.

در بررسی این جرم باید گفت که اجرای رکن مادی آن عبارتند از:

رفتار مرتکبان، تعداد آن ها، نتیجه، مکان، زمان، رابطه ی سببیت و شخصی مجنی علیه.

۱- رفتار مرتکبان:

عنوان رفتار مرتکبان در این جرم، عبارت از «منازعه» است. منازعه از باب «مفاعله» است و باب مفاعله در بیشتر موارد به معنای «مشارکت» آمده است و مقصود از آن، این است که یکی نسبت به دیگری، همان عملی را انجام بدهد که دیگری با او انجام می دهد، به نحوی که هر دو نفر در عین حال، هم فاعل و هم طرف فعل واقع شوند. منازعه در لغت به معنای مخاصمه و دشمنی کردن دو جانبه آمده است و در عرف در معنای مشارکت و زد و خورد، استعمال می شود. البته باید توجه داشت که محقق منازعه، لزوماً در گروهی اثبات ایراد ضرب و جرح از سوی همه ی مداخله کنندگان نیست. بدین ترتیب، چه بسا در یک نزاع دسته جمعی، یک نفر و آن هم با یک ضربه کشته شود، ولی منازعه محقق بوده و بتوان تمامی شرکت کنندگان را به عنوان منازعه مجازات نمود. فرض اصلی مقنن از جرم انگاری منازعه، طبق شرایط مذکور در ماده ی ۶۱۵ قانون تعزیرات، جلوگیری از وقوع نزاعهای دسته جمعی است که بالقوه مخل نظم است. بنابراین، مقام قضایی در اثبات مجرمیت منازعه

کنندگان، نیازی به تفصیل اقدامات آن ها ندارد و چنان چه به نحو «اجمال» موارد فوق اثبات شود، کافی است. منازعه از جمله جرایمی است که تحقق آن با «ترک فعل» قابل تصور نیست.

۲- تعداد مرتکبان:

اصطلاح «عده ای» در صدر ماده ی مرقوم، متضمّن اختلاف نظر در مورد حداقل تعداد منازعین است. اما در نهایت، در مقام انتخاب نظر اقوا باید گفت که منظور از عده ای، شرکت حداقل سه نفر در منازعه است که کافی به مقصود می باشد و ترکیب جمعیتی آن ها، مورد نظر نمی باشد. لذا نزاع یک نفر با دو نفر یا یک نفر با پنج نفر و یا دو نفر با جمعیتی بیش از دو نفر، همگی، کافی برای تحقق منازعه خواهد بود.

۳- وحدت مکان و تقارن زمان:

در منازعه، ضروری است که نزاع در محلّ مشخص و در زمان واحدی صورت پذیرد. بنابراین اگر از یک مجموعه ی دو نفری که حتّی موضوع نزاع آن ها نیز مشترک باشد، گروه های دو نفری به طور مجزاً و در زمان متفاوت، ولی در مکان واحد با دیگر نزاع نمایند و یا همین گروه ها در زمان واحد، ولی در مکان های مختلف، درگیر شوند، از شمول منازعه خارج است.

ولی در عین حال، ویژگی محلّ منازعه اعم از خیابان، منزل، اداره و ... مؤثّر در مقام نیست به عبارتی ضرورتی به وقوع منازعه در اماکن عمومی نخواهد بود. علنی بودن منازعه نیز شرط نیست. بنابراین منازعه ی افراد یک خانواده در داخل منزل هم از شمول ماده ی ۶۵۱ فوق، خارج نخواهد بود.

از سویی دیگر در تفسیر عبارت «هرگاه عده ای با یکدیگر منازعه کنند» و در فهم مفهوم «وحدت مکان» باید از عرف یاری گرفت. بنابراین کسانی که از روی بام منزل با پرتاب سنگ، چوب و سایر اشیاء به اشخاصی که در محوطه ی جلوی آن منزل مستقر هستند، اقدام می کنند و نسبت به آن ها نیز عمل متقابل انجام می شود، در حال منازعه هستند.

فایل صوتی حقوق

WWW.VOICELAW.IR

۰۹۳۹۶۹۴۱۳۷۷

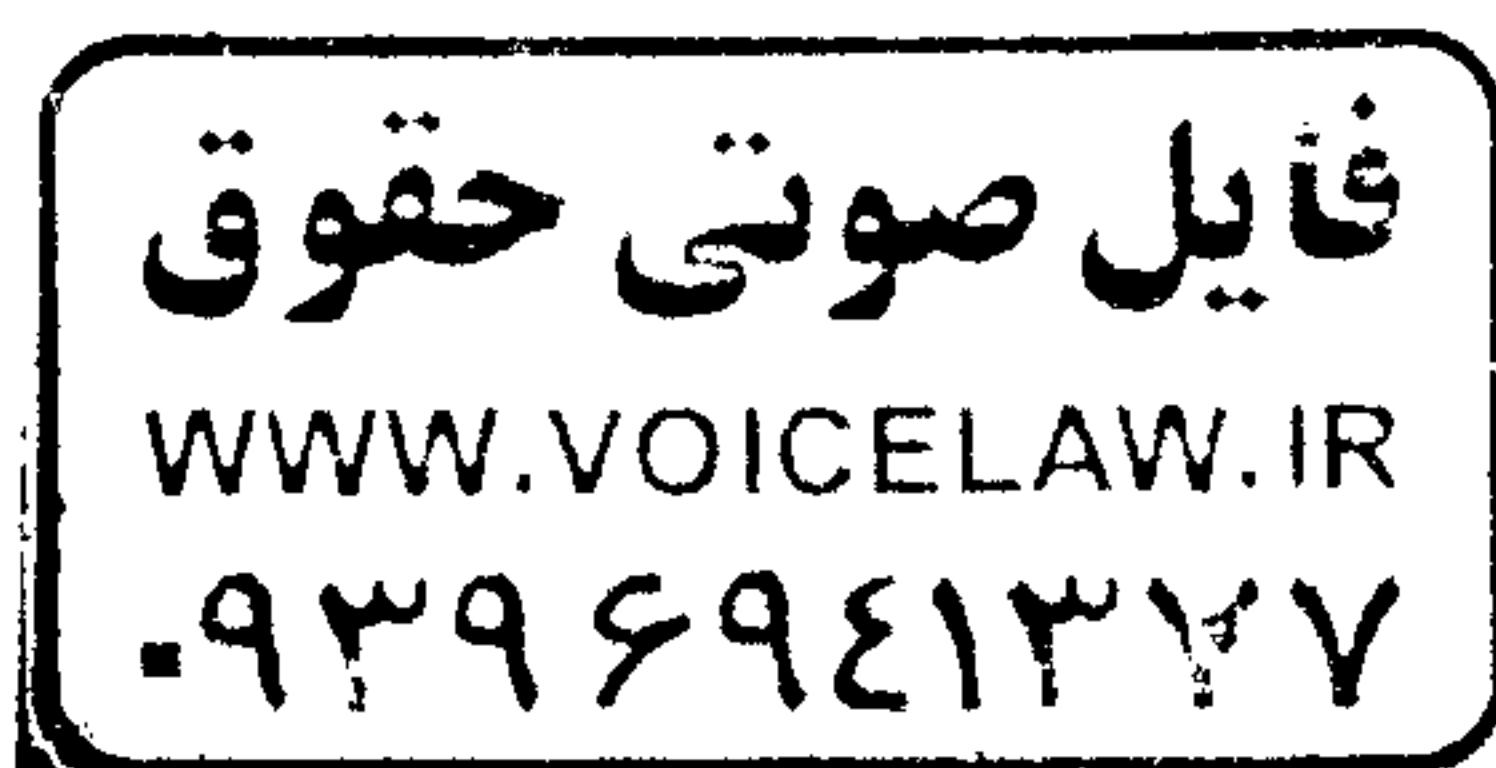
۴- تحقق نتیجه ی مجرمانه:

منازعه، جرمی «مقید به نتیجه» است و مقنن در مقام احصای این نتایج به قتل، نقص عضو و ضرب و جرح تصریح نموده است.

بنابراین اگر درگیری به نتایج دیگری مانند هتک حیثیت یا آبروی اشخاص یا اخلال در نظم و آسایش عمومی منجر شود یا مردم را از کسب و کار باز دارد، منازعه مصداق نخواهد داشت، اگر چه در این شرایط می توان، مرتکبان را حسب مورد، مشمول مواد ۶۱۸ و ۶۲۰ ق.م.ا (تعزیرات) محسوب داشت. حال اگر در اثر منازعه، منفعتی زایل گردد و یا منتهی به فرض دایمی و نظایر آن ها شود، باید دید که حکم قضیه به چه صورت است، با توجه حصری بودن نتایج مذکور در ماده ی ۶۱۵ ق.م.ا (تعزیرات)، دو راه حل متصور است: اول آن که نقص عضو مذکور در بند (ب) ماده ی مزبور را در مفهوم عام تفسیر کنیم و آن را اعم از نقص عضو مادی مانند قطع انگشت و یا نقص در حواس و منافع مانند از بین رفتن شنوایی یا زوال عقل، محسوب داریم. راه حل دوم آن که با تفسیر مضیق بند (ب)، نقص عضو را فقط در مصداق نقص مادی عضو، بدانیم و بدین سان صدماتی مانند زوال حواس یا منافع را که ناشی از ضرب و جرح باشد، در محدوده ی بند ۲ (در صورتی که منتهی به ضرب و جرح شود) مجازات نمائیم، ولی دیه ی زوال حواس یا منافع نیز از مرتکبان اخذ شود. با توجه به آن که صدمه به منافع، علی الاصول قابل قصاص است، نظر دوم، ارجح است.

- از طرفی دیگر مؤخر بودن زمان تحقق نتیجه ی منازعه بر زمان منازعه، مشروط بر این که رابطه ی سببیت میان نتیجه و منازعه اثبات شود، تأثیری بر محکومیت منازعین نخواهد داشت.

در این خصوص ماده ی ۴۹۲ ق.م.ا (۱۳۹۲) به صراحت بر بی تأثیری زمان در انتساب جنایت، اشاره نموده است.



۵- تأثیر شخصیت مجنی علیه:

شخصیت مجنی علیه در تحقق منازعه شرط نیست. بلکه آن چه که مورد نظر مقنن است، وقوع جنایت است. بنابراین اگر مجنی علیه، احدی از منازعین، فردی میانجی، پلیس، عابر پیاده و حتی اشخاصی باشند که در نزدیکی صحنه ی منازعه حضور ندارند، وقوع منازعه امکان پذیر است. مانند این که (الف) در جریان درگیری، گلوله ای به (ب) که از منازعین است، شلیک کند، ولی در اثر عدم مهارت، گلوله در فاصله ی ۵۰۰ متری به عابری برخورد نماید و او را بکشد. بی تردید باید این قتل را منتسب به منازعه دانست.

عدم اشاره به مجنی علیه در بندهای ماده ۶۱۵ و اکتفا به نتیجه، موید این امر می باشد. از سویی دیگر رابطه ی خویشاوندی، اداری و غیره نیز مانع از وقوع منازعه نیست.

۶- معین بودن یا نبودن جانی:

در ماده ی ۶۱۵ قانون تعزیرات به وضعیت معین بودن یا نبودن مرتکب اشاره ای نشده است. بنابراین دو حالت قابل تصور است: نخست، معلوم نبودن جانی که به طور معمول در نزاع های دسته جمعی، نمی توان مرتکب را مشخص کرد. در چنین صورتی، همه ی منازعین بر حسب نتیجه ی حاصله با استناد به یکی از بندهای سه گانه ای ماده ی فوق، مجازات می شوند. دوم، معلوم بودن جانی در چنین شرایطی به جانی، دو اتهام وارد خواهد بود که عبارتند از: منازعه و جرمی که در ارتکاب آن مباشرت، داشته است. لذا برابر مقررات تعدد جرم، مجازات می شود و سایر شرکت کنندگان در نزاع نیز حسب نتیجه ی حاصله به مجازات های مقرر برای منازعه محکوم خواهند شد. تبصره ی ۲ ماده ی ۶۱۵ مذکور در این باب حائز اهمیت می باشد.

به هر حال تصریح مقنن در این تبصره به قصاص و دیه و جمع آن ها با مجازات های تعزیری مقرر در ماده ی ۶۱۵ مرقوم، به معنای بی تأثیری معین بودن یا نبودن مرتکب یا مرتکبان است.

۷- رابطه ی سببیت:

صرف احراز تمامی شرایط مشروحه در فوق، کافی برای تحقق منازعه نیست، بلکه موضوع بسیار مهمی که باید به اثبات رسد، رابطه ی سببیت میان جنایت واقعه و نزاع است. در مواردی که جانی یکی از نزاع کنندگان باشد و تردیدی در انتساب نتیجه به وی وجود نداشته باشد، احراز رابطه ی سببیت با مشکل چندانی مواجه نیست. اما گاه روند وقایع به نحوی است که اثبات این رابطه، با دشواری همراه خواهد بود. فرض کنید در یک نزاع دسته جمعی، پلیس در محل حاضر شده و با تیراندازی هوایی، قصد جلوگیری از ادامه ی نزاع دارد، یکی از گلوله ها به سیم برق اصابت نموده و پس از قطع شدن، عابری را در ۵۰ متری محل نزاع، بکشد یا در اثنای نزاع، ساکن یکی از آپارتمان های مشرف به محل نزاع با پرتاب شی ای، به طور عمدی، موجب قتل یکی از طرفین نزاع شود و یا یکی از مصدومان نزاع، پس از انتقال به بیمارستان در اثر سهل انگاری فوت کند. بدون شک، صرف وقوع نزاع و جنایت، کافی برای منازعه محسوب کردن نزاع های دسته جمعی نیست، بلکه باید رابطه ی سببیت بر اساس معیارهای مربوطه به اثبات رسد. از جمله ی این معیارها، قابل پیش بینی بودن وقوع جنایت است. در مثال های فوق، تیراندازی پلیس و سهل انگاری پزشک، قابل پیش بینی است، ولی پرتاب شی از سوی سکنه ی آپارتمان مشرف به نزاع، قابل پیش بینی نیست.

رکن معنوی منازعه:

۱- عمدی بودن: منازعه جرمی است عمدی و رکن معنوی آن با احراز قصد مرتکب به شرکت در نزاع محقق می شود. این جرم، هر چند مقید به نتیجه است، اما معلق به قصد ایراد جنایت نیست. به عبارتی، لزومی به اثبات این که مرتکب، علاوه بر قصد شرکت در نزاع، خواهان نتیجه (قتل، نقص عضو و یا ضرب و جرح) نیز بوده است، نخواهد بود. مگر این که مرتکب جنایت در منازعه مشخص

باشد که در مورد انتساب جنایت عمدی به وی (از باب قصاص و یا دیه و یا حبس های تعزیری ناشی از این جنایات)، احراز قصد نتیجه ضروری است، هر چند که عمدی بودن جنایات، منحصر به احراز قصد نتیجه نیست (رجوع به ماده ی ۲۹۰ ق.م.ا).

پس برای اعمال مجازات های تعزیری مذکور در بندهای سه گانه ی ماده ی ۶۱۵ مذکور، لزومی به احراز قصد حصول نتایج مذکور در هر یک بندها از سوی منازعه کنندگان نیست.

به عبارتی، به صرف این که منازعه، به نتایج مذکور در ماده منجر شود، ولو به نحو غیر عمدی بدون در نظر گرفتن وجود یا عدم وجود قصد نتیجه در منازعه کنندگان، چنین مجازات های تعزیری بر آنها اعمال می شود. لذا احراز قصد نتیجه فقط در خصوص مرتکب جنایت ها (در صورتی که معلوم باشد) و آن هم در راستای اعمال مجازات های حد و قصاص و تعزیر ناشی از آنها لازم خواهد بود.

از سوی دیگر «قصد نزاع» نیز حائز اهمیت است. لذا صرف ورود ارادی و یا داوطلبانه به نزاع، بدون قصد نزاع کافی نیست. بنابراین اقدام پلیس، میانجی یا اشخاص دیگری که بدون قصد نزاع و به انگیزه های دیگری مانند خاتمه دادن به نزاع یا بیرون بردن فرزند خود، مداخله می کنند، منازعه محسوب نمی شود.

خودداری مقنن از تعیین نوع قتل، نقص عضو، یا ضرب و جرح در بندهای سه گانه ی ماده ۶۱۵ ق.م.ا، مؤید آن است که در منازعه هایی که مرتکب جنایت معلوم نیست، نوع جنایت از نظر رکن معنوی، تأثیری در محکومیت منازعان ندارد.

۲- مشخص بودن مرتکب جنایت:

چنان چه جنایت واقع شده، قابل انتساب به یکی از منازعان باشد، عمدی یا غیر عمدی بودن آن، فقط متوجه مرتکب خواهد بود و در انتساب اتهام منازعه که متوجه سایر شرکت کنندگان است، نقشی نخواهد داشت

اگر مرتکب در منازعه، مشخص باشد، صرف نظر از نوع جنایت ارتكابی (عمدی یا غیر عمدی)، محکومیت او به منازعه محل تردید نخواهد بود. ولی اتهام او مبنی بر ارتكاب جنایت، به طور جداگانه مورد بررسی قرار می گیرد.

فرض کنید که در جریان یک منازعه، شخص (الف) با اسلحه خود، شخص (ب) را که یکی از طرفین نزاع است به قتل برساند و یا گلوله ی او به علت خطا در نشانه روی به (ب) اصابت نکند و در فاصله ی دورتری از محل نزاع به (ج) برخورد نموده و او را بکشد، در این شرایط، محکومیت (الف) به منازعه در هر دو فرض قطعی است، ولی اتهام دیگر او (یعنی قتل) تابع رکن معنوی در ارتكاب جنایت خواهد بود.

- تصریح تبصره ی ۲ ماده ی ۶۱۵ مذکور به اجرای مقررات قصاص یا دیه ناظر به مواردی است که مرتکب جنایت یکی از منازعان بوده، شناسایی شده و صدمه ی وارده از سوی وی، عمدی و قابل قصاص باشد.

اما اگر جنایت واقع شده، قتل مشمول ماده ی ۶۱۶ ق.م.ا (تعزیرات) باشد، در این صورت شخص مرتکب، از باب منازعه، موضوع ماده ی ۶۱۵ مذکور و نیز مشمول ماده ی ۶۱۶ اخیرالذکر خواهد بود و نیز ضمان دیه بر عهده ی او می باشد.

عنوان شرکت در جنایت ناشی از منازعه، در صورتی که مرتکب جنایت، معلوم نباشد، منتفی است، مگر آن که جنایت ارتكابی، عمدی و قابل انتساب به بیش از یک نفر آن ها باشد که در این صورت به

هر تعداد که باشند، مشمول حکم تبصره ی ۲ ماده ی ۶۱۵ ق.م.ا به عنوان شرکا در جنایت و یکی از بندهای سه گانه ی ماده ی ۶۱۵ مذکور برحسب مورد خواهند بود.

- مجازات شرکت کنندگان در منازعه:

۱- مجازات عمومی:

مجازات منازعه، منحصر به مجازات های مقرر در بندهای سه گانه ی ماده ی ۶۱۵ ق.م.ا (تعزیرات) است که بر حسب شدت و ضعف نتیجه ی حاصله، متفاوت خواهند بود.

۲- مجازات مرتکب جنایت:

چنانچه مرتکب جنایت معلوم بوده و نوع جنایت، عمدی باشد و امکان قصاص نیز وجود داشته باشد، هر دو مجازات قصاص و حبس تعیین می گردد که در این حالت، ابتدا قصاص اجرا خواهد شد. اگر قصاص، مربوطه به عضو باشد، حبس نیز به اجرا در خواهد آمد (رجوع به ماده ی ۲۵ ق.م.ا).

دیه نیز با حسب قابل جمع است، در این صورت سایر مرتکبان از باب دیه، مسوولیتی نخواهند داشت.

چنانچه مرتکب جنایت معلوم باشد و قصاص، تبدیل به تعزیر شود (مواد ۶۱۲ یا ۶۱۴ تعزیرات) یا مجازات اصلی جنایت، تعزیر باشد، به نظر می رسد که باید با استناد به ماده ی ۱۳۱ ق.م.ا از باب تعدد معنوی مجازات تعیین شود. بدیهی است که ضمان دیه هم چنان بر عهده ی جانی است. ضمن این که در صورت تعدد نتایج مجرمانه، تبصره ی ۱ ماده ی ۱۳۴ ق.م.ا حاکم خواهد بود.

منازعه و دفاع مشروع:

فایل صوتی حقوق

WWW.VOICELAW.IR

۰۹۳۹۶۹۴۱۳۷۷

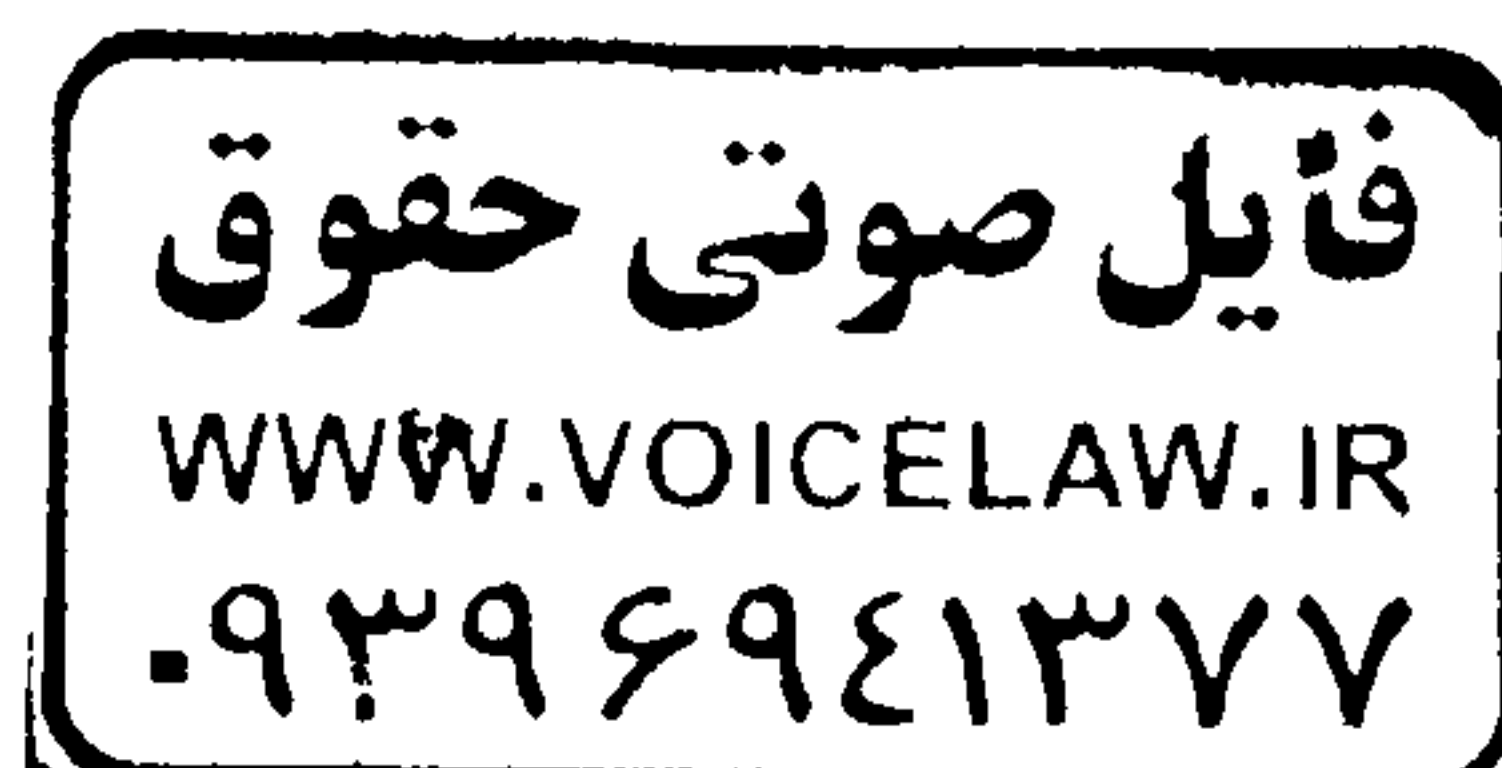
در خصوص تبصره ی ۱ ماده ی ۶۱۵ مذکور باید ماده ی ۱۵۶ ق.م.ا در باب دفاع مشروع و شرایط آن را در نظر داشت. از طرفی باید توجه داشت که دفاع، محسوب شدن رفتار یکی از منازعین، تأثیری بر اتهام یا اتهامات دیگران نخواهد داشت. دفاع نیز در این حالت فقط علیه طرف نزاع (مهاجم) پذیرفته است. لذا اگر احد از منازعان در مقام دفاع، مرتکب جنایت علیه دیگری شود که مهاجم نیست، اعم از این که از منازعان یا غیر آن ها باشد، جانی محسوب شده و بر حسب نوع جنایات مجازات خواهد شد، هر چند که از شمول ماده ی ۶۱۵ اخیر خارج باشد. مانند حالتی که شخص (الف) در جریان منازعه و در مقام دفاع از خود به مهاجمی که از منازعین است، شلیک کند، ولی گلوله در اثر بی احتیاطی به فردی غیر از شخص مورد نظر اصابت کرده و منتهی به قتل شود، در این صورت، مرتکب هر چند از اتهام منازعه به دلیل دفاع مبرا می باشد، ولی در مقابل قتل ارتكابی، پاسخگو خواهد بود.

- اشتباه در هویت مجنی علیه در جریان منازعه تأثیری بر عمدی بودن جنایت ندارد.

- ارتکاب جنایت در غیر مورد منازعه:

در حال حاضر تنها مستند قانونی در خصوص جنایاتی که در غیر مورد منازعه واقع می شوند، ماده ی ۴۷۹ ق.م.ا (۱۳۹۲) می باشد.

در خصوص این ماده باید توجه داشت که در صورت وجود لوٹ بر برخی از اطراف علم اجمالی، قسامه خواهد شد (رجوع به ماده ی ۴۴۷ ق.م.ا).



سقط جنین:

مواد ۶۲۲، ۶۲۳ و ۶۲۴ قانون مجازات اسلامی (بخش تعزیرات) در رابطه با جرم سقط جنین هستند.

قانون مجازات اسلامی به رغم استفاده‌ی مکرر از واژه‌ی جنین و تعیین عناوینی بر اساس طول عمر آن تعریفی از آن ارائه نکرده است، می‌توان گفت که اطلاق لفظ جنین در قانون مجازات اسلامی، منصرف از طول عمر آن و در برگیرنده‌ی لحظه‌ی انعقاد تا خروج جنین محسوب است.

قبل از بررسی موارد مربوطه اشاره به چند نکته لازم خواهد بود:

۱- صرف انعقاد نطفه، کافی برای بهره‌مندی از حمایت‌های قانونی نخواهد بود، بلکه استقرار نطفه در مخاط رحم نیز شرط است. لذا حاملگی‌های خارج از رحم که ممکن است در لوله‌های رحمی، شکم، تخمدان یا طحال صورت گیرد، به دلیل زوال قطعی، مشمول حمایت‌های قانونی نخواهند بود.

۲- جنین تشکیل شده در آزمایشگاه تا قبل از انتقال به رحم زن، مشمول احکام سقط جنین مجازات اسلامی نخواهد بود. نص مواد ۷۱۶، ۷۱۷ و ۷۱۹ ق.م.ا.مصوب ۱۳۹۲ به صراحت مؤید این امر است.

۳- شمول احکام سقط جنین، تابع مشروعیت حاملگی نخواهد بود.

نظریه‌ی اداره‌ی حقوقی قوه‌ی قضائیه (۷/۲۴۹۹ - ۸۸/۴/۱۳):

«سقط جنین ناشی از زنا، مانند سقط جنین ناشی از حلال، دارای کیفر و مجازات است.»

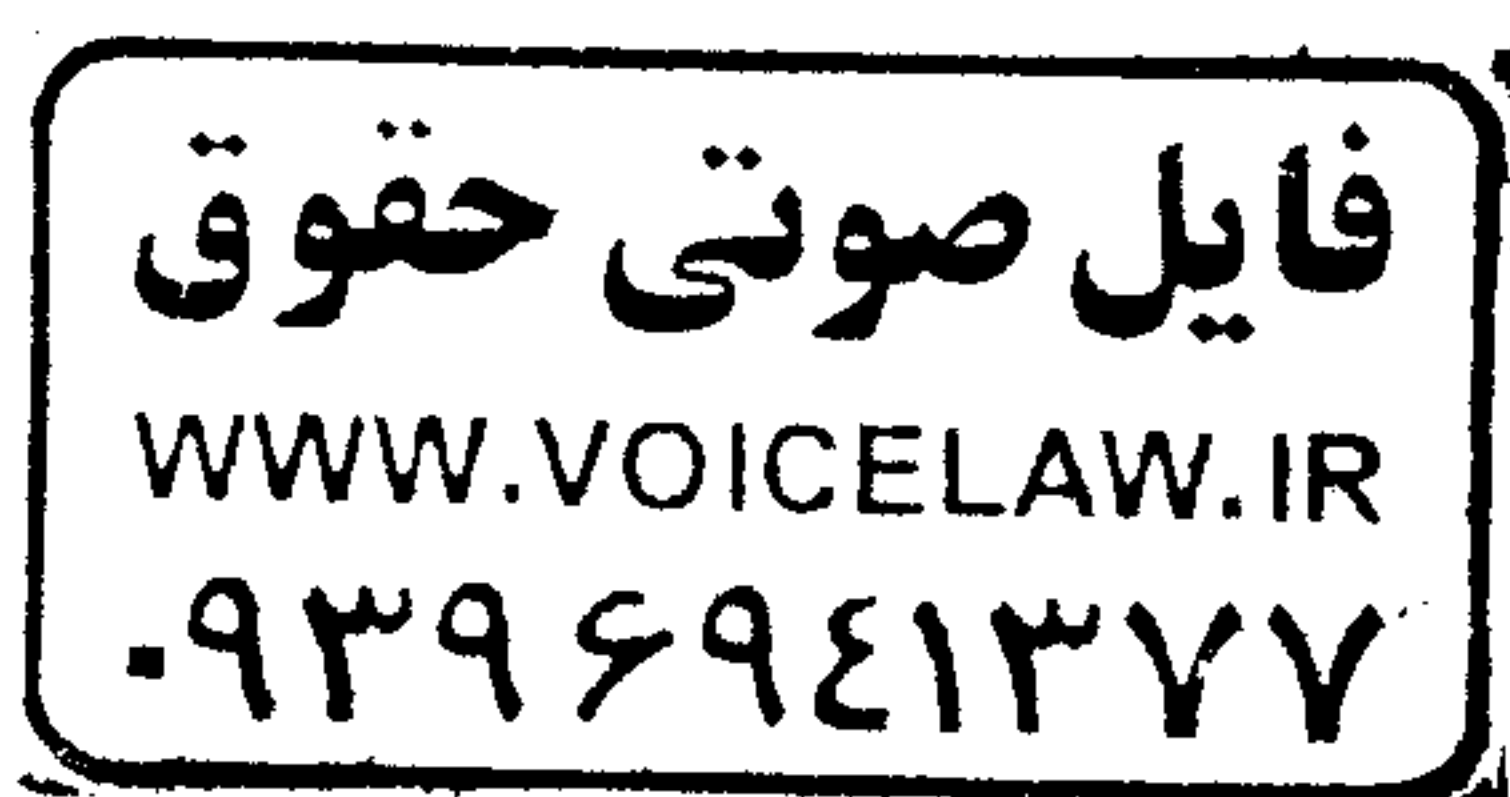
۴- سلامتی جنین، پیش شرط وقوع سقط جنین نیست، ولی چیزی که سقط می‌شود، باید منشأ انسانی داشته باشد (مراجعه به ماده‌ی ۷۲۱ ق.م.ا. (۱۳۹۲)).

- مراحل تکاملی جنین نیز به تبعیت از قرآن کریم، در ماده‌ی ۷۱۶ ق.م.ا. (۱۳۹۲) ذکر شده است.

در حال حاضر طبق قانون مجازات اسلامی، طول عمر جنین در تعیین میزان دیه مؤثر است و تأثیری در نوع مجازات مرتکب سقط ندارد.

شایان ذکر است که در قانون مجازات اسلامی (تعزیرات مصوب ۱۳۶۱) برای پزشکی که به مبادرت به سقط عمدی جنینی می‌نمود که روح در آن دمیده شده بود (ولوچ روح)، مجازات قصاص نفس

تعیین شده بود، ولی در سال ۱۳۷۵، این مجازات تبدیل به حبس گردید و در سال ۱۳۹۲ نیز به موجب قصاص نبودن سقط جنین عمدی تصریح شد (ماده ی ۳۰۶ ق.م.ا).



- سقط جنین عمدی موضوع ماده ی ۶۲۳ ق.م.ا (تعزیرات):

اجزای رکن مادی این جرم عبارت است از:

رفتار مرتکب، نتیجه رابطه ی سببیت، وضعیت بزهدیدگان:

الف- وضعیت بزهدیدگان: طبق تصریح ماده، مجنی علیه، «زن حامله» است. لذا صدمه به جنین آزمایشگاهی که هنوز به رحم زن منتقل نشده و وضعیت جنینی که قبل از موعد طبیعی، زامیان شده ولی به علت عدم قابلیت زیست در دستگاه های حمایتی نگهداری می شود، از شمول این ماده خارج است. مطلب دیگر آن تحقق حاملگی و عینیت یافتن جنین ضروری است.

ب- رفتار مرتکب: عناوین رفتاری مرتکب در این ماده به قید حصر آمده اند: یعنی ضرب یا آزار و اذیت.

در توضیح باید گفت که منظور از ضرب، انجام فعلی است اصابتی که بر تمامیت بدنی زن حامله وارد شده و منتهی به سقط می شود که به «سقط ضربه ای» مشهور است. در این مورد، اصابت ضربه به جنین شرط نیست و وسیله ی ایراد ضربه هم، مؤثر در مقام نیست. اگر ضربه پس از اصابت زن به جنین نیز اصابت نماید و به جنین صدمه وارد نماید و منتهی به سقط شود، فقط یک دیه برتر برقرار خواهد شد (رجوع به ماده ی ۷۲۰ ق.م.ا).

منظور از اذیت و آزار آن است که این اعمال، رفتارهایی هستند که بر خلاف «ضرب» بر تمامیت جسمانی زن حامله اصابت نمی کند، ولی موجب تألم، زحمت و به ستوه آمدن وی گردیده و در نهایت منجر به سقط می شوند. هدف مقنن از به کارگیری عبارت «آزار و اذیت» پس از «ضرب»،

اعلام حمایت کامل از زن حامله بوده تا مرتکبان نتوانند با رفتار های ایدایی که متضمن ضرب و

فایل صوتی حقوق

WWW.VOICELAW.IR

۰۹۳۹۶۹۴۱۳۷۷

جرح علیه زن حامله نیست، از عقوبت فرار کنند.

بنابراین رفتارهای ذیل از مصادیق اذیت و آزار محسوب می شوند:

برانگیختن سگ درنده، اسلحه کشیدن، انفجار صوتی، فریاد کشیدن (ماده ی ۵۰۲ ق.م.ا)، شکنجه های

روانی و..... بنابراین ترک فعل موضوع ماده ی ۲۹۵ ق.م.ا و سقط جنین ناشی از اذیت و آزار حاصل

از ترک فعل موصوف، در انتساب نتیجه به ممتنع، تدریدی باقی نمی گذارد. مانند آن که پرستاری از

دادن دارو و یا تزریق آمپول به زن حامله خودداری کند.

در این ماده، وسیله ی ارتکاب جرم و نیز شخصیت مرتکب شرط نمی باشد. لذا خویشاوندان مرتکب

مانند شوهر، پدر، برادر و یا مأمور اجرای حکم شلاق یا پزشک، ماما یا داروساز بودن یا هر

وضعیت دیگری در مرتکب، موجبی برای معافیت از ماده ی ۶۲۲ نمی باشد.

نتیجه جرم نیز وقوع سقط جنین است. از طرفی پیش شرط مرگ جنین نیز زنده بودن آن است. لذا

صدمات وارده بر زن حامله ای که جنین او حیات ندارد، از این نظر، جرم محال خواهد بود. اگر رفتار

مرتکب به وضع حمل زودتر از موعد مادر منجر شود و این وضع حمل به مرگ جنین نینجامد، سقط

جنین به حساب نمی آید.

نکته ی بعدی، توجه به نص تبصره ی ماده ی ۳۰۶ ق.م.ا (۱۳۹۲) است.

- چون سقط جنین جرمی مقید به نتیجه است، مانند تمامی جرایم، نیازمند احراز رابطه ی سببیت میان

رفتار مرتکب و نتیجه ی حاصله می باشد. مقنن با عبارت « به واسطه ی و موجب »، بر ضرورت

احراز این رابطه تأکید کرده است.

در این ماده، معمولاً سقط جنین به صورت تسبیب واقع می شود. یعنی ابتدا مرتکب، صدمه ای بر زن

حامله وارد می کند و سپس جنین با تأثیر پذیری از آن صدمه، سقط می شود. با این حال، مباشرت

نیز در سقط در این ماده، منتفی نیست. مانند کسی که با چاقو مستقیماً به شکم زن حامله بزند و به جنین اصابت کند.

رکن معنوی سقط جنین:

دو واژه ی «عالمأ عامداً» مذکور در صدر ماده ی ۶۲۲، به صراحت دلالت بر عمدی بودن این جرم دارند.

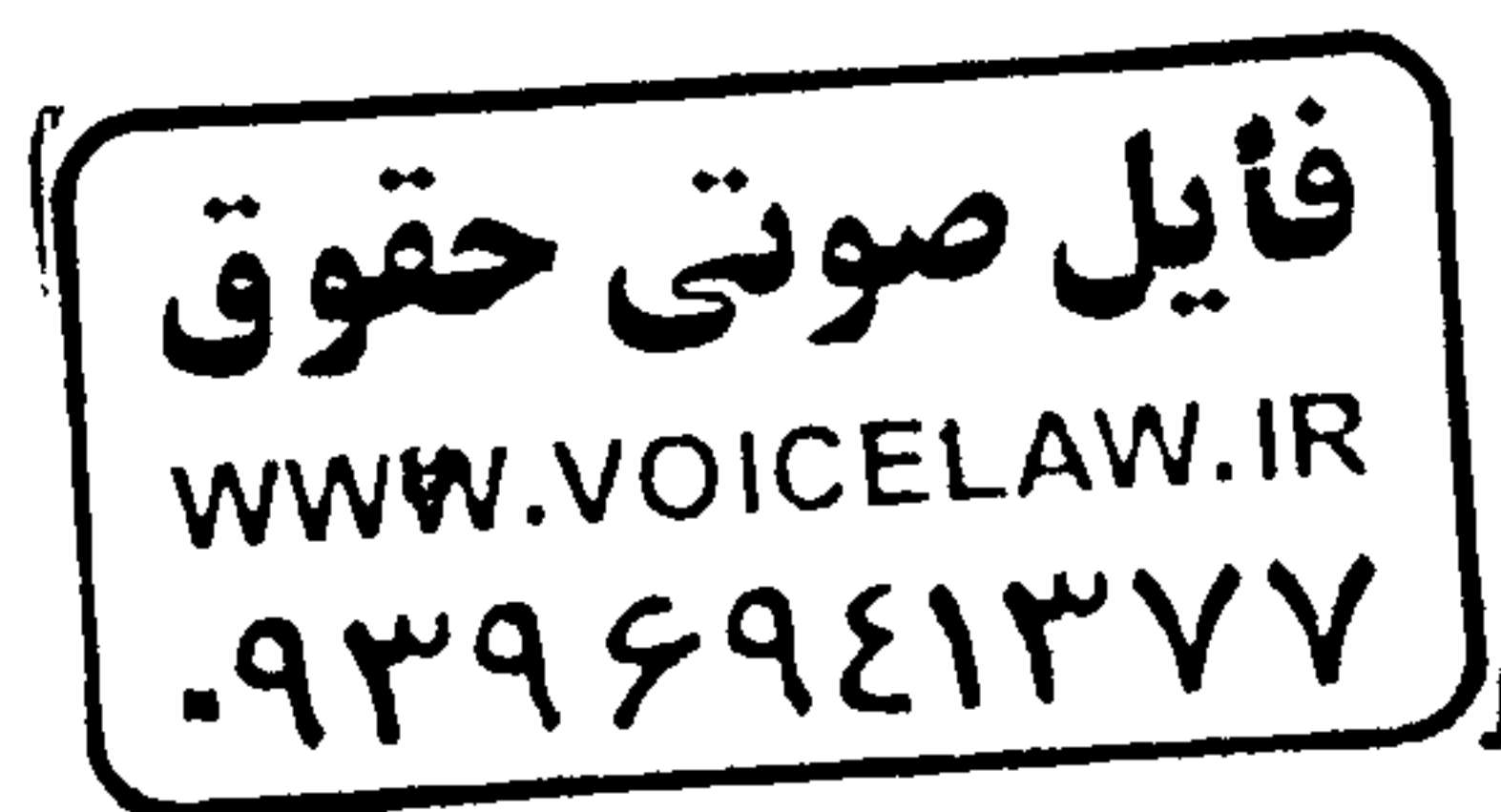
منظور از (عالمأ)، علم مرتکب و آگاهی او نسبت به حامله بودن زن است و چنانچه مرتکب به این امر جاهل باشد، حتی در صورت عمدی بودن ضرب یا آزار و اذیت نسبت به زن، عمل از شمول این ماده، خارج است.

البته علاوه بر علم مرتکب نسبت به حامله بودن زن، عمد وی در رفتار نیز لازم است. چنانچه مرتکب در اثر اشتباه در هدف، موجب سقط جنین زن دیگری شود، عمل وی، در خصوص سقط جنین، عمدی نخواهد بود. اما بدیهی است که اشتباه در هویت مجنی علیه، تأثیری در عمدی بودن عمل ارتكابی نخواهد داشت.

در صورتی که مرتکب، قصد سقط جنین نداشته باشد، ولی عمل او نوعاً سبب سقط جنین شود و یا عمل ارتكابی نسبت به زن حامله ای که در مقایسه با نوع زنان حامله از آسیب پذیری بیشتری برخوردار است، موجب سقط شود و مرتکب به این وضعیت زن، واقف باشد، در هر دو حالت عمل ارتكابی، سقط جنین عمدی بوده و مشمول ماده ی ۶۲۲ است.

مجازات:

این ماده، دارای دو بزه دیده است: زن حامله و جنین.



صدمه در این ماده در تمامی موارد اعم از مادی و غیر مادی، ابتدا متوجه زن حامله بوده و سپس بر جنین مؤثر است.

مجازات مقرر در قبال صدمه ی وارده بر زن حامله، حسب مورد قصاص یا دیه است. البته تحت شرایطی که قصاص اجرا نشود، تعزیر مقرر در مادتهای ۶۱۲ و ۶۱۴ قانون تعزیرات، علاوه بر دیه ی متعلق به زن حامله بر مرتکب خواهد بود.

چنانچه ضرب یا اذیت و آزار وارد بر زن حامله از شمول جنایت های عمدی مستوجب قصاص خارج باشد، مانند مصادیق ماده ی ۷۱۴ ق.م.ا ناظر به ماده ی ۴۰۱ ق.م.ا (همانند سیاهی، کبودی، سرخی)، مجازات مرتکب نسبت به زن حامله، دیه خواهد بود.

اما اگر شرایطی باشد که اقدام مرتکب هیچ گونه اثری بر تمامیت جسمانی زن حامله وارد نیاورد، ولی موجب سقط جنین شود، مانند ایجاد ترس شدید در زن حامله، در این صورت نسبت به زن حامله، قصاص یا دیه ای نخواهد بود و مرتکب فقط به مجازات سقط جنین محکوم می شود.

علاوه بر مجازات های فوق، مرتکب به حبس از یک تا سه سال از باب سقط جنین محکوم می شود. این مجازات تابع سن جنین نیست و تفاوتی میان جنینی که روح در آن دمیده شده یا نشده، نیز نخواهد بود. هم چنین تعدد جنین در سقط جنین، موجبی برای تشدید مجازات تعزیری نخواهد بود.

این حالت مصداق بارز، تبصره ی یک ماده ی ۱۲۴ ق.م.ا (۱۳۹۲)؛ یعنی تعدد معنوی (رفتار واحد، نتایج متعدد مجرمانه) خواهد بود.

فایل صوتی حقوق

WWW.VOICELAW.IR

۰۹۳۹۶۹۴۱۳۷۷

مطالعه ی مواد ۷۱۶ و ۷۱۹ ق.م.ا (۱۳۹۲) لازم است.

- معافیت زن از مجازات سقط جنین: نکته ی مهم مذکور در این ماده است. مفاد ماده ی ۴۱۱ به وضوح، زن حامله را به عنوان مرتکب سقط جنین خود از شمول ماده، خارج می کند. بنابراین زنی

که جنین خود را به نحو عمدی یا غیرعمدی، سقط نماید، فقط به پرداخت دیه ی آن محکوم می‌گردد و طول عمر جنین، تأثیری جز بر میزان دیه ی موضوع ماده ی ۷۱۶ ق.م.ا (۱۳۹۲) ندارد. به ماده ی ۷۱۸ ق.م.ا مراجعه شود.

معافیت زن حامله از مجازات تعزیری موضوع ماده ی ۶۲۲ قانون تعزیرات و یا ماده ی ۷۱۵ ق.م.ا با محرومیت او از دریافت سهمی از دیه ی جنین به عنوان ورثه، همراه است.

- سقط جنین عمدی موضوع ماده ی ۶۲۴ ق.م.ا (تعزیرات):

ارکان تشکیل دهنده ی این جرم که به مصداقی از آن «سقط جنین فنی» گفته می‌شود، عبارتند از:

- رکن مادی:

الف- ویژگی مرتکب: در صدر این ماده به دو گروه اشخاص اشاره شده است که عبارتند از: طبیب یا ماما یا دارو فروش و اشخاصی که به عنوان طبابت یا مامایی یا جراحی یا دارو فروشی اقدام می‌کنند.

منظور از گروه اول (طبیب، ماما یا دارو فروش) کسانی هستند که برابر مقررات، مجاز به طبابت، مامایی و دارو فروشی هستند. دارو فروش یک اصطلاح عامیانه است که در تفسیر آن می‌توانیم آن را شامل دکتر داروساز و نسخه پیچ داروخانه ها و امثال آن ها بدانیم. اما در خصوص افراد دسته ی دوم، باید گفت، منظور کسانی است که مجوز رسمی برای انجام چنین مشاغلی برخلاف گروه اول در دست ندارند و منظور از «اقدام می‌کنند»، یعنی آن که چنین اقداماتی را به عنوان شغل و حرفه ی خود انجام می‌دهند و به این امور، اشتغال دارند. مصداق اشخاص این بخش، شامل دانشجویان پزشکی،

مامایی، داروسازی، ماماها ی سنتی، پرستاران و امثال آن ها است.



پ- وسیله: این جرم، جرمی مقید به وسیله است. زیرا قانون گذار به «وسایل سقط جنین» اشاره نموده است. به نظر می‌رسد که قانون گذار در این ماده به وسایل خاص سقط جنین اشاره داشته است؛ یعنی وسایلی که کاربرد طبی ویژه برای اسقاط جنین دارند. مقید بودن جرم این ماده به سمت مرتکب و مقایسه با اصطلاح «ادویه و یا وسایل دیگر» در ماده ی ۶۲۲ قانون تعزیرات، چنین تفسیر منطقی را می‌طلبد.

بدیهی است که بروز نتیجه (سقط جنین) و احراز رابطه ی سببیت نیز در این ماده، ضروری است. البته نکته ی دیگر آن که محقق رکن مادی این جرم، محقق بر خروج جنین از رحم مادر نیست.
رکن معنوی:

جرم موضوع ماده ی ۶۲۴ ق.م.ا یک جرم عمدی است.

اجزای رکن معنوی جرم نخست که عنوان فراهم کردن وسایل سقط جنین دارد، عبارتند از:

الف- مرتکب علم به ماهیت وسیله (کاربرد پزشکی برای سقط جنین) داشته باشد.

ب- در فراهم کردن آن قاصد باشد.

پ- قصد مرتکب از فراهم کردن، انجام جرم سقط جنین غیر قانونی از طرفی مباشر اسقاط باشد.

جرم دوم ماده ی مرقوم با عنوان مباشرت در اسقاط جنین، متضمن اجزای ذیل است:

الف- علم به حامله بودن زن.

ب- قصد در به کارگیری وسیله.

پ- قصد نتیجه یا قصد اسقاط جنین.

مجازات:



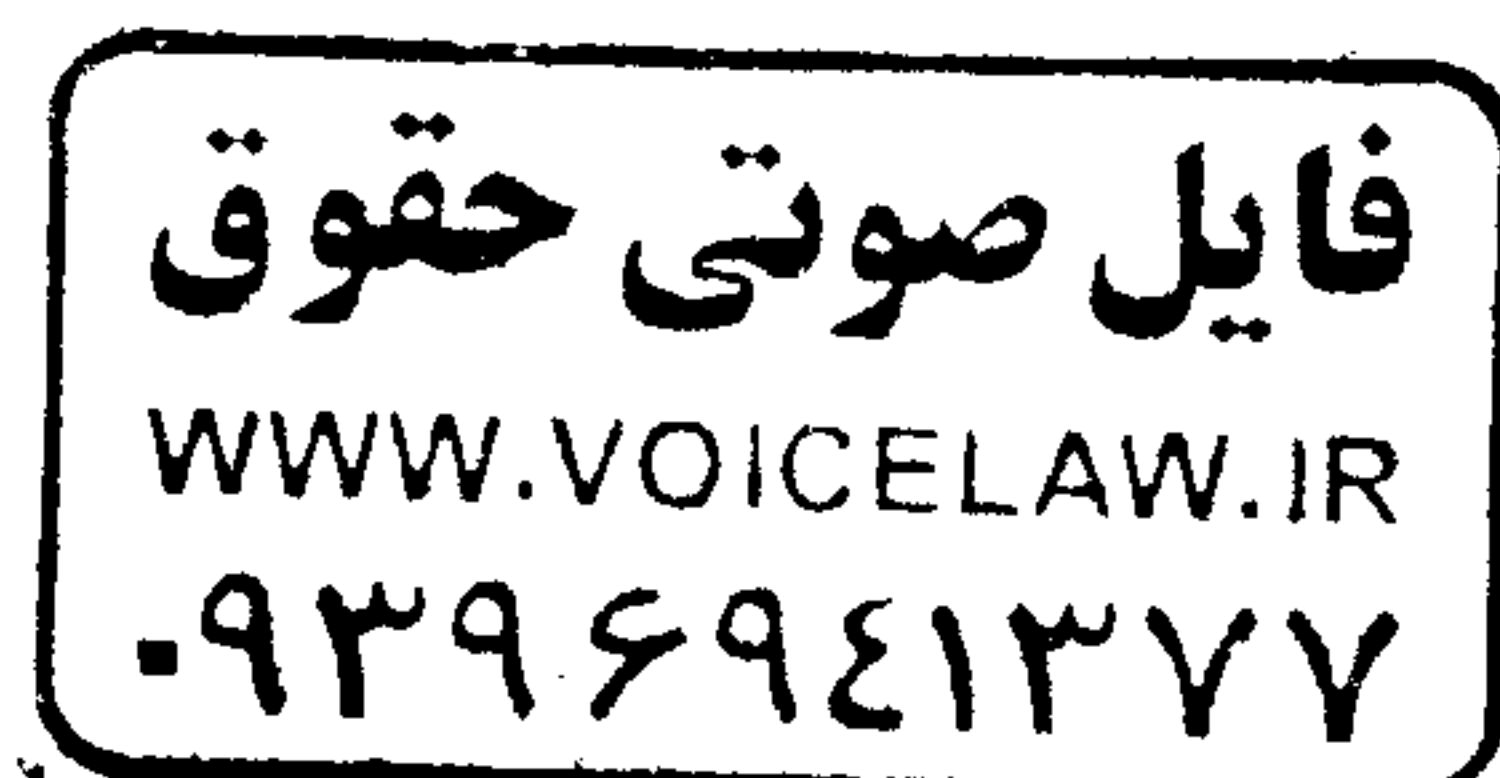
مقتن به لحاظ شغل مرتکبان که علی الاصول حافظ نسل هستند و نه قاتل آن، قائل به تشدید مجازات در مقایسه با ماده ی ۶۲۲ ق.م.ا شده است. مجازات مذکور در ماده ی ۶۲۴، دو تا پنج سال حبس به همراه حکم به پرداخت دیه است.

چنانچه فراهم کننده وسیله و مباشر سقط، یک نفر باشد، دو جرم محسوب نمی شود و مرتکب فقط به یک مجازات محکوم می شود.

جرم ماده ی ۶۲۴ مذکور برخلاف جرم ماده ی ۶۲۲، از جمله جرایم قابل گذشت نیست (رجوع به ماده ی ۱۰۴ ق.م.ا - ۱۳۹۲).

چنانچه فراهم کننده ی وسیله ی اسقاط و مباشر سقط، دو نفر باشند، دیه زن و جنین برعهده ی مباشر است و فراهم کننده ی وسیله با وجود انطباق ماهوی با بند ماده ی ۱۲۶ ق.م.ا معاون جرم وی محسوب نمی شود، زیرا مقتن، این مصادیق از معاونت را تحت جرم مستقلی قابل مجازات دانسته است، اما مابقی مصادیق معاونت (مذکور در ماده ی ۱۲۶) در خصوص این ماده ی ۶۲۴، به قوت خود باقی هستند.

چنانچه سقط جنین در ماده ی ۶۲۴ ق.م.ا با رضایت صاحب دیه و ابرای ذمه صورت گرفته باشد، وی دیگر حق مطالبه ی دیه ی جنین را نخواهد داشت (نظریه ی ۷/۲۶۱۰ - ۷۷/۷/۱۵ از سوی اداره ی حقوقی قوه ی قضائیه ۹).



جرایم موضوع ماده ی ۶۲۳ ق.م.ا (تعزیرات):

۱- جرم دادن انویه و وسیله برای سقط جنین:

این ساده شامل دو جرم در چهار بخش است که به ترتیب مورد بررسی قرار می گیرند:

اجزای تشکیل دهنده ی این جرم عبارت است از اول، دادن ادویه و یا وسایل دیگر. این قسم از رفتار از نظر ماهوی، معاونت و مصداق بند (ب) ماده ی ۱۲۶ ق.م.ا است که به اراده ی قانون گذار به عنوان یک جرم مستقل و تام لحاظ شده است. پس معاونت در سقط جنین در این مصداق، منتفی است. این استدلال در قسمت دوم ماده؛ یعنی (دلالت به استعمال) نیز جاری است.

شخصیت مرتکب در این ماده، برخلاف ماده ی ۶۲۴، تأثیری در وقوع جرم ندارد.

در شرایطی که از عبارت «وسایل سقط جنین» مذکور در ماده ی ۶۲۴، مفهوم خاص؛ یعنی وسایل طبّی و فنی برداشت نمودیم، لذا دادن و فراهم کردن سایر وسایل از جمله ادویه حتی اگر، از سوی افراد مذکور در ماده ی ۶۲۴ صورت گیرد، مشمول صدر ماده ی ۶۲۳ ق.م.ا خواهد بود.

- اصطلاح «دادن ادویه یا وسیله» منصرف از نحوه ی تهیه ی آن است. به عبارت دیگر، مرتکب به هر نحو که وسایل مزبور را تهیه کرده باشد، اعم از خرید، تحصیل، سرقت، ساخت، ... تفاوتی ندارد.

تفاوتی در مستقیم یا غیر مستقیم بودن این عمل نیز نیست. بنابراین ارسال ادویه یا دیگر وسایل با پست و پیک ...» با تحویل مستقیم آن یکسان است، البته در قسمی که در شکل غیر مستقیم، حامل، مباشر اقوا نباشد لذا در صورت تعدد ایادی و انتقای شرایط شرکت در جرم، تنها همان نفر آخر در صورت برخورداری از عنصر معنوی لازم، مشمول صدر ماده ی ۶۲۳ خواهد بود و دیگران تحت عنوان معاونت، مسوولیت خواهند داشت.

چنان که مباشر سقط، تهیه کننده ی وسیله نیز باشد، جرم «دادن وسیله» منتفی بوده و فقط بحث مباشرت در سقط از سوی او مطرح می باشد.

در این ماده، قاعده ی جمع سبب و مباشر، هم چنان جاری است. لذا مباشرت در دادن وسیله یا دارو، همیشه مباشر را پاسخگو نخواهد کرد، مگر این که سایر شرایط لازم برای مسوولیت کیفری در میان

باشد. از طرفی، در این بخش نیز، وقوع سقط شرط است و البته سقط واقع شده باید با همان دارو با وسیله صورت پذیرد.

در این ماده، هویت مرتکب سقط، تأثیری در وقوع جرم ندارد.

لازم به ذکر است که نوع و میزان مجازات مباشر سقط نیز تأثیری در مجازات مرتکب عمل دادن دارو یا وسیله ی دیگر ندارد. زیرا مقتن با اخراج این عنوان از عناوین معاونت و شناخت آن به صورت مستقل، مجازات مرتکب را از شمول ماده ی ۱۲۶ ق.م.ا خارج نموده است. در این ماده، وسیله، شرط است. اشاره ی مقتن به «ادویه یا وسایل دیگر» است. باید توضیح داد که «ادویه» جمع واژه ی «دوا» و شامل داروهای گیاهی و شیمیایی است و منظور از «وسایل دیگر» نیز وسایل و ابزارهای فیزیکی اعم از ورزشی، پزشکی و غیر آن هاست. بنابراین قرار دادن اسب در اختیار زن حامله می تواند با رعایت شرایط مقرر از مصادیق دادن وسیله باشد.

این جرم، عمدی است و مرتکب باید قصد در رفتار و نیز قصد نتیجه داشته باشد.

مجازات مرتکب در صورتی که سقط جنین رخ دهد، شش ماه تا یکسال حبس خواهد بود.

۲- جرم دلالت به سقط جنین:

با توجه به اشتراک اکثر اجزای این جرم با جرم «دادن ادویه و وسایل دیگر»، فقط ویژگی های خاص

این بخش بررسی می شود:

عمل مرتکب در این بخش، «دالت کردن» است. منظور از دلالت کردن، اقدامی به غیر از دادن دارو یا

وسيله است که باید به شکل راهنمایی یا ارایه ی طریق محقق شود. دلالت کردن در این ماده، مقید

است به استعمال ادویه و وسایل دیگر و مرتکب در صورتی مصداق این جرم قرار خواهد گرفت که

دارو یا وسیله را به نحوی معرفی کند و یا نحوه ی استفاده از آن را آموزش دهد.

در این ماده، دلالت به استعمال، منصرف از شخصیت مرتکب است.

در ماده ی ۶۲۳، مخاطب مقنن در ارتکاب سقط جنین، زن حامله است، ولی برای او مجازات تعزیری مقرر نگشته و برابر ماده ی ۷۱۸ ق.م.ا (۱۳۹۲) محکوم به پرداخت دیه خواهد بود. از سویی دیگر، قانون مجازات اسلامی در ماده ی ۱۲۷ خود، برای معاونت در جرایم موجب دیه، مجازات تعیین ننموده و بنابراین نمی توان معاونت در ارتکاب سقط جنین از سوی زن حامله را جرم تلقی و مرتکب را مجازات نمود.

هر چند در این قسمت، مقنن از «دلالت زن حامله» سخن گفته، ولی نباید تصور کرد که وقوع جرم در گروهی ارتباط مستقیم و رو در روی دلالت کننده و زن حامله است، بلکه دلالت غیرمستقیم نیز مشمول همین حکم خواهد بود.

مجازات جرم دلالت به استعمال دارو یا وسیله در مقایسه با مجازات جرم دادن وسیله یا دارو، اخف است که این سیاست کیفری، واقع بینانه و صحیح محسوب می شود.

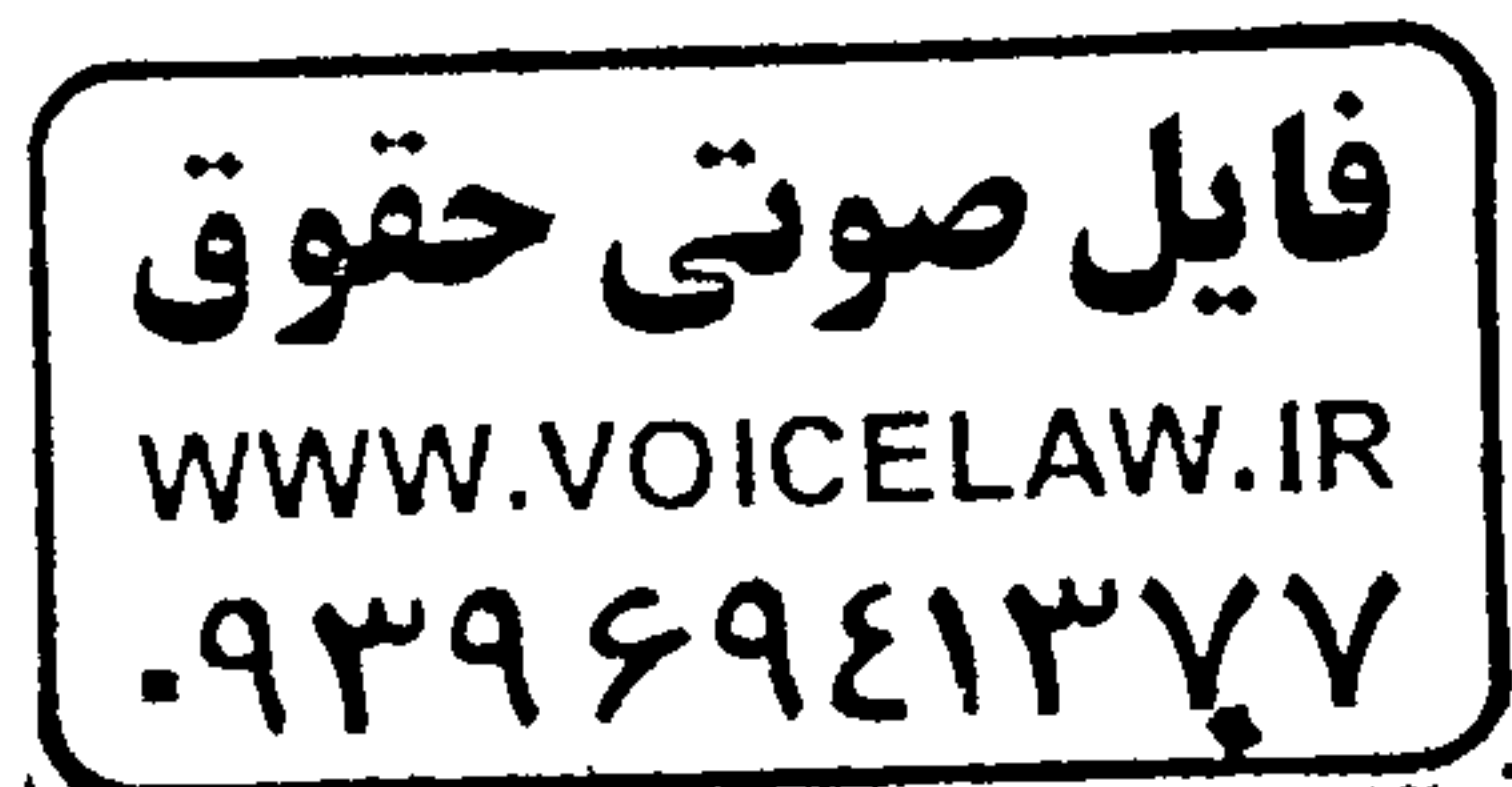
نقش انگیزه ی مرتکب:

قانون گذار در ذیل ماده ی ۶۲۳ به یک امتیاز معافیتی از باب انگیزه مرتکب اشاره نموده است، آن جا که می گوید: «مگر این که ثابت شود، این اقدام برای حفظ حیات مادر می باشد». این امتیاز، صرفاً محدود به ماده ی ۶۲۳ خواهد بود، در جرایم مذکور در ماده ی ۶۲۴، چنین انگیزه ای می تواند از موجبات تخفیف مجازات (بند پ ماده ی ۲۸ ق.م.ا) باشد.

این حکم از معاذیر قانونی معافیت از مجازات می باشد.

این انگیزه به قید حصر بود و سایر انگیزه ها هر چند نیک باشند، موجبی برای معافیت مرتکب نیستند.

موضوع حفظ حیات مادر، فقط در قسم ماهیت پزشکی مطرح می باشد.



صرفاً وجود چنین انگیزه ای - ولو بعداً در دادگاه اشتباه بودن آن ثابت شود - جهت معافیت مرتکب کافی است.

چنین دلالت کننده ای، فقط به تعزیر مقرر در ماده محکوم شده و دیه ی جنین بر عهده ی هر کسی است که اقدام و مباشرت در سقط جنین می نماید.

مواد ۶۲۳ و ۶۲۳ و ۶۲۴ ق.م.ا تعزیرات که مورد بحث واقع شوند، ناظر به سقط جنین های عمدی می باشند.

در سقط جنین های غیر عمدی که از سوی غیر مادر انجام می شود، نیز پرداخت دیه ی جنین علاوه دیه ی جنایت بر مادر ضروری است (مراجعه به ماده ی ۷۱۷ ق.م.ا).

البته این الزام شامل مادری که مبادرت به سقط جنین خود می کند نیز جاری است (مراجعه به ماده ی ۷۱۸ ق.م.ا).

در سقط جنین ناشی از تصادف رانندگی نیز علاوه بر پرداخت دیه به شرح مقرر در ماده ی ۷۱۷ ق.م.ا، راننده به تعزیر مقرر در ماده ی ۷۱۵ ق.م.ا (تعزیرات) نیز محکوم می شود.

